

۱۳

تفسیر باران

سوره جمعه تا سوره مرسلات

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدامیان آرانی

بمجموعه آثار ۵۱/



٩	سوره جمعہ
٢٣	سوره مُنَافِقُونَ
٣٥	سوره تَعَابُثُ
٥٣	سوره طَلَاق
٧٣	سوره تحریم
١٠٣	سوره مُلْک
١٢٥	سوره قلم
١٥٥	سوره حَاقَّة
١٧٣	سوره معارج
١٩٧	سوره نوح
٢١٣	سوره جِنِّ
٢٣٥	سوره مَزْمَل
٢٥٣	سوره مُدَّثِّر
٢٧٩	سوره قیامت
٢٩١	سوره انسان
٣٢٣	سوره مُرْسَلَات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهاردهم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانده تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدایان آرانی

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره جمعه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - این سوره درباره نماز جمعه سخن می‌گوید و احکام آن را بیان می‌کند و برای همین به این نام خوانده شده است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نبوت، هدف از فرستادن پیامبران، نکوهش عالمان بی‌تقوا، مرگ در کمین همه انسان‌ها می‌باشد، نماز جمعه.

جمعه: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ
الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾
وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، تو فرمانروای جهان
می‌باشی و از هر عیبی و نقصی، پاک هستی و توانایی و همه کارهای تو از
روی حکمت است.

مردمی که در سرزمین حجاز در زمان محمد ﷺ زندگی می‌کردند در جهل و
نادانی بودند، آنان بت‌هایی را که با دست خود تراشیده بودند، می‌پرستیدند و

در مقابل آن‌ها سجده می‌کردند، گاهی آنان فرزندان خود را برای بُت‌ها قربانی می‌نمودند، آنان دختران خود را زنده به گور می‌کردند، آنان کتاب آسمانی نداشتند و برای همین بود که این‌گونه اسیر جهل شده بودند.

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او پیامبری بود که درس نخوانده بود، تو قرآن را بر او نازل کردی و از او خواستی تا قرآن را برای آن مردم بخواند و آنان را از آلودگی کفر و شرک، پاکیزه سازد و قرآن و حکمت به آنان بیاموزد، هر چند که آنان پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

آیا محمد ﷺ فقط پیامبر سرزمین حجاز است؟ آیا تو او را فقط برای هدایت مردم آنجا فرستادی؟

هرگز.

محمد ﷺ هدایت‌کننده همه کسانی است که در آن زمان به مسلمانان ملحق نشده بودند، قرآن، معجزه جاوید اوست و دین او برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است و همواره دین اسلام را از خطر نابودی حفظ می‌کنی و تا روز قیامت این دین باقی می‌ماند.

جمعه: آیه ۵ - ۴

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو

الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ

الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

یهودیان قبلاً در شام و فلسطین زندگی می کردند، آن‌ها در تورات خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز ظهور خواهد کرد. برای همین به مدینه مهاجرت کردند. آن‌ها می خواستند اولین کسانی باشند که به پیامبر موعود ایمان می آورند.

تو محمد ﷺ را در مکه به پیامبری مبعوث کردی، او بعد از مدتی، به مدینه هجرت کرد؛ اما یهودیان به او ایمان نیاوردند.

مردم مدینه که مسلمان شده بودند، انتظار داشتند یهودیان به محمد ﷺ ایمان بیاورند، آن‌ها نمی دانستند که چرا یهودیان سخنان خود را فراموش کرده‌اند. یهودیان به محمد ﷺ حسد می ورزیدند و دوست داشتند که آخرین پیامبر از بنی اسرائیل باشد. آنان به مردم گفتند: «محمد دروغ می گوید و او پیامبر نیست».

مگر این یهودیان چه کاره‌اند که می خواهند پیامبر تو را آنان انتخاب کنند؟ این که یک نفر پیامبر می شود، فضل و بخشش توست. اختیار با توست، تو هر کس را که شایسته بدانی به مقام پیامبری برمی‌گزینی، فضل و بخشش تو بر بندگان بی پایان است.

این یهودیان به تورات آگاهی پیدا کردند، اما بر خلاف آن عمل کردند، آنان مانند الاغی هستند که باری از کتاب‌ها بر پشت دارند و از آن کتاب‌ها هیچ نمی فهمند، مثل این یهودیان بسیار بدتر است، آنان قرآن را تکذیب کردند و

محمد ﷺ را دروغگو خواندند. تو هم آنان را به حال خود رها کردی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بمانند.

کسانی که تورات را می خوانند و به آن عمل نمی کنند، همانند الاغی هستند که بار کتاب بر پشت دارد.

آیا این مثال فقط برای دانشمندان یهود است؟

هرگز.

این مثال همه دانشمندان بی تقوای باشد که حقیقت را می دانند و آن را پنهان می کنند.

تو با این سخن خود، همه را از خطر علمای بی تقوا برحذر می داری. خطر هیچ چیز برای دین تو بدتر از علمای این چنینی نیست، علمایی که دین را وسیله رسیدن به ثروت و قدرت می بینند و با دین تو بازی می کنند.

من دانستم که علمای یهود با آن که می دانستند محمد ﷺ پیامبر توست، این حقیقت را انکار کردند و سبب گمراهی مردم شدند.

من امروز در انتظار آمدن مهدی ﷺ هستم، شبانه روز برای آمدنش دعا می کنم، باید خود را آماده ظهور کنم، روزی که علمای بی تقوا در مقابل امام زمان می ایستند، وقتی ببینند که قدرت و منافع آنان با آمدن مهدی ﷺ در خطر است، پرچم مخالفت بلند می کنند و مردم را گمراه می کنند.

وقتی مهدی ﷺ ظهور کند هفتاد نفر به دشمنی با او برمی خیزند و سخنان

دروغ به خدا و پیامبر نسبت می دهند!

فقط علمای بی تقوا هستند که حدیث دروغ می سازند.

آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی علیه السلام می روند و می خواهند این گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان با مهدی علیه السلام درگیر می شوند و به روی مهدی علیه السلام و یارانش سلاح می کشند.^(۱)

گروه دیگری پیدا می شوند که قرآن را برای مردم می خوانند و آیات آن را به گونه ای تفسیر می کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند.^(۲)

آنان علمای بی تقوایی هستند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی علیه السلام، آیه قرآن می خوانند! آنان با تحریف معنای آیات قرآن، می خواهند ثابت کنند که مهدی علیه السلام دروغ می گوید!

وقتی مهدی علیه السلام نزدیک کوفه می رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می بندند و می گویند: «ما به تو نیازی نداریم! باید از همان راهی که آمده ای، برگردی!».^(۳)

این ها، سخنانی بود که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است. به راستی هدف آنان از بیان این سخنان چه بوده است؟

بارخدا! از تو می خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص دهم، پیرو علمایی باشم که خود را خاک پای مهدی علیه السلام می دانند، به من شناختی بده تا بتوانم از فقیهانی که به نام تو و به نام قرآن تو با مهدی علیه السلام سر جنگ دارند، دوری کنم. کمک کن تا فریب آنان را نخورم، به راستی که در روزگار ظهور امتحان سختی را در پیش دارم.

* * *

جمعه: آیه ۶

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ
مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾

محمد ﷺ یهودیان را به اسلام دعوت کرد و آنان را از عذاب جهنم ترساند. یهودیان در پاسخ به محمد ﷺ گفتند: چگونه ما را از عذاب خدا می ترسانی؟ مگر نمی دانی ما دوستان خدا هستیم و هرگز خدا ما را عذاب نمی کند؟^(۴) اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی:

اگر شما فکر می کنید که دوستان خدا هستید، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می گوئید از خدا بخواهید مرگ شما را برساند.

شما ادعا می کنید که دوستان خدا هستید، دوست همیشه مشتاق دیدار دوست است و برای لحظه دیدار، لحظه شماری می کند، اگر شما دوست خدا هستید، باید بعد از مرگ، به بهشت بروید، پس آرزو کنید که زودتر به بهشت بروید.

چرا شما این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟ چرا به دنبال جمع کردن ثروت بیشتر هستید؟ چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ معلوم می شود که شما دروغ می گوئید و دوستان خدا نیستید.

* * *

جمعه: آیه ۸ - ۷

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بِالظَّالِمِينَ ﴿۷﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ
تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

این یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، زیرا گناهان زیادی انجام داده‌اند، پرونده اعمال آنان، پر از گناه است، خودشان هم می‌دانند که پس از مرگ، عذاب سختی در انتظارشان است. تو ستمکاران را به خوبی می‌شناسی و از همه کارهای آنان باخبری، تو چند روزی به آنان مهلت می‌دهی، اما سرانجام این مهلت به پایان می‌رسد و آن وقت است که عذاب سختی آنان را فرا می‌گیرد.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «این مرگی که از آن فرار می‌کنید، به سراغ شما می‌آید و شما به پیشگاه خدایی می‌روید که از هر امر پنهان و آشکاری باخبر است و او شما را از کارهایتان باخبر می‌کند و شما را کیفر می‌کند».

آری، هر کس که شیفته زندگی دنیا شود، از مرگ می‌هراسد، ولی این ترس و وحشت، مشکلی را حل نمی‌کند، سرانجام مرگ به سراغ او می‌آید و بین او و دنیا، فاصله می‌اندازد.

تنها راه پایان دادن به این وحشت، این است که انسان، دین حق را بپذیرد و از گناهانش توبه کند و برای سفر آخرت، توشه‌ای برگیرد.

کسی که دلش با ایمان به تو نورانی شد، می‌داند که مرغ باغ ملکوت است و از این دنیای خاکی نیست. آیا چنین کسی از مرگ می‌هراسد؟

او دنیا را زندان خود می‌یابد و در انتظار است که از این دنیا آزاد شود، هیچ چیز برای یک مرغ در قفس، همانند آزادی از قفس، دلنشین نیست. کسی که دلش را از محبت به دنیا خالی کرد، مرگ را زیبا می‌بیند.

جمعه: آیه ۱۱ - ۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ
الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً
أَوْ نَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾

در آیات قبل، یهودیان را نکوهش کردی، آنان برای این که شیفته دنیا و ثروت آن شده بودند، حق را انکار کردند و خود را از سعادت محروم کردند، اکنون می‌خواهی به مسلمانان هشدار دهی که مواظب باشند و برای ثروت دنیا، نماز را رها نکنند.

تو مسلمانان را با دنیا امتحان کردی و فقط هشت نفر در این امتحان، سربلند شدند.

ماجرا چیست؟ این چه امتحانی بود؟

روز جمعه بود و همه برای خواندن نماز جمعه در مسجد جمع شده بودند، پیامبر برای آنان سخنرانی می‌کرد. هنوز نماز شروع نشده بود، ناگهان صدای

طبل‌ها به گوش رسید!

صدای طبل خبر می‌داد که کاروان تجاری از شام رسیده است! آن زمان رسم بود که وقتی کاروانی تجاری به شهر می‌رسید بر طبل می‌کوبیدند تا مردم باخبر شوند.

مردم با عجله از مسجد بیرون رفتند، آنان خیال کردند که اگر دیر به کاروان برسند، دیگران جنس‌های خوب را خواهند خرید و آنان بی‌بهره خواهند ماند.

مسلمانان رفتند و خود را به کاروان رساندند و صبر نکردند تا سخن پیامبر تمام شود و نماز را بخوانند، آنان با عجله از مسجد بیرون رفتند. فقط این هشت نفر باقی ماندند: علی، حسن، حسین، فاطمه علیها السلام. سلمان، ابوذر، مقداد، صُهیب. (۵)

هشت نفری که هرگز شیفته دنیا نبودند و هیچ تجارتی آنان را از یاد تو غافل نکرد.

همه رفتند تا به دنیای خود برسند، اینجا بود که تو این سه آیه را نازل کردی و با مسلمانان چنین سخن گفتی: «ای مؤمنان! وقتی صدای اذان ظهر روز جمعه را شنیدید به سوی یاد من و نماز جمعه، شتاب کنید و دست از تجارت بردارید، بدانید که عبادت شما از هر تجارتی برای شما بهتر است، اگر بدانید فایده این نماز برای شما بیشتر است. وقتی نماز جمعه به پایان رسید به دنبال کسب رزق و روزی خود بروید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.»

* * *

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! مسلمانان وقتی که علامت رسیدن کاروان تجاری را شنیدند، فوراً به سوی آن کاروان رفتند. تو ایستاده بودی و برای آن‌ها سخن می‌گفتی و آنان تو را تنها گذاشتند و پراکنده شدند. ای محمد! تو به آنان بگو که آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خدا بهترین روزی دهنده است».

آری، آنان وقتی صدای طبل‌ها را شنیدند، از مسجد بیرون رفتند تا هم خرید کنند و هم سرگرم آن بازار شوند، آنان عجله کردند زیرا فکر می‌کردند اگر برای نماز بمانند و بعداً بروند، دیگر چیزی برای خرید باقی نخواهد ماند، آنان فراموش کردند که تو روزی دهنده هستی و همه باید امیدشان به تو باشد.

* * *

مناسب است در اینجا این سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

نماز جمعه دو رکعت است و به جای نماز چهار رکعتی ظهر در روز جمعه خوانده می‌شود، امام جمعه قبل از نماز می‌ایستد و در حالی که سلاح به دست دارد برای مردم سخنرانی می‌کند.

در آیه ۱۱ چنین می‌خوانیم: «ای محمد! مردم تو را تنها گذاشتند در حالی که تو ایستاده بودی»، منظور از این سخن این است که پیامبر، ایستاده سخنرانی می‌کرد، برای همین در هر جا، که نماز جمعه برپا می‌شود، باید حتماً امام جمعه بر روی پاییستد و سخنرانی کند.

به سخنرانی امام جمعه هنگام نماز جمعه، «خطبه» می‌گویند و باید از دو قسمت تشکیل شود: خطبهٔ اول و خطبهٔ دوم.

مردم باید هنگام این سخنرانی، سکوت کنند و با دقت گوش کنند. بعد از آن که هر دو قسمت سخنرانی به پایان رسید، نماز برپا می‌شود.

* نکتهٔ دوم

روزی در جایی بودم که سخن از نماز جمعه به میان آمد، یک نفر حدیثی را نقل کرد. او از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرد: «هر کس بدون عذر، سه روز جمعه به نماز جمعه نرود، منافق است».

من دوست داشتم بدانم منظور امام باقر علیه السلام از این سخن چه بوده است، برای همین این موضوع را بررسی کردم و فهمیدم که بیشتر علمای شیعه معتقد هستند که نماز جمعه در زمانی که حکومت در دست امام معصوم باشد، واجب است. در آن زمان، اگر مسلمانی سه هفته (بدون عذر) نماز جمعه را ترک کند، منافق است.

ولی در زمانی که امام زمان از دیده‌ها پنهان می‌باشد، دیگر نماز جمعه مانند نمازهای روزانه، واجب نیست، برای همین اگر کسی آن را ترک کرد، منافق به حساب نمی‌آید.^(۶)

در اینجا مطلبی را از کتاب «تفسیر نمونه» ذکر می‌کنم.

این کتاب را گروهی از دانشمندان شیعه نوشته‌اند. جلد ۲۴ تفسیر نمونه را باز می‌کنم و در صفحهٔ ۱۳۳ چنین خواندم: «مذمت‌های شدیدی در مورد ترک نماز جمعه آمده است و ترک‌کنندگان نماز جمعه را در ردیف منافقان

شمرده‌اند. این‌ها در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و مَبْسُوطُ الْيَدِ.^(۷)

منظور از «مبسوط‌الید» یعنی امام معصوم آشکار باشد و در پس پرده غیبت نباشد و حکومت هم دست او باشد. در آن روزگار، نماز جمعه همانند نمازهای روزانه، واجب است.

* نکته سوم

مستحب است که امام جمعه در رکعت اول نماز جمعه، سوره «جمعه» را بخواند و در رکعت دوم، سوره «منافقون» را بخواند، سوره منافقون در قرآن بعد از سوره جمعه آمده است.^(۸)

سوره مُنَافِقُونَ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «منافقان» همان کسانی بودند به ظاهر ادعای مسلمانی می‌کردند، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، اما قلبشان از نور ایمان خالی بود و با پیامبر دشمنی می‌کردند، در این سوره درباره آنان سخن گفته شده است و به همین دلیل این سوره را «منافقون» نامیده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: دشمنی منافقان با اسلام، ذکر یکی از فتنه‌های منافقان، پرهیز مؤمنان از غفلت، دستور به انفاق در راه خدا، مرگ...

منافقون: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا جَآءَكَ
الْمُنَافِقُوْنَ قَالُوْا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ وَاللّٰهُ
یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَكَٰذِبُوْنَ ﴿۱﴾ اَتَّخَذُوْا اٰیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوْا عَنْ
سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ﴿۲﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ
كَفَرُوْا فَطُبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُوْنَ ﴿۳﴾ وَاِذَا رَاٰتَهُمْ تُعْجِبُكَ
اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ یَقُوْلُوْا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ یَّحْسِبُوْنَ
كُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ هُمْ الْعَدُوُّ فَاخْذِرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللّٰهُ اَنْتَ
یُؤَفِّكُوْنَ ﴿۴﴾

سال ششم هجری است، پیامبر در مدینه است، او توانسته است در چندین
جنگی که با دشمنان خود داشته است، پیروز شود، مسلمانان قدرت خوبی

پیدا کرده‌اند، دیگر خطری از طرف دشمنان خارجی، اسلام را تهدید نمی‌کند، ولی گروهی از منافقان در میان جامعه رخنه کرده‌اند و خطری جدی اسلام را تهدید می‌کند.

منافقان کسانی هستند که به ظاهر ادعای مسلمانی می‌کنند، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، اما قلبشان از نور ایمان خالی است، اکنون تو این چنین با محمد ﷺ درباره منافقان سخن می‌گویی:

ای محمد! منافقان نزد تو می‌آیند و می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی»، من می‌دانم که تو پیامبر و فرستاده من هستی، اما منافقان دروغ می‌گویند، آنان اعتقادی به این گفته خود ندارند، نور ایمان به دل‌های آنان تابیده نشده است.

ای محمد! منافقان سوگند یاد می‌کنند که ایمان آورده‌اند، اما من می‌دانم سوگند آنان، دروغ است، آنان این سوگندها را سپر جان خویش قرار داده‌اند تا مردم را فریب دهند و دیگران را از راه دین حق، منحرف کنند، کارهای آنان، بسیار بد و ناپسند است.

ای محمد! این ریاکاری آنان به خاطر این است که ابتدا ایمان آوردند ولی سپس راه کفر را برگزیدند و بر کفر خود لجاجت ورزیدند، این قانون من است: هر کس در کفر لجاجت به خرج دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود و بر دل او مهر می‌زنم و او به غفلت مبتلا می‌گردد دیگر سخن حق را نمی‌شنود، من او را به حال خود رها می‌کنم تا در گمراهی خود غوطه‌ور شود. آن وقت است که دیگر به راه راست هدایت نمی‌شود و حقیقت را درک نمی‌کند.

ای محمد! وقتی منافقان را می بینی، چهره و جسم آنان تو را به شگفتی وامی دارد، چهره‌ای آراسته دارند و چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که تو هم جذب سخنانشان می شوی، اما واقعیت این است که آنان مردمی تهی مغزند و به هیچ اصلی پایبند نیستند، آنان همانند چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه زده‌اند، گویا اجسامی بی روح هستند که سخن حق در آنان اثر نمی کند.

آنان از ایمان بی بهره‌اند و برای همین از همه چیز می ترسند، آن قدر به خود شک دارند که با شنیدن هر صدایی از جا بلند شوند و وحشت می کنند و فکر می کنند که مسلمانان، راز آنان را فهمیده‌اند و می خواهند از آنان، انتقام بگیرند.

ای محمد! این منافقان، دشمنان واقعی تو هستند، از آنان بر حذر باش. آنان از رحمت من دور هستند! مرگ و نابودی در انتظار آنان است، چگونه آنان از حق روی گردان می شوند!

منافقون: آیه ۸ - ۵

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ
لَوَّا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ
رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يُنْفِضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ

الْأَعْرُؤُ مِنْهَا الْأَذَلُّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿۸﴾

پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و در آنجا اولین جامعه اسلامی از مهاجران و انصار شکل گرفت.

مهاجران همان کسانی بودند که خانه و کاشانه خود را رها کردند و به مدینه آمدند، انصار هم همان مردم مدینه بودند که با جان و دل از مهاجران استقبال کردند.

میان این دو گروه (مهاجران و انصار)، برادری و وحدت موج می‌زند و همین سبب تقویت اسلام شده است، منافقان به دنبال این بودند که این وحدت را از بین ببرند، زیرا می‌دانستند که راز قدرت اسلام، همین وحدت است.

در سال ششم ماجرای پیش آمد که منافقان توانستند از آن برای اختلاف سوء استفاده کنند و اگر لطف و عنایت تو نبود، این وحدت از بین می‌رفت. در این آیات از آن ماجرا سخن می‌گویی.

به پیامبر خبر رسید که گروهی از کافران می‌خواهند به مدینه حمله کنند و در حال جمع آوری نیرو و سلاح هستند. وقتی پیامبر از این ماجرا باخبر شد، یک نفر را برای تحقیق فرستاد.

بعد از مدتی معلوم شد که این خبر، راست است، پیامبر دستور داد تا لشکر اسلام حرکت کند.

مسلمانان از مدینه به سوی سرزمین «قُدید» حرکت کردند تا با آن قبیله جنگ کنند. (قُدید بین راه مکه و مدینه واقع شده است). مسلمانان در آن جنگ فداکاری زیادی نمودند و دشمن را شکست دادند.

وقتی جنگ به پایان رسید، یکی از انصار با یکی از مهاجران هنگام برداشتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، برای لحظه‌ای شیطان آن دو را فریب داد و آن دو با هم دعوا کردند، یکی از مهاجران دیگر به کمک یکی از آنان رفت. «ابن اُبی» که رهبر منافقان و از اهل مدینه بود به کمک دیگری رفت و سر و صدا آغاز شد، دعوا بالا گرفت، «ابن اُبی» فرصت را غنیمت شمرد و فریاد برآورد: «ای گروه مهاجران! ما به شما پناه دادیم، اما شما قدر ندانستید، حکایت ما حکایت آن ضرب‌المثل است که می‌گوید: سگ خود را چاق کن تا تو را بخورد! به خدا قسم اگر به مدینه باز گردیم، کسانی که عزیز هستند، ذلیلان را از مدینه بیرون خواهند کرد».

منظور او از «ذلیلان»، «مهاجران» بودند، او از آرزوی خود سخن می‌گفت، او دوست داشت انصار مهاجران را از مدینه بیرون کنند تا کافران مکه به آنان حمله کنند و آنان را نابود کنند.

او سوگند یاد کرد که وقتی به مدینه برسند، مهاجران را از آنجا بیرون خواهند کرد.

بعد از این «ابن اُبی» رو به انصار کرد و گفت: «این نتیجه کاری است که شما بر سر خود آوردید، مهاجران را به شهر خود پناه دادید و ثروت خود را با آنان تقسیم کردید، اگر شما غذای خود را به اینان نمی‌دادید، امروز بر گردن شما

سوار نمی شدند».

این سخن می توانست آتش را در میان انصار و مهاجران شعله ور کند، در این هنگام یکی از انصار جلو آمد و فریاد زد: «منظور تو از این سخنان چیست؟ به خدا قسم! تو ذلیل هستی و محمد ﷺ عزیز است».

خبر به پیامبر رسید، او سریع دستور حرکت به سوی مدینه داد، همه سریع آماده حرکت شدند، پیامبر همه آن روز و شب را به حرکت ادامه داد، مسلمانان آن قدر راه رفتند که خیلی خسته شدند، آنان بارها از پیامبر خواستند که اجازه استراحت و خواب به آنان دهد، اما پیامبر قبول نکرد، آنان فقط برای خواندن نماز توقف کوتاهی می کردند و باز سریع حرکت می کردند، آفتاب روز بعد طلوع کرد، همه خسته بودند، پیامبر در جایی منزل کرد، مسلمانان آن قدر خسته بودند که همگی به خواب رفتند. هدف پیامبر این بود که آنان سخنان «ابن اُبی» را فراموش کنند، کسی که خسته است و مدتی است نخوابیده، فقط به خواب می اندیشد.

وقتی مسلمانان از خواب بیدار شدند، پیامبر دستور حرکت به مدینه را داد، وقتی آنان به مدینه رسیدند، هر کسی به خانه خود رفت، آنان مدتی بود که از خانواده خود دور بودند، دیگر اجتماع آنان از بین رفت.

چند نفر از انصار نزد «ابن اُبی» رفتند و از او خواستند تا همراه آنان نزد پیامبر برود تا پیامبر برای او طلب بخشش کند. آنان فکر می کردند که اگر «ابن اُبی» از پیامبر عذرخواهی کند، خیلی خوب می شود و دل مهاجران شاد می شود و انصار را می بخشند، اما «ابن اُبی» این پیشنهاد را رد کرد.

اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی، درست است که این ماجرا را «ابن ابی» پیش آورد، اما او رهبر منافقان بود و همه منافقان از او پیروی می کردند و از کارهای او خشنود بودند، پس در این آیات از گروه منافقان سخن می گویی.

ای محمد! وقتی به منافقان می گویند: «نزد پیامبر بیاید تا او برای شما از خدا طلب عفو و بخشش کند»، آنان سر برمی گردانند.

ای محمد! این منافقان گروهی خودخواه هستند که مردم را از دین من باز می دارند. برای آنان یکسان است چه برایشان طلب بخشش کنی یا نکنی، من هرگز آنان را نمی بخشم. آنان تبهکارند و من تبهکاران را به حال خود رها می کنم تا در گمراهی خود غوطه ور شوند.

این منافقان همان کسانی هستند که به مردم مدینه گفتند: «به مهاجرانی که با پیامبر هستند، کمک نکنید و به آنان چیزی ندهید تا از شدت فقر دلسرد شوند و مدینه را ترک کنند و پیامبر را تنها بگذارند و بروند». این منافقان نمی دانند هر کس هر چه دارد از من دارد، خزانه های ثروت آسمانها و زمین در دست من است و همه از نعمت من روزی می خورند، اگر مردم مدینه به مهاجران کمکی می کنند باید شکرگزار من باشند که چنین افتخاری نصیب آنان شده است، اما منافقان این مطلب را نمی فهمند.

ای محمد! وقتی شما برای جنگ با دشمنان به خارج از مدینه رفته بودید، منافقان گفتند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را از مدینه بیرون

خواهند کرد»، منافقان خود را قدرتمند و عزیز می‌دانند و نمی‌دانند که عزت فقط برای من و پیامبر من و مؤمنان است، اگر من اراده کنم می‌توانم با یک اشاره، همه ثروت و قدرت آنان را نابود کنم و آنان را برای همیشه ذلیل کنم.

پیامبر این آیات را برای مؤمنان خواند، آنان فهمیدند که نباید به سخنان منافقان گوش کنند، آنان آن ماجرا را از یاد بردند و بار دیگر صمیمیت و صفا به مهاجران و انصار بازگشت.

چند روز گذشت، خبری در همه جا پیچید، هیچ کس این خبر را باور نمی‌کرد:

«ابن‌أبی» مُرد!

رهبر منافقان از دنیا رفت.

آری، او که خود را قدرتمند و عزیز مدینه می‌دانست در چنگال مرگ گرفتار شد.

آری، او در آن لحظه فهمید چه کسی ذلیل است، فرشتگان نزد او آمدند تا جانش را بگیرند، پرده‌ها از جلوی چشم او کنار رفت و او عذاب و حشتناکی را دید و به التماس افتاد، فرشتگان تازیانه‌های آتش را بر او زدند و ناله او بلند شد. روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن او می‌اندازند و او را به سوی جهنم می‌برند.^(۹)

منافقون: آیه ۱۱ - ۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا
 أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾ وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
 الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُنُ مِنَ
 الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾ وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ
 بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

چرا منافقان به چنین سرنوشتی مبتلا شدند؟

جواب این سؤال دو کلمه است:

محبت دنیا.

وقتی محبت دنیا در قلب انسان ریشه بدواند، انسان حق را انکار می کند و برای این که بتواند به دنیا و لذت های آن برسد، از راه تو منحرف می شود، اکنون می خواهی به مؤمنان هشدار دهی تا بدانند که محبت دنیا، ریشه همه بدی هاست.

تو از مؤمنان می خواهی مواظب باشند تا مبادا ثروت و فرزندان شان آنان را از یاد تو غافل کند. هر کس که سرگرم ثروت و زندگی دنیا شود، زیان می کند. چنین کسی سرمایه های وجودی خویش را صرف چیزی می کند که نابود می شود و در روز قیامت هیچ بهره ای نخواهد داشت.

از مؤمنان می خواهی قبل از آن که مرگ سراغشان بیاید، از آنچه روزیشان کرده ای، انفاق کنند و به نیازمندان کمک نمایند.

مرگ در کمین همهٔ انسان‌ها می‌باشد، همه می‌میرند، کسی که به فکر جمع کردن ثروت دنیا است و به نیازمندان کمکی نکرده است، در لحظهٔ مرگ، چنین آرزو می‌کند.

لحظهٔ مرگ و یک آرزو!

او چنین می‌گوید: «بارخدا یا! چه می‌شد اندک زمانی به من مهلت می‌دادی و مرگ مرا عقب می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم!». او می‌فهمد که باید همهٔ ثروت خود را بگذارد و با دست خالی به سوی قبر برود، پس، از تو می‌خواهد که به او مهلت دهی، ولی تو هرگز به کسی که مرگش فرار سیده است، مهلت نمی‌دهی.

تو به آنچه بندگان انجام می‌دهند، آگاه هستی و در روز قیامت همه به پیشگاه تو می‌آیند، تو خوبان را به بهشت جاودان می‌بری و بدان را به عذاب گرفتار می‌کنی. (۱۰)

سوره تَغَابُن

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «تغابن» به معنای «پشیمانی و حسرت» است. در آیه ۹ از روز قیامت به عنوان «روز پشیمانی و حسرت» یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نعمت‌های خدا، روز قیامت، پاداش مؤمنان، کیفر کافران، توکل، تقوا، پرهیز از بخل، دعوت به انجام کارهای خیر و کمک به دیگران...

تَعَابُنْ: آيَه ٧ - ١

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَسِیْحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ لَهٗ الْمُلْكُ وَلَهٗ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كٰفِرٌ وَمِنْكُمْ مُّوْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ ﴿٢﴾ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ ﴿٣﴾ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ ﴿٤﴾ اَلَمْ یَاْتِكُمْ نَبَاُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ فَذٰقُوْا وِبٰلِ اٰمْرِهِمْ وَاَلْهَمْ عَذَابَ الْاَلِیْمِ ﴿٥﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُ كَانَتْ تَاْتِیْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ فَقَالُوْا اَبَشْرٌ یَّهْدُوْنَنا فَاكْفَرُوْا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَعْنٰی اللّٰهُ وَاللّٰهُ غَنِیٌّ حَمِیْدٌ ﴿٦﴾ زَعَمَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَنْ لَّنْ یُّبْعَثُوْا قُلٌ بَلٰی وَرَبِّیْ لَنُبْعَثَنَّ ثُمَّ لَنَنْبُوْنَ بِمَا عَمَلْتُمْ وَذٰلِكَ عَلٰی اللّٰهِ یَسِیْرٌ ﴿٧﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، تو فرمانروای جهانی، سرچشمه همه خوبی‌ها و شایسته ستایش هستی و بر هر کاری توانایی. تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می‌آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود.

تو اراده کرده‌ای که انسان‌ها به اختیار خود ایمان را برگزینند. وقتی تو به انسان‌ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه کفر را در پیش می‌گیرند و ایمان نمی‌آورند، برای همین انسان‌ها یا مؤمن هستند یا کافر. تو به کافران مهلت می‌دهی و در عذاب آنان شتاب نمی‌کنی، تو از همه اعمال انسان‌ها آگاه هستی و می‌بینی آنان چه می‌کنند و چه می‌گویند.

تو آسمان‌ها و زمین را بیهوده نیافریدی، بلکه از آفرینش آن‌ها هدفی داشتی، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو انسان را به زیباترین شکل آفریدی و به او نعمت‌های فراوان دادی، او در این دنیا زندگی می‌کند و سرانجام روز قیامت به پیشگاه تو حاضر می‌شود، آری، روز قیامت حق است، آن روز، روز حسابرسی است، تو آنچه در زمین و آسمان است را می‌دانی، از آنچه انسان‌ها، پنهان یا آشکارا انجام می‌دهند، خبر داری، تو راز دل‌ها را می‌دانی.

تو به کافران مهلت می دهی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل می کنی.

از انسان ها سؤال می کنی که آیا خبر کافران را شنیده اند؟
کدام کافران؟

همان کافرانی که سزای اعمال خود را در دنیا چشیدند و در قیامت هم به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد.

قوم نوح علیه السلام، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط علیه السلام.

یکی را به طوفان نابود ساختی، آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

چرا تو کافران را عذاب کردی؟

تو پیامبران را با معجزاتی آشکار برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان گفتند: «چگونه ممکن است انسانی همانند خود ما به پیامبری برسد؟»، آنان راه کفر را پیمودند و از حق روی گردان شدند. آنان تصور می کردند که تو به عبادت آنان نیاز داری و برای همین است که پیامبران را فرستادی، در حالی که عبادت و گناه بندگان برای تو هیچ نفع و ضرری ندارد، تو از همه چیز بی نیاز می باشی و شایسته ستایش هستی.

تو قرآن را برای انسان ها فرستادی، محمد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم خواند، گروهی از آنان راه کفر را پیمودند و قیامت را دروغ پنداشتند و گفتند: «وقتی

به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، دیگر زنده نمی شویم». اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «سوگند به خدا که همه شما در روز قیامت زنده می شوید و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می روید، در آن روز، خدا شما را از همه کارهایتان باخبر می کند. بدانید که زنده کردن شما برای خدا، بسیار آسان است».

آری، تو که اول انسان را از خاک آفریدی، بار دیگر می توانی او را از خاک زنده کنی. برپایی قیامت برای تو کاری ندارد، وقتی تو اراده کنی همه زنده می شوند.

تَعَابُنْ: آیه ۱۰ - ۸

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۸﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّعَابُنِ
وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۰﴾

از انسان‌ها می خواهی تا به تو و پیامبر و نوری که نازل کردی، ایمان بیاورند. قرآن، نوری است که تو آن را برای هدایت بشر فرستادی. قرآن، تاریکی جهل و نادانی را از بین می برد و مایه سعادت و رستگاری انسان‌ها می شود. قرآن از روز قیامت و زندگی پس از این دنیا، سخن می گوید، تو به آنچه

انسان‌ها انجام می‌دهند، آگاهی داری و در روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، تو همه را در روز رستاخیز دور هم می‌آوری، آن روز، روز افسوس خوردن کسانی است که به قرآن ایمان نیاوردند و راه کفر را پیمودند.

هر کس در دنیا به تو ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، در روز قیامت، گناهان او را می‌بخشی و او را در باغ‌های بهشتی جای می‌دهی، همان بهشتی که از زیر درختان آن، نه‌های آب، جاری است، اهل بهشت برای همیشه در آنجا خواهند بود و این رستگاری بزرگ است.

ولی کسانی که راه کفر را برگزیدند و قرآن را دروغ پنداشتند، اهل جهنم خواهند بود و برای همیشه در آنجا عذاب خواهند شد و به راستی که سرانجام آنان، چه سرانجام بدی است!

در آیه ۸ چنین می‌خوانم: «به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است، ایمان آورید».

منظور از این نور، قرآن است. قرآن، تاریکی جهل و نادانی را از بین می‌برد، این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می‌آید.

ولی این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می‌کنیم. «بطن قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: آقای کابلی یکی از یاران امام باقر علیه السلام بود، او یک روز نزد آن حضرت رفت و درباره این آیه از او سؤال کرد. امام باقر علیه السلام در جواب به او چنین فرمود: «منظور از نوری که همه باید به آن

ایمان بیاورند، نور امامان معصوم است»^(۱۱).

وقتی این سخن امام را خواندم به فکر فرو رفتم، فهمیدم که خدا از ما می خواهد تا در راه «امامت» باشیم، ولایت همان راه مستقیمی است که مرا به سعادت راهنمایی می کند، راه ولایت، ادامه راه توحید و نبوت است. خدا از میان امت اسلامی، گروهی را برگزید تا قرآن میراث آنان باشد و از آن بهره بگیرند.

این نور، همان حقیقت قرآن است!

آری، خدا قرآن را بر محمد ﷺ نازل کرد، پس از مرگ او، قرآن او به دوازده امام به ارث می رسد، کسانی هم که راه ولایت آنان را می پیمایند، از حقیقت قرآن بهره مند می باشند.

آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟ نه.

این کاغذها و نوشته ها، ظاهر قرآن است، اما حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی ﷺ رسید، علی ﷺ، حجت تو بود، بعد از علی ﷺ، این حقیقت از امامی به امامی دیگر منتقل شد، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی ﷺ جای دارد، مهدی ﷺ حجت و نماینده توست.

تغابن: آیه ۱۱

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱﴾

«هیچ مصیبت و سختی به کسی نمی‌رسد مگر به اذن خدا. هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلب او را هدایت می‌کند و خدا به همه چیز آگاه است.»

در این آیه سه نکته مهم بیان شده است:

* نکته اول: راز مصیبت‌ها

«هیچ مصیبت و سختی به کسی نمی‌رسد مگر به اذن خدا.»

من باید معنای این جمله را به خوبی بفهمم!

در زندگی انسان‌ها، حوادث ناگواری پیش می‌آید، این حوادث به دو نوع تقسیم می‌شوند: «بلاها» و «سختی‌ها».

الف. بلاها: بلا حادثه‌ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می‌آید و در واقع نتیجه گناهان است، این بلاها به اذن تو می‌باشد. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی‌آید.

ب. سختی‌ها: ممکن است کسی گناهی نکند، اما برای او حادثه‌ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می‌آید تا مقام او بالاتر برود.

من راز بلاها را می‌دانم، بلاها برای این است که من از گناهان پاک شوم، بلا نتیجه گناه من است، اما بارها از خود پرسیده‌ام: راز سختی‌ها چیست؟ چرا

گروهی از بندگان خوب خودت را به سختی‌ها گرفتار می‌سازی؟ اکنون می‌خواهی از راز این سختی‌ها سخن بگویی: هر سختی و حادثه‌ای که به زمین (قحطی، آفت، فقر و...) یا به خود انسان (ترس، غم، بیماری و...) می‌رسد، به اذن توست و قبلاً در علم تو ثبت شده است. آری، تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می‌فرستی. انسان در سختی‌ها می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها پردازد. سختی‌ها سبب می‌شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و به درگاه تو رو آورده و تضرع کنیم!

اگر سختی‌ها نباشد دل ما اسیر دنیا می‌شود، ارزش ما کم و کم‌تر می‌شود، سختی‌ها، دل‌های ما را آسمانی می‌کند. سختی‌ها باعث می‌شود تا استعدادهاى نهفته انسان‌ها شکوفا شود.

* نکته دوم: هدایت ویژه

«هر کس که ایمان بیاورد، خدا او را هدایت می‌کند».

معنای این جمله چیست؟

خدا قرآن را برای هدایت مردم فرستاد، محمد ﷺ پیام خدا را به مردم رساند، این «هدایت اول» است. این هدایت، شامل همه انسان‌ها می‌باشد. خدا برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و به محمد ﷺ ایمان آوردند، هدایت دیگری عطا می‌کند و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کند، خدا کاری می‌کند که آنان لحظه به لحظه به او نزدیک‌تر شوند، خدا قلب او را هدایت می‌کند. این «هدایت دوم» است.

این اراده و قانون خداست: «فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت، شایستگی هدایت دوم را دارد».

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعد پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اول برای همه انسان‌ها هست، هر کس هدایت اول را نپذیرفت، خدا او را به حال خود رها می کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه ور شود، اما کسی که هدایت اول را پذیرفت، خدا او را به هدایت دوم، راهنمایی می کند.

* نکته سوم: علم خدا

خدا آنچه در زمین و آسمان است را می داند، هر برگه که از درختی می افتد، او به آن آگاه است. (۱۲)

او می داند که الآن من مشغول چه کاری هستم، او می داند که در دریاها، کوه‌ها و... چه می گذرد، او به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی کامل دارد.

وقتی من این مطلب را بدانم، دیگر هرگز احساس تنهایی نمی کنم، می دانم که خدا از حالم باخبر است، مرا می بیند، از کارهایی که می کنم آگاه است، این به من اطمینان و اعتماد به نفس می دهد، از طرف دیگر، می فهمم که اگر گناه کنم، از او پنهان نمی ماند.

تَغَائِنُ: آیه ۱۳ - ۱۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ
فَأَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۲﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۳﴾

اکنون از انسان‌ها می‌خواهی تا حق را بپذیرند و از فرمان تو و فرمان محمد ﷺ اطاعت کنند. تو محمد ﷺ را فرستادی تا آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، اگر آنان از پذیرفتن حق، روی گردانند، محمد ﷺ وظیفه‌ای جز این ندارد، او باید پیام تو را به مردم برساند. تو فقط این را از او خواسته‌ای، او را امر نکرده‌ای که انسان‌ها را به ایمان آوردن مجبور کند، انسان‌ها خودشان باید راه خود را انتخاب کنند.

خدایی جز تو نیست و مؤمنان بر تو توکل می‌کنند، محمد ﷺ باید وظیفه خود را انجام دهد، مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، در این راه بر تو توکل کند و از سختی‌ها نهراسد که تو او را یاری می‌کنی و او را بر دشمنانش پیروز می‌گردانی.

تَغَائِنُ: آیه ۱۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ
عَدُوًّا لَّكُمْ فَآخِذُوا بِهِمْ وَإِن تَعَفُّوا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿۱۴﴾

پیامبر در مدینه بود، مدینه مرکز ایمان بود، در آنجا مهاجران و انصار زندگی می‌کردند، هر مسلمانی که به آن شهر هجرت می‌کرد، مردم مدینه به او پناه

می دادند.

شهر مکه هنوز در دست بُت پرستان بود، در آن شهر، یکتاپرستی جرم بود، وقتی بُت پرستان خبردار می شدند که یک نفر مسلمان شده است، او را اذیت و آزار می کردند، برای همین هر کس در آن شهر، مسلمان می شد، تلاش می کرد به مدینه هجرت کند.

چند نفر از مسلمانان مکه می خواستند به مدینه هجرت کنند، آنان آماده سفر شدند و از فرزندان و همسران خود خواستند تا مسلمان شوند و همراه آنان به مدینه بیایند، اما آنان قبول نکردند.

آن مسلمانان آماده حرکت شدند، خانواده آنان گفتند: «چرا می خواهید از اینجا بروید؟ چرا شما دین خود را تغییر دادید؟ اگر شما بروید، ما چگونه زندگی کنیم».

اینجا بود که بعضی از مسلمانان به سخن خانواده خود گوش دادند و در مکه ماندند.

اکنون تو به آنان چنین می گویی: «ای مؤمنان! برخی از همسران و فرزندان شما، دشمنان شما هستند و شما را از هجرت در راه دین منع می کنند، از آنان دوری کنید».

آری، محبت به خانواده بسیار خوب است و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، اما وقتی این محبت، رو در روی محبت تو قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد.

گروهی از مسلمانان مکه به سخن خانواده خود اعتنا نکردند و آماده حرکت شدند، آنان بار دیگر از خانواده خود خواستند تا مسلمان شوند و با آنان به مدینه بیایند، اما آنان قبول نکردند. اینجا بود که آن مسلمانان به خانواده خود گفتند: «ما به مدینه می‌رویم، اگر بعد از رفتن ما پیشیمان شدید و به مدینه آمدید، بدانید که ما به شما اعتنا نخواهیم کرد».

اکنون تو به آن مسلمانان چنین می‌گویی: «اگر خانواده شما به مدینه هجرت کردند، از خشم و قهر خود درگذرید و از خطای آنان چشم‌پوشید و آنان را ببخشید. اگر این کار را بکنید برای شما بهتر است، من خدای بخشنده و مهربانم، من خطای آنان را می‌بخشم، شما هم خطایشان را ببخشید».

تَعَابُنْ: آیه ۱۵

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ

عَظِيمٌ ﴿۱۵﴾

تو انسان را به این دنیا آوردی تا راه کمال را ببیماید و به رستگاری برسد. تو نعمت‌های فراوانی به انسان می‌دهی، این نعمت‌ها وسیله‌ای برای امتحان اوست، خیلی‌ها ادعای ایمان می‌کنند، اما وقتی زمان امتحان شود، دست از ایمان خود برمی‌دارند.

تو از همه چیز باخبر هستی و نیازی به امتحان بندگان نداری، تو می‌خواهی آنان خودشان را بهتر بشناسند.

به راستی بشر بیشتر با چه چیزی امتحان می‌شود؟

مال.

فرزند.

علاقه به فرزندان از یک سو و جاذبه مال و ثروت دنیا از سوی دیگر، کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند و در جایی که رضای تو مساوی با جدایی از فرزند و از دست دادن مال باشد، کار سخت می‌شود و امتحان مشکل می‌شود، آری، تو اموال و فرزندان را وسیله امتحان انسان قرار دادی، تو به کسانی که در این امتحان سربلند بیرون می‌آیند، پاداشی بس بزرگ عطا می‌کنی.

تَغَايُن: آیه ۱۶

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَنْطَعْتُمْ وَاسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا
خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

از مؤمنان می‌خواهی تا آنجا که می‌توانند تقوا پیشه کنند و احکام قرآن را گوش کنند و از دستور تو اطاعت کنند و از مال خود به نیازمندان انفاق کنند و بدانند که این کمک به دیگران برای خودشان بهتر است.

همه انسان‌ها می‌میرند و ثروت آنان در دنیا باقی می‌ماند و آنان با دست خالی به سوی قبر می‌روند، کسی که به نیازمندان کمک کرده باشد، برای خود توشه‌ای فرستاده است و در روز قیامت می‌تواند از آن توشه بهره بگیرد چون به او پاداش خواهی داد.

چه چیزی سبب می‌شود که انسان به نیازمندان کمک نکند؟

بخل و حرص مال دنیا.

هر کس نفس خود را از بخل و حرص دور نگاه داشت، رستگار می شود.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: یک شب با آن حضرت در مکه بودم، پاسی از شب گذشت، امام مشغول طواف خانه خدا شد، او تا اذان صبح دور خانه می گشت و این دعا را می خواند: «خدایا! مرا از حرص و بخل نفس خودم، حفظ کن!».

امام تا صبح فقط این دعا را تکرار می کرد. من به او گفتم:

— آقای من! امشب غیر از این دعا، از شما دعای دیگری نشنیدم.

— چه چیز از بخل و حرص بدتر است! هر کس از این دو به دور باشد، رستگار است. مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده‌ای؟

— کدام سخن؟

— آنجا که خدا در قرآن می گوید: «هر کس نفس خود را از بخل و حرص دور نگاه داشت، رستگار می شود.» (۱۳)

با خود فکر می کنم، چرا امام صادق علیه السلام در بهترین جا و در بهترین حالت، فقط این دعا را می خواند؟ چه رازی در این دعا وجود دارد؟

ای کاش قبل از این که به مکه می رفتم، یک نفر این حدیث را برای من می گفت!

ای کاش من هم دور خانه خدا، چنین دعا می کردم! شنیده‌ام هر کس طواف خانه خدا را به جا آورد، خدا یک حاجت مهم او را برآورده می کند.

من چیزهای زیادی از خدا خواستم، ولی افسوس می‌خورم که چرا راز
آسایش و آرامش را از او نخواستم!

این دعا، راز آرامش زندگی است!

به راستی چقدر زندگی بدون حرص و بخل، شیرین است و چقدر زندگی با
حرص و طمع، تلخ است. افراد زیادی را دیده‌ام که ثروت بسیار زیادی دارند،
اما باز هم طمع و حرص دنیا دارند، آن‌ها هیچ آسایشی ندارند، ثروت هنگفتی
دارند اما باز هم به دنبال ثروت بیشترند، کسی که حرص به مال دنیا دارد،
هرگز سیر نمی‌شود و هرگز روی آسایش را نمی‌بیند.

نکته جالب این است که امام صادق علیه السلام در دعای خود نمی‌گوید: «خدایا!
حرص دنیا را از من دور کن»، بلکه می‌گوید: «خدایا حرص خودم را از من
دور کن».

حرص، فقط حرص دنیا نیست، حرص ریاست، حرص شهرت و...
همه این‌ها، دشمن آسایش انسان است.

امشب باید برخیزم، قلم را به کناری بنهم و نماز بخوانم و دست به دعا
بردارم و از خدا چنین بخواهم: «خدایا! مرا از حرص و بخل نفس خودم،
حفظ کن». خوب است امشب تا صبح بیدار بمانم و این دعا را تکرار کنم.
بارخدایا! مرا از حرص و بخل حفظ کن!

تَغَايُن: آیه ۱۸ - ۱۷

إِنْ تُفْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ

وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

اکنون که معلوم شد ثروت دنیا، وسیله‌ای برای آزمایش انسان‌ها می‌باشد، اکنون که روشن شد هر کس از بخل و حرص رهایی یابد، رستگار است، از مؤمنان می‌خواهی تا ثروت خود را به تو قرض دهند.

قرض به تو یعنی چه؟

اگر کسی نزد آنان آمد و وام خواست به اندازه‌ی توان خود به او وام بدهند و قرض‌الحسنه را فراموش نکنند. اگر نیازمندی نیاز به کمک داشت به او کمک کنند و به کسی که به دین تو کمک می‌کند، یاری رسانند. این‌ها، نمونه‌های قرض دادن به توست.

در روز قیامت چندین برابر به آنان پاداش می‌دهی و گناهانشان را می‌بخشی. آری، خدا گاهی پاداش را هفت برابر، گاهی هفتاد برابر و گاهی هفتصد برابر می‌دهد.

تو به شکرگزاران احسان فراوان می‌کنی و بردبار هستی، از هر امر پنهان و آشکار، آگاه هستی، تو خدای توانا می‌باشی و همه‌ی کارهای تو از روی حکمت است. (۱۴)

سوره طلاق

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - این سوره درباره «طلاق» سخن می‌گوید و احکام آن را بیان می‌کند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: احکام طلاق، بیان عظمت خدا، دعوت به تقوا، بیان عظمت پیامبر، توکل، اشاره به هدف فرستادن پیامبران، نشانه‌های قدرت خدا...

طلاق: آيه ٧ - ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا
تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ
وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ
اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُهَا فَأَمْسِكُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا
الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ
شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾ وَاللَّائِي يَتَسَنَّ مِنَ الْمَجِيزِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ
فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ

يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾ ذَلِكَ أَمْرٌ
 اللَّهُ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمَ لَهُ
 أَجْرًا ﴿٥﴾ أَشْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ
 لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ
 حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَنْتُمْ يُبَيِّنُكُمْ
 بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَوتُمْ فَسْتُرْضِعْ لَهُ أُخْرَى ﴿٦﴾ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ
 سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا
 إِلَّا مَا آتَاهَا سَيِّجَعُلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، اما گاهی به علت اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می شود. در اینجا است که در اسلام قانون طلاق وضع شده است.

وقتی به انجیلی که امروزه در دسترس مسیحیان است مراجعه کردم، دیدم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می تواند زن خود را طلاق دهد که زن به فحشارو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زنا کار است. (۱۵)

آری، اسلام، دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم نظام خانواده اهمیت می دهد، اما راه را برای آینده زن نمی بندد، اگر او ازدواج ناموفق داشته،

می تواند پس از گذشت مدّتی، با مرد دیگری از دواج نماید.

بعد از نگارش این مقدمه، وقت آن است که آیات ۱ تا ۷ این سوره را شرح دهیم. در اینجا قرآن با پیامبر سخن می گوید، ولی منظور قرآن این است که همه مسلمانان به این ده قانون عمل کنند:

* قانون اوّل

اگر آنان می خواهند همسر خود را طلاق دهند، دقت کنند که این طلاق در زمانی باشد که زن عادت ماهیانه (پریود) نیست. مردی که با زنش رابطه جنسی داشته است، برای طلاق همسرش، باید صبر کند تا زنش پریود شود، پس از آن که زن از آن حالت، پاک شد، می تواند او را طلاق دهد.

نکته مهم این است: وقتی طلاق صحیح است که شوهر بعد از پاک شدن زن، با او رابطه جنسی نداشته باشد. پس اگر زن پاک شود ولی شوهرش با او رابطه جنسی داشته باشد، دیگر نمی تواند او را طلاق دهد. در اینجا باید شوهر صبر کند تا یک بار دیگر زن حالت پریود بشود، بعد از آن که پاک شد، حالا می تواند او را طلاق بدهد. طلاق باید در زمان پاک شدن زن انجام بگیرد به شرط آن که در دوره پاک، شوهرش با او اصلاً رابطه جنسی نداشته باشد.

* قانون دوم

از مسلمانان می خواهی تا بعد از طلاق، حساب عدّه زنان را نگاه دارند و تقوا پیشه کنند. این حکم توسط: وقتی زنی از شوهرش طلاق گرفت بر او واجب

است به مدّت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و بعد از آن می تواند با مرد دیگری ازدواج نماید.

به این مدّتی که زن باید صبر کند، عدّه طلاق می گویند.

فلسفه عدّه طلاق چیست؟

با عدّه طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک پیدا می شود و هیجانها فروکش می کند و هم مشخص می شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد.

البته در این مدّت، شوهر می تواند بار دیگر به همسر خود رجوع کند و آنان زندگی زناشویی خود را دوباره از سر گیرند.

* قانون سوم

از مردان می خواهی وقتی زن خود را طلاق می دهند در زمان عدّه، آنان را از خانه هایشان بیرون نکنند، خود آنها هم نباید خانه را ترک کنند.

البته اگر چنین زنی عمل ناشایستی انجام دهد (مثلاً آسایش خانه را به هم بریزد یا دزدی کند)، مرد می تواند او را از خانه بیرون کند.

اینها احکام توست که همه باید به آن عمل کنند، هر کس از احکام تو پافراتر نهد به خود ستم کرده است، زن باید در مدّت عدّه در خانه شوهرش باقی بماند، چه بسا بعد از طلاق، اسباب اصلاح فراهم شود.

* قانون چهارم

وقتی مدّت عدّه نزدیک به پایان رسد، مردان می‌توانند به خوبی و خوشی آن زنان را نگاه دارند یا با خوبی و خوشی از آنان جدا شوند. در واقع در زمان عدّه، مرد می‌تواند به زن «رجوع» کند و زندگی با او را از سر بگیرد.

* قانون پنجم

باید بر طلاق، دو مرد عادل، شهادت دهند. هر وقت لازم شد آن دو شاهد بر این طلاق باید شهادت دهند و حقیقت را کتمان نکنند.

از این سخنان کسی پند می‌گیرد که به خدا و روز قیامت ایمان دارد. هر کس که تقوا پیشه کند، خدا راه نجات از گرفتاری‌ها را به روی او می‌گشاید و از جایی که گمان ندارد، روزی او را می‌رساند، هر کس به خدا توکل کند، خدا او را کفایت می‌کند و گره از کارش می‌گشاید، هیچ چیز نمی‌تواند مانع اراده خدا شود، او برای هر کار و هر چیز، اندازه‌ای قرار داده است.

* قانون ششم

معمولاً زنان در هر ماه پریود می‌شوند، زنی که به سنّ پیری رسید، این حالت دیگر برای او پیش نمی‌آید همان‌طور که دیگر امکان ندارد حامله شود، چنین زنی بعد از طلاق، لازم نیست عدّه نگه دارد.

ممکن است زنی پریود نشود ولی شک کند که این امر، به خاطر پیری است یا به خاطر مشکلی دیگر. چنین زنی باید بعد از طلاق، سه ماه عدّه نگه دارد. بعضی از زنان جوان ممکن است دچار مشکلی باشند و پریود نشوند، وظیفه آنان این است که سه ماه عدّه نگه دارند.

* قانون هفتم

اگر زنی که حامله است، طلاق بگیرد باید تا زمانی که نوزادش به دنیا می‌آید، عده نگه دارد و ازدواج نکند، خواه این مدت کمتر از سه ماه باشد یا بیشتر. پس اگر چنین زنی طلاق بگیرد و روز بعد، بچه‌اش را به دنیا بیاورد، می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند، اگر چنین زنی در آغاز حاملگی باشد، باید تا لحظه تولد فرزندش صبر کند هر چند این مدت مثلاً هشت ماه طول بکشد. این‌ها قوانین توست که بر مسلمانان نازل کردی، هر کس تقوا پیشه کند، تو گناهان او را می‌بخشی و به او پاداش بزرگی می‌دهی.

* قانون هشتم

از مردانی که همسران خود را طلاق داده‌اند می‌خواهی تا در زمان عده، زنان را در هر جا که خودشان سکونت دارند و توانایی آن را دارند، سکونت دهند. به مقدار توانایی خود، منزل مناسب برای آنان در نظر بگیرند و بر آنان سخت نگیرند و آنان را اذیت و آزار نکنند. آری، درست است که زن و شوهر از هم طلاق گرفته‌اند، اما مرد نباید در حق زن کوتاهی کند، در زمان عده باید خرج خوراک (نفقه) او را بدهد و او را در مکان مناسبی جای دهد.

* قانون نهم

اگر مردی زنش را در حالی که حامله است، طلاق بدهد، باید خرج خوراک (نفقه) او را تا لحظه زایمان بدهد و او را در جای مناسبی سکونت دهد. وقتی بچه به دنیا آمد، اگر زن به نوزادش شیر دهد، پدر باید برای زن، مزدی طبق

عرف جامعه، در نظر بگیرد و به او پرداخت کند. پدر و مادر باید دربارهٔ فرزندشان با یکدیگر مشورت کنند و تصمیم شایسته‌ای بگیرند. نباید اختلاف بین زن و شوهر، سبب شود به منافع فرزند خدشه‌ای وارد شود. ممکن است زن و شوهر دربارهٔ شیر دادن به نوزادشان به توافق نرسند، در این صورت نباید معطل کنند، بلکه باید دایه‌ای برای نوزاد انتخاب کنند تا نوزاد را شیر دهد و او را بزرگ کند، نباید اختلاف بین زن و شوهر، سبب شود که کودکان فراموش شود.

* قانون دهم

بر مرد لازم است که در زمان عدّه به همسرش نفقه دهد، مردی که توانایی مالی خوبی دارد، حق ندارد سخت‌گیری کند، اگر مردی فقیر است به همان اندازه که می‌تواند باید نفقه دهد و زن حق ندارد به او ایراد بگیرد. این قانون توسّط: تو هیچ کس را جز به اندازهٔ توانایی که به او داده‌ای تکلیف نمی‌کند.

مردان ثروتمند نباید بخل بورزند و باید حق زن را بدهند، مردانی هم که توانایی زیادی ندارند به اندازهٔ توان خود باید نفقه را پرداخت کنند و زنانشان نباید به آنها سخت بگیرند. آری، فقیر بودن مرد نباید باعث شود کسی از مسیر عدالت خارج شود، مرد نباید کوتاهی کند، زن هم نباید شکایت کند، به زودی تو بعد از سختی‌ها، آسانی و راحتی قرار می‌دهی. چنین مرد و زنی نباید بی‌تابی کنند، مبادا مشکلات زودگذر، رشتهٔ صبر و شکیبایی آنان را پاره

کند.

ده قانون درباره طلاق در اینجا بیان شد. مناسب است که چهار نکته را درباره این آیات بنویسم:

* نکته اول

اگر مردی بخواهد زنش را طلاق دهد، باید شرایط آن را مراعات کند. طلاق باید در زمان پاکِ زن انجام بگیرد به شرط آن که در آن دوره پاکِ شوهرش با او اصلاً رابطه جنسی نگرفته باشد. همچنین هنگام طلاق دادن، باید دو مرد عادل حضور داشته باشند (دو مردی که در جامعه به عنوان انسان‌های مؤمن مشهور هستند)، همچنین باید «صیغه طلاق» خوانده شود. (صیغه طلاق را خود مرد می‌خواند یا به کسی می‌گوید تا از طرف او بخواند).

این شرایط برای این است که طلاق از روی احساسات زودگذر نباشد، اگر طلاق دادن این شرایط را نداشت، ممکن بود همان لحظه اول که مرد از دست زنش عصبانی می‌شود او را طلاق دهد. خیلی از مردها، زمانی که تصمیم می‌گیرند همسرشان را طلاق دهند تا بروند دو مرد عادل را پیدا کنند، عصبانیتشان، فروکش می‌کند.

* نکته دوم

وقتی مردی زنی را طلاق می‌دهد، دو حالت وجود دارد:
حالت اول: مرد با آن زن، اصلاً رابطه جنسی نداشته است، در این صورت،

لازم نیست زن، عدّه نگه دارد، پس از این که طلاق واقع شد، زن می‌تواند سریع با مرد دیگری ازدواج کند. (این طلاقِ بائن است، یعنی زن و مرد دیگر از هم جدا می‌شوند). اگر مرد بخواهد با این زن بار دیگر ازدواج کند، باید از زن خواستگاری کند، وقتی زن رضایت داد، صیغه عقد خوانده شود.

حالت دوم: مرد با آن زن، رابطه جنسی داشته است، در این صورت، وقتی طلاق واقع شد، زن باید عدّه نگه دارد، فقط در این نوع طلاق است که مرد می‌تواند در مدّت عدّه به زن «رجوع» کند. این طلاق رجعی است، یعنی مرد حق رجوع دارد.

به این مطلب اشاره می‌کنم که آیات ۱ تا ۷ این سوره، فقط درباره حالت دوم سخن می‌گویند و احکام طلاق رجعی را بیان می‌کند.

* نکته سوم

وقتی مردی زنش را طلاق می‌دهد، در صورتی که با آن زن رابطه زناشویی داشته است، حق رجوع دارد و باید در مدّت عدّه، نفقه او را پرداخت کند.

رجوع یعنی بازگشت به زندگی زناشویی بدون خواندن عقد!

وقتی زن و شوهر می‌خواهند زندگی زناشویی را شروع کنند، باید «صیغه عقد» بخوانند یا کسی برای آنان، صیغه عقد را بخواند. وقتی مردی به زنش در زمان عدّه رجوع می‌کند، آن‌ها بار دیگر، زن و شوهر می‌شوند و نیاز به خواندن صیغه عقد نیست. همین که مرد مثلاً دست به بدن همسرش گذاشت، این رجوع است و زندگی آنان بار دیگر شکل می‌گیرد.

اما فلسفه این حکم اسلام چیست؟

اسلام می‌داند که طلاق چه آثار زیان‌باری در جامعه دارد و می‌داند که بیشتر طلاق‌ها از روی هیجانات لحظه‌ای می‌باشد. برای همین دستور داده است که اگر مرد و زنی با هم رابطه جنسی داشته‌اند، زن پس از طلاق تقریباً سه ماه در خانه شوهرش باشد. این حکم اسلام است!

افسوس که در جامعه وقتی طلاق صورت می‌گیرد، زن بلافاصله از خانه شوهر بیرون می‌آید!

اگر این حکم اسلام اجرا می‌شد، خیلی از طلاق‌ها به جدایی منجر نمی‌شد! سه ماه فرصت خوبی است تا برای دو طرف، زمینه آشتی فراهم گردد. آشتی آنان نیاز به هیچ صیغه عقدی هم ندارد.

* نکته چهارم

اکنون که اسلام برای مرد حق رجوع قرار داده است، آیا یک مرد می‌تواند ده‌ها بار زن خود را طلاق دهد و بار دیگر زندگی با او را شروع کند؟ این کار آزار و اذیت زن را به دنبال دارد.

اینجاست که اسلام این حق مرد را محدود کرده است!

فقط دو بار!

اگر مردی دو بار به همسرش رجوع کرد و پس از رجوع دوم، همسر خود را طلاق داد، دیگر نمی‌تواند برای بار سوم به آن زن رجوع کند. در واقع با طلاق سوم، دیگر هرگونه ارتباطی بین این مرد و زن گسسته می‌شود. حکم جدایی

مرد و زن بعد از طلاق سوم، همیشگی است.

فقط در یک صورت مرد می‌تواند با این زن ازدواج مجدد نماید، آن هم وقتی است که این زن با مرد دیگری ازدواج نماید و میان این زن و شوهر رابطه جنسی برقرار گردد، اکنون اگر شوهر فعلی، این زن را طلاق داد و زن هم، به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کرد، حالا همسر سابق می‌تواند از این زن خواستگاری کند و در صورت رضایت زن، عقد ازدواج جاری شود و آنان بار دیگر زن و شوهر می‌شوند.

این امر با جریحه‌دار کردن وجدان مرد تا حدود زیادی از طلاق سوم جلوگیری می‌کند و در حقیقت این قانون، مانعی بر سر مردان فریب‌کار می‌شود که زن را باز یچئه هوس‌های سرکش خود نسازند.

مهم‌ترین احکام طلاق در این سوره ذکر شده است، برای همین به این سوره، «سوره طلاق» می‌گویند. در اینجا سخن از طلاق را به پایان می‌برم و می‌خواهم درباره آخرین جمله آیه ۲ و آیه ۳ این سوره مطلبی بنویسم. این چند جملات، امیدبخش‌ترین قسمت قرآن است!

روزی پیامبر به ابوذر فرمود:

— من قسمتی از قرآن را می‌شناسم که اگر انسان‌ها به آن پناه ببرند، مشکلاتشان برطرف می‌شود.

— شما از کدام قسمت قرآن سخن می‌گویید؟
 اینجا بود که پیامبر شروع به خواندن این قسمت قرآن نمود و بارها آن را
 تکرار کرد. (۱۶)

به راستی که آخرین جمله آیه ۲ و آیه ۳ این سوره، دل را صفا می‌دهد و جان
 را نورانی می‌کند و پرده‌های ناامیدی را می‌برد و شعاع امید را بر قلب انسان
 می‌تاباند.

چقدر این سخن، زیبا و دلنشین است!

هر کس که تقوا پیشه کند، راه نجات از گرفتاری‌ها را به روی او می‌گشایی و
 از جایی که گمان ندارد، روزی او را می‌رسانی.
 هر کس به تو توکل کند، او را کفایت می‌کنی و گره از کارش می‌گشایی.
 هیچ چیز نمی‌تواند مانع اراده تو شود
 تو برای هر کار و هر چیز، اندازه‌ای قرار داده‌ای.

در اینجا راه نجات از گرفتاری‌ها را تقوا معرفی می‌کنی و از من می‌خواهی
 که بر تو توکل کنم.
 به راستی معنای توکل چیست؟ بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند،
 آنان تصوّر می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو
 امیدوار باشند.

این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

«تو برای هر کار و هر چیز، اندازه‌ای قرار داده‌ای».

به این جمله فکر می‌کنم.

چقدر این جمله، حرف برای گفتن دارد!

تو از انسان خواسته‌ای تا برای روزی خود تلاش کند، کوشش او برای این است که رحمت تو را به جریان بیندازد، گنجینه‌های تو پراز روزی است و منتظر فرمان توست، تو درهای گنجینه‌های روزی خود را از روی حکمت و مصلحت می‌گشایی.

هر چیزی که در جهان هستی به چشم من می‌آید، منبع آن نزد توست و تو فقط به اندازه‌های معین آن را به بندگان خود می‌دهی.

اندازه‌های روزی که تو به بندگان می‌دهی، از روی حکمت مشخص شده است، تو صلاح می‌دانی که بنده‌ای در فقر زندگی کند و روزی او اندک باشد، تو می‌دانی اگر او به ثروت برسد، طغیان می‌کند و خود را از سعادت محروم می‌کند.

گاهی صلاح بنده‌ای را در بیماری می‌دانی و برای همین سلامتی را از او می‌گیری، چه بسا اگر او سالم باشد، برای خود گرفتاری درست می‌کند.

تو صلاح بندگانت را می‌دانی و بر اساس آنچه که صلاح می‌دانی به آنان نعمت‌های خود را ارزانی می‌داری.

من باید بدانم اگر روزی مرا کم قرار دادی و به فقر مبتلایم کردی، علتش این نبود که خزانه‌های تو کمبود دارد، خزانه‌های تو، همان اراده‌توست! هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ درنگی به وجود می‌آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می‌شود.

خزانه‌های تو هرگز کم نمی‌شود، تو بندگان خود را دوست داری، صلاح و مصلحت آنان را می‌خواهی، صلاح می‌دانی که چند روزی مرا در فقر قرار دهی، مبادا دست به طغیان بزنم! تو می‌خواهی من سعادت‌مند شوم و به بهشت بروم و برای همیشه در آنجا از نعمت‌های بهره‌مند شوم، اگر چند روزی سختی را تحمل کنم، بعداً خوشحال خواهم بود. (۱۷)

طلاق: آیه ۱۱ - ۸

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ
فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَدَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا ﴿٨﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ
أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ
ذِكْرًا ﴿١٠﴾ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ
وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

تو در قرآن برای فرد و خانواده و جامعه، قوانینی را بیان کردی و از مسلمانان خواستی به آن عمل کنند. احکام طلاق، یکی از مهم ترین قانون های مربوط به خانواده است. اکنون می خواهی هشدار بدهی که مبادا مسلمانان قانون های تو را به فراموشی بسپارند، در اینجا امت هایی که از عمل به فرمان تو، سرکشی کردند، یاد می کنی.

چه بسیار مردم شهرهایی که از اطاعت فرمان تو و فرمان پیامبرانت سرپیچی کردند و تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما وقتی عصیان و گناه را از حد گذراندند، به حساب آنان رسیدگی کردی و در این دنیا آنان را به عذاب سخت و دردناک مبتلا کردی، آنان کیفر اعمال بد خود را چشیدند و عاقبت کار آنان، خسران بود.

قوم نوح علیهم السلام، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط علیهم السلام.

یکی را به طوفان نابود ساختی، آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه ای آسمانی و زلزله ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ های آسمانی به هلاکت رساندی.

روز قیامت هم که فرا رسد، جایگاه آنان آتش سوزان جهنم خواهد بود، تو برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ای و آنان برای همیشه در آنجا خواهند

سوخت.

اکنون از خردمندان که ایمان آورده‌اند، می‌خواهی تا از مخالفت فرمان تو بپرهیزند و تقوا پیشه کنند.

تو به محمد ﷺ مأموریت دادی تا مردم را پند و موعظه کند و او را پیامبر خود قرار دادی و به او قرآن را نازل کردی تا مؤمنان نیکوکار را از تاریکی‌های جهل و بُت‌پرستی به سوی نور ببرد و مایه هدایت و رستگاری آنان شود.

تو نیکوکاران را وعده بهشت می‌دهی، هر کس که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت، او را به باغ‌های بهشتی می‌بری که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. نیکوکاران برای همیشه در بهشت خواهند بود و تو برای آنان بهترین روزی‌ها را آماده کرده‌ای.

طلاق: آیه ۱۲

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ
يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ
أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

سخن از روز قیامت به میان آمد، تو همه انسان‌ها را در آن روز زنده می‌کنی، مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی و کافران را در جهنم گرفتار می‌سازی، این وعده توست. هرگز سرنوشت خوبان با بدان یکسان نیست.

کسانی که به روز قیامت باور ندارند وقتی می‌شنوند که تو انسان‌ها را زنده

می کنی، تعجب می کنند و با خود می گویند: «چگونه ممکن است وقتی ما مشتی خاک و استخوان شدیم، زنده شویم؟».

آنان نمی دانند که این کار برای تو بسیار آسان است، تو آن خدایی هستی که هفت آسمان و هفت زمین را آفریدی، فرمان تو در بین آسمانها و زمین، پیوسته نازل می شود، تو این جهان را آفریدی و هر لحظه به فرمان تو اداره می شود، تو بر همه چیز آگاهی داری. برای کسی که هفت آسمان و هفت زمین را آفرید، زنده کردن انسانها، کاری ندارد.

در این آیه، از هفت آسمان و هفت زمین سخن به میان آمده است، به راستی منظور از این سخن چیست؟

جهان از هفت مجموعه بزرگ آفریده شده است که فقط یک مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.

زمین، ماه و خورشید و همه ستارگان و همه کهکشانها، همه در مجموعه اول می باشند. به مجموعه ستارگان، کهکشان گفته می شود، در آسمان میلیونها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیونها ستاره دارد.

در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

بار دیگر این سخن را تکرار می کنم: زمین و خورشید و کهکشانها همه در مجموعه اول جهان قرار دارند.

این زمینِ اوّل و آسمانِ اوّل است !
 همهٔ این‌ها، مجموعه اوّل جهان می‌باشند.
 قرآن به ما می‌گوید: «شش مجموعهٔ دیگر هم در جهان هستی وجود دارند».
 شش زمین و شش آسمان دیگر.
 این شش مجموعه زمین و آسمان، چگونه می‌باشند؟ از چه تشکیل شده‌اند؟
 این را فقط خدا می‌داند.
 گویا این شش مجموعه، «مَلَكُوت» می‌باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر
 است و نمی‌توان آن را با چشم دید.
 من نمی‌توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیای دیگری هستند، از
 «مَلَكُوت» می‌باشند، اما به فرشتگان باور دارم، زیرا قرآن از آنان بارها سخن
 گفته است.
 من نمی‌توانم شش مجموعهٔ دیگر جهان را ببینم، اما چون قرآن از آن سخن
 گفته است به آن باور دارم. هر وقت من توانستم فرشتگان و دنیای ملکوت را
 بفهمم و حقیقت آن را درک کنم، شش مجموعهٔ دیگر جهان را هم می‌توانم
 درک کنم. (۱۸)

سوره تحریم

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۶ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «تحریم» به معنای «حرام کردن» می‌باشد، پیامبر یکی از چیزهایی را که خدا بر او حلال کرده بود، بر خود ممنوع کرد و برای همین این سوره نازل شد. در آیه اول این سوره، خدا به پیامبر می‌گوید: «ای محمد! چرا به خاطر خشنودی همسرانت، حلال خدا را بر خودت حرام کرده‌ای؟». به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: رازی که پیامبر به دو تن از همسران خود گفت، از آتش جهنم بترسید، خود و خانواده خود را از آتش جهنم نجات بدهید، به سوی خدا توبه واقعی کنید، با کافران و منافقان سخت بگیرید.

تحريم: آيه ٥ - ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ
تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا
تَبَيَّنَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا
تَبَيَّنَّهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَتْبَأُكَ هَذَا قَالَ تَبَيَّنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا
إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ
وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾ عَسَىٰ
رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ
قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾

در ابتدای این سوره با محمد ﷺ درباره ماجرای که بین او و دو تن از همسرانش پیش آمده است، سخن می‌گویی. در ابتدا درباره این آیات می‌نویسم، سپس آن ماجرا را شرح می‌دهم.

سخن تو با پیامبر این چنین است:

ای محمد! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است برای کسب خشنودی همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟
ای محمد! تو سوگند یاد کردی که آن حلال را ترک کنی، من خدای بخشنده و مهربان هستم، من راه شکستن سوگند را بیان کردم، کفاره سوگند را پرداخت کن!

من سرپرست مؤمنان هستم و بر هر چیز دانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

ای محمد! تو رازی را به یکی از همسرانت گفتی. آن زن راز تو را فاش کرد و با یکی دیگر از همسرانت بازگو کرد. اینجا بود که من به تو خبر دادم که آن زن، راز تو را فاش کرده است و در این امر به تو خیانت کرده است. تو گوشه‌ای از این خیانت را به آن زن گفتی و از بیان جزئیات خیانت او خودداری کردی. تو به آن زن گفتی: «چرا آن راز را آشکار ساختی؟».

آن زن با تعجب از تو پرسید: «چه کسی به تو خبر داد که من آن راز را فاش کرده‌ام». تو در جواب به او گفتی: «خدای دانای آگاه به من خبر داد».

ای محمد! این‌گونه بود که آن دو زن راز تو را فاش کردند، اکنون اگر آن دو زن توبه کنند، به نفع خودشان است، زیرا دل‌های آنان از حق منحرف شده

است، اما اگر آن دوزن بر ضد تو، دست به دست هم دهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و «آن مؤمن نیکوکار» و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم.

ای محمد! اگر تو زنان خود را طلاق دهی، من همسرانی بهتر نصیب تو می‌کنم، فرق نمی‌کند که آن همسران بیوه یا دوشیزه باشند، مهم این است که آنان مؤمن، فرمانبردار، اهل توبه و اهل عبادت خواهند بود و از گناه دوری خواهند کرد.

اکنون وقت آن است که این دو نکته را بررسی کنیم:

۱- پیامبر چه چیزی را بر خود حرام کرده بود؟

۲- رازی را که پیامبر به یکی از همسران خود گفت چه بود؟

شروع به مطالعه می‌کنم. در کتاب‌های تفسیری شیعه و سنی، داستانی عجیب می‌خوانم.

داستان «عسل بدبو»!

تحقیق بیشتر می‌کنم، می‌بینم که اصل این ماجرا در کتاب «صحیح بخاری» آمده است. این کتاب یکی از کتاب‌های معروف اهل سنت است.

من به درستی این داستان، شک دارم، بعداً علت شک خود را می‌گویم، ابتدا اصل داستان را می‌نویسم:

نام یکی از زنان پیامبر، «زینب» بود. (زینب بنت جحش). پیامبر گاهی به خانه او می‌رفت. زینب مقداری عسل تهیه کرده بود، وقتی پیامبر نزد او

می رفت از آن عسل به پیامبر می داد.

عایشه و حفصه، دو همسر دیگر پیامبر بودند. آنان به زینب حسودی کردند و تصمیم گرفتند زمانی که پیامبر نزد آنان می آید به او بگویند: «دهان تو بوی بدی می دهد، آیا صمغ مغفیر خورده ای؟».

صمغ مغفیر، ماده ای شیرین است که از درختی ترشح می شود، این درخت در بیابان ها می روید. این صمغ، بسیار بد بو است، عرب ها آن را به عنوان دارو استفاده می کردند.

عایشه و حفصه می دانستند که پیامبر همیشه مواظب است که بوی نامناسبی از دهانش به مشام نرسد. آنان می خواستند با این سخن، کاری کنند که دیگر پیامبر از عسلی که زینب برای او می آورد، نخورد.

روزی که پیامبر از خانه زینب به خانه حفصه رفت. حفصه به پیامبر گفت:

— چرا دهان تو بوی بد می دهد؟ آیا صمغ مغفیر خورده ای؟

— من عسلی که زینب برایم آورده است، خورده ام. سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل نخورم، اما تو این سخن را به مردم نگو، زیرا مردم خواهند گفت که چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود حرام کرده است؟ آن روز گذشت، اما حفصه این سخن را به عایشه گفت و بعداً این مطلب در میان عده ای پخش شد.

آری، این راز پیامبر آشکار شد، پیامبر یک ماه از زنان خود کناره گیری کرد، حفصه و عایشه از این کار خود، پشیمان شدند و توبه کردند و پیامبر آنان را بخشید.

این ماجرای بود که در کتاب «صحیح بخاری» خواندم و در بعضی از کتاب‌های تفسیری شیعه هم آن را دیدم (به خاطر احترام، نام آن تفسیرها را ذکر نمی‌کنم).

اکنون یک بار دیگر آیات ۱ تا ۵ این سوره را مرور می‌کنم:
 اگر ماجرای غسل را قبول کنم باید در تفسیر این آیات بگویم که خدا با پیامبرش چنین سخن گفت: «ای محمد! چرا عسلی را که خدا بر تو حلال کرده است، بر خودت حرام کردی؟ چرا سوگند خوردی که دیگر غسل نخوری؟ ای محمد! غسل نخوردن تو، راز تو بود، حفصه راز تو را فاش کرد.»

قدری فکر می‌کنم!

آیا واقعاً راز پیامبر، حرام کردن غسل بوده است؟
 قرآن در اینجا از توطئه دو تن از زنان پیامبر سخن می‌گوید، آیا راز غسل، بوی توطئه می‌دهد؟

من نمی‌توانم باور کنم که آن راز، راز نخوردن غسل باشد!
 آن راز، چیز مهمی بوده است که خدا به آنان هشدار می‌دهد که شما کاری نمی‌توانید بکنید، خدا و جبرئیل و «آن مرد نیکوکار» و فرشتگان، پشتیبان پیامبر هستند!

آیه ۴ را با دقت می‌خوانم: «اگر آن دو زن بر ضد تو، دست به دست هم بدهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و آن مؤمن

نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم».

در آیه ۵ خدا به زنان پیامبر هشدار می‌دهد که اگر به این رفتار خود ادامه دهند، پیامبر آنان را طلاق می‌دهد. آیا خوردن مقداری عسل، این قدر مهم است که خدا به خاطر آن چنین هشدار می‌دهد؟

اصل این ماجرا در کتب اهل سنت آمده است، در هیچ حدیثی از اهل بیت علیهم‌السلام این مطلب تأیید نشده است.

جالب این است که کتاب «کافی» که معتبرترین کتاب شیعه می‌باشد، ماجرای دیگری برای این آیات نقل کرده است.

در کتاب کافی از امام باقر علیه‌السلام این حدیث نقل شده است: «این آیات درباره ماریه نازل شده است و پیامبر سوگند یاد کرد که با او رابطه جنسی نداشته باشد، خدا از او خواست تا کفاره این قسم را بدهد».^(۱۹)

منظور امام باقر علیه‌السلام از ماریه، یکی از همسران پیامبر است.

اکنون من باید یکی از این دو را انتخاب کنم:

یا سخن آقای بخاری (که به بغض نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام مشهور است) یا سخن امام باقر علیه‌السلام را؟

معلوم است که کدام را انتخاب می‌کنم...

ماریه قبطیه!

او کیست؟ ماجرای او چیست؟

من باید تاریخ را بخوانم: پیامبر تا خدیجه علیها‌السلام زنده بود با زن دیگری ازدواج

نکرد، خدیجه علیها السلام بانوی بزرگواری بود که برای پیامبر دو پسر آورد، قاسم و عبدالله. اما این دو پسر در کودکی از دنیا رفتند. (۲۰)

پنج سال از نبوت پیامبر گذشت و خدا به پیامبر و خدیجه علیها السلام، دختری داد که نام او را فاطمه علیها السلام نهادند، پیامبر دخترش را بسیار دوست می داشت. در سال دهم بعثت خدیجه علیها السلام از دنیا رفت.

پیامبر بعد از آن با چند زن ازدواج کرد، یکی از آنان عایشه بود، دیگری حفصه.

اما هیچ کدام آنان برای پیامبر فرزندی نیاوردند. سال ششم هجری فرارسید. پیامبر نامه ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام دعوت کرد. پادشاه مصر دعوت پیامبر را نپذیرفت اما به رسم آن روزگار، هدیه هایی برای پیامبر فرستاد، یکی از آن هدیه ها، کنیزی بود که ماریه نام داشت.

پادشاه مصر، ماریه را همراه با خدمتگزاری به مدینه فرستاد. ماریه به مدینه آمد، پیامبر او را به حال خود گذاشت، ماریه آیات قرآن را شنید و در آن فکر کرد و سرانجام مسلمان شد. پیامبر با او ازدواج کرد.

ماریه زنی زیبا بود و به پیامبر علاقه زیادی داشت، پیامبر هم وقتی ایمان او را می دید به او محبت بیشتری نشان می داد. (۲۱)

این امر سبب شد که بعضی از همسران پیامبر به ماریه حسد بورزند، پیامبر برای این که ماریه از این حسادت ها ناراحت نشود، او را از شهر مدینه به مشربه برد و محل زندگی او را آنجا قرار داد.

یک روز ماریه به دیدار پیامبر آمد، پیامبر آن روز در خانه حفصه بود، حفصه

برای کاری از خانه بیرون رفته بود. خدا چنین مقدر کرده بود که از ماریه یک پسر به پیامبر بدهد، پیامبر در آرزوی داشتن پسری بود. پیامبر با ماریه رابطه جنسی برقرار کرد. وقتی حفصه این ماجرا را فهمید، خشمناک شد و حسادت ورزید. پیامبر برای این که حفصه آرام شود، فرمود: «آرام باش! من از این لحظه به بعد، ماریه را بر خود حرام کردم و دیگر با او رابطه جنسی نخواهم داشت» (۲۲).

اینجا بود که خدا این آیات را بر پیامبر نازل کرد و به او چنین گفت: «ای محمد! چرا همسری را که من بر تو حلال کرده‌ام، بر خودت حرام کردی؟». بعد برای این که احترام این سوگند حفظ شود، خدا به او فرمان داد تا برده‌ای را آزاد کند و این‌گونه کفاره بدهد و با ماریه به صورت عادی (مثل هر زن و شوهر دیگری) زندگی کند.

بعد از مدتی آثار حاملگی در ماریه آشکار شد، پیامبر بسیار خوشحال شد که خدا به او فرزند دیگری عطا می‌کند، علاقه پیامبر به ماریه هم بیشتر شد، زیرا ماریه به مراقبت بیشتری نیاز داشت.

فرزند ماریه به دنیا آمد، پیامبر نام او را ابراهیم گذاشت. پیامبر ابراهیم را بسیار دوست می‌داشت. البته ابراهیم بیش از یک سال و نیم عمر نکرد و از دنیا رفت. پیامبر در مرگ او گریه کرد و اشک ریخت.

تفسیر آیات ۱ و ۲ این سوره را بیان کردم، فهمیدم که پیامبر به خاطر این که حفصه خشنود شود، ارتباط با ماریه را بر خود حرام کرد.

خدا به پیامبر این دو آیه را نازل کرد و به او چنین گفت: درست است که همسرانت می‌خواهند تو با ماریه ارتباط نداشته باشی، اما تو نباید این قدر رعایت حال آنان را کنی، چرا آنچه را که من بر تو حلال کرده‌ام با سوگند بر خودت حرام کردی؟ چرا چنین سوگندی یاد کردی؟

پیامبر با سوگند چیزی را بر خود حرام کرده بود، خدا هم راه شکستن سوگند را بیان کرد و از او خواست تا کفاره بدهد.

این مسأله ممکن است برای مسلمانان در هر زمانی پیش بیاید، اگر مسلمانی به نام خدا سوگند یاد کند، آن کار بر او واجب می‌شود، اما او می‌تواند کفاره دهد و از آن سوگند آزاد شود.

کفاره سوگند چیست؟

کافی است که فقط یکی از سه امر را انتخاب کند و آن را انجام بدهد: آزاد کردن یک برده یا غذا دادن به ده فقیر یا پوشاندن لباس به ده فقیر. اگر کسی نتواند هیچ کدام از این‌ها را انجام بدهد، باید سه روز روزه بگیرد.

در واقع قرآن در اینجا اهمیت سوگند به نام خدا را بیان می‌کند و به حکم آن اشاره می‌نماید.

اکنون آیات ۳ تا ۵ را می‌خوانم. می‌خواهم بدانم آن راز چیست که پیامبر با یکی از همسرانش گفت؟

این سه آیه درباره افشای یک راز مهم است.

ماجرای پیش‌بینی حکومت!

یک روز پیامبر به یکی از همسران خود، خبری از آینده داد، خدا به پیامبر از آینده خبر داده بود، پیامبر می دانست که بعد از او، عده‌ای به حکومت می‌رسند که شایسته این مقام نیستند، درست است که آنان ادعای ایمان می‌کردند، اما در لحظه امتحان، عاشق ریاست می‌شوند و حکومت را در دست می‌گیرند و بر سر تاسر سرزمین عربستان حکومت می‌کنند.

پیامبر این راز را به یکی از زنان خود گفت. آن زن این مطلب را به یکی دیگر از همسران پیامبر گفت، سرانجام این راز به گوش عده‌ای از منافقان رسید. آنان با خود گفتند: «اگر واقعاً چنین چیزی راست است، پس خوب است ما دست به کار شویم و پیامبر را از بین ببریم تا به حکومت برسیم». این توطئه‌ای خطرناک برای پیامبر بود.

خدا در اینجا از آن دو همسر پیامبر خواست تا توبه کنند، زیرا رازی را فاش کردند. خدا به پیامبر این ماجرا را خبر داد. پیامبر به آن زن گفت: «چرا آن راز را آشکار ساختی؟».

آن زن با تعجب از پیامبر پرسید: «چه کسی به تو خبر داد که من آن راز را فاش کرده‌ام». پیامبر در جواب فرمود: «خدای دانای آگاه به من خبر داد».

خدا از آن دو زن خواست تا توبه کنند چون به نفع خودشان است زیرا دل‌های آنان از حق منحرف شده بود، اما اگر آن دو زن بر ضد پیامبر، دست به دست هم دهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا تو و جبرئیل و آن مؤمن نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور او هستید.

آری، بعضی از زنان پیامبر نه تنها معرفت لازم به مقام پیامبر نداشتند، بلکه

گاهی کارهایی می‌کردند که باعث رنجش پیامبر می‌شد، برای همین خدا به آنان هشدار می‌دهد که آنان فکر نکنند اگر پیامبر آنان را طلاق دهد، همسرانی بهتر جایگزین آن‌ها نخواهند شد.

لازم می‌بینم به این مطلب اشاره کنم:
قرآن در ابتدای سوره از دو ماجرا سخن می‌گوید:
* اول: ماجرای سوگند پیامبر
در آیات ۱ و ۲ به این ماجرا اشاره شده است و خدا به پیامبر فرمان می‌دهد تا کفاره سوگند خود را پرداخت کند.
* دوم: ماجرای راز پیامبر
در آیات ۳ تا ۵ از این ماجرا سخن گفته شده است و خدا از خطای دو تن از زنان پیامبر سخن می‌گوید تا کسی به عصمت آنان، اعتقاد پیدا نکند.

سؤالی ذهن مرا مشغول می‌کند:
به راستی چرا خدا این ماجرا را در قرآن ذکر کرده است؟ این ماجرا چه درسی برای مسلمانان دارد؟
همسران پیامبر، معصوم نبودند، آنان زنانی معمولی بودند که ممکن بود خطا و اشتباه کنند. طبیعی بود که پس از مرگ پیامبر، عده‌ای به این زنان قداست دهند و سخنان و رفتار آنان را به عنوان یک ارزش قبول کنند و این خطر بسیار بزرگی برای اسلام بود.

خدا در اینجا از خطای دو تن از همسران پیامبر سخن می‌گوید تا این مطلب برای همیشه در ذهن مسلمانان باقی بماند، وقتی این مطلب در قرآن بیاید، هیچ کس نمی‌تواند آن را حذف کند.

هر مسلمان در هر زمان و مکانی که باشد، این آیات برای او درس بزرگی دارد. مسلمانان وقتی تاریخ را می‌خوانند و درباره اسلام تحقیق می‌کنند، دیگر به سخنان زنان پیامبر با قداست نگاه نمی‌کنند زیرا می‌دانند آنان زنانی معمولی بودند که مثل همه انسان‌ها ممکن است خطا کرده باشند.

افسوس که مسلمانان، پیام این آیات را درک نکردند؟

وقتی مردم با علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم بیعت کردند، عایشه، دست به شورش زد. حدود بیست و پنج سال از وفات پیامبر گذشته بود که عایشه مردم را بر ضد علی علیه السلام شوراند. او همراه با هوادارانش از مدینه به بصره رفتند و آنجا را تصرف نمودند.

در تاریخ مطالبی ذکر شده است که انسان را به تعجب وامی‌دارد، آنان به عایشه قداست عجیبی دادند و به فرمان او، دست به شورش زدند.

علی علیه السلام بالشرک خود به بصره آمد و آنان را نصیحت کرد، اما آنان از شورش دست برنداشتند. سرانجام جنگی سخت در گرفت و بیش از ۱۷ هزار نفر از مسلمانان کشته شدند. (این جنگ به جنگ «جمل» مشهور شد).

عایشه به جنگ علی علیه السلام رفت، اما خلافت معاویه را هدیه‌ای آسمانی می‌دانست. معاویه ظلم و ستم‌های زیادی انجام داد که همه از آن باخبرند، اما عایشه معتقد بود که خدا لباس خلافت را بر اندام او پوشانده است! (۲۳)

وقتی عایشه، این سخنان را درباره معاویه بیان کرد، معاویه هم هجده هزار سکه طلا برای او فرستاد. (۲۴)

درست است که زنان پیامبر از دنیا رفته‌اند، اما خط فکری آنان زنده است، قرآن در اینجا به همه پیام می‌دهد که فکر کنند از چه کسانی پیروی می‌کنند؟

مسلمانان بعد از پیامبر از چه کسی باید پیروی کنند؟

چقدر جالب است قرآن در آیه ۳ بعضی از زنان پیامبر را نکوهش می‌کند و در همین آیه از «مؤمن نیکوکار» نام می‌برد و به پیامبر چنین می‌گوید: «ای پیامبر! اگر آن دوزن بر ضد تو، دست به دست هم بدهند، هیچ کاری از پیش نخواهند برد، زیرا من و جبرئیل و آن مؤمن نیکوکار و فرشتگان، یار و یاور تو هستیم».

آن مؤمن نیکوکار کیست؟

وقتی به کتاب‌های اهل سنت مراجعه می‌کنم می‌بینم آن‌ها هم گفته‌اند: «منظور از آن مؤمن نیکوکار، علی علیه السلام می‌باشد». این مطلب در کتب شیعه هم ذکر شده است. (۲۵)

آری، علی علیه السلام در همه جا یار و یاور پیامبر بود!

قرآن در آیه ۳ دو خط فکری را بیان می‌کند:

خط اول: خط علی علیه السلام که همان خط امامت است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و امروز هم مهدی علیه السلام، امام زمان است.

خط دوم: خط بعضی از زنان پیامبر که از ظلم و ستم دفاع کردند، امروز

عده‌ای دنباله‌رو راه آنان هستند.
 من امروز باید راه خود را مشخص کنم. یکی را انتخاب کنم و از دیگری،
 دوری کنم.

تحریم: آیه ۷ - ۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا
 وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ
 مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا
 الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

سخن درباره‌ی زنان پیامبر بود، اکنون از مؤمنان می‌خواهی خود و خانواده‌
 خود را از آتش جهنم حفظ کنند، همان آتشی که هیزم آن، آدم‌ها و سنگ‌ها
 هستند، آتشی که تو فرشتگان سخت‌گیر و وظیفه‌شناس را بر آن نگهبان قرار
 داده‌ای و آن فرشتگان هرگز از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنند و هر چه تو فرمان
 بدهی، اجرا می‌کنند. هیچ کس نمی‌تواند از آن آتش فرار کند.

در روز قیامت، کافرانی که در جهنم گرفتار می‌شوند از مأموران جهنم
 می‌خواهند که آنان را عذاب نکنند و عذر و بهانه می‌آورند که شیطان آنان را
 فریب داده است و خودشان گناهی نداشتند. مأموران جهنم به آنان می‌گویند:
 «هیچ عذر و بهانه‌ای نیاورید، شما در برابر اعمالی که انجام داده‌اید، کیفر
 می‌شوید».

آری، تو هر انسانی را با اختیار آفریدی، شیطان فقط می‌تواند انسان را

و سوسه کند، اما این خود انسان است که راه خود را انتخاب می‌کند، شیطان و سوسه می‌کند، ولی تو پیامبران را فرستادی تا کافران را به سوی حق دعوت کنند، آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند. آتش جهنم، نتیجه انتخاب خود آنان است. در آن روز، هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نمی‌شود.

تحریم: آیه ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا
عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ
يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸﴾

از مؤمنان می‌خواهی از گناهان خود «توبه واقعی» کنند.

توبه واقعی چیست؟

اگر کسی از گناهانش پشیمان شود و قصد کند که دیگر آن گناهان را انجام ندهد، توبه‌اش «توبه واقعی» است، در زبان عربی به این توبه، «توبه نصوح» می‌گویند.

اگر مؤمنان توبه کنند، تو گناه آنان را می‌بخشی و آنان را در روز قیامت در باغ‌های بهشت جای می‌دهی، همان بهشتی که نه‌های آب از زیر درختان آن جاری است. (۲۶)

در آن روز، تو پیامبر و مؤمنان را خوار نمی گردانی، این کافران هستند که به عذاب جهنم مبتلا می شوند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران ببندند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنم ببرند، اما مؤمنان با عزت و احترام به بهشت می روند. وقتی مؤمنان به بهشت می روند و نور ایمان، از جلوی آنان و سمت راستشان می رود، دست به دعا برمی دارند و چنین می گویند: «بارخدا یا! نور ما را کامل کن و خطای ما را ببخش که تو بر هر کاری توانا هستی».

سخن از توبه به میان آمد، توبه همان بازگشت به سوی تو و پشیمانی از گناه است.

اگر راه توبه بسته بود و فرصت بازگشت از خطاها از انسان گرفته می شد، اثر خطرناکی در روحیه انسان می گذاشت و انسان دچار یأس و ناامیدی می شد. راه توبه همیشه باز است، تو بندگان خود را دوست داری و آنان را به سوی خود دعوت می کنی و گناهانشان را می ببخشی.

البتّه ممکن است من خود را فریب دهم و گناهان زیادی انجام دهم و با خود بگویم که بعداً توبه می کنم، این خطری است که سعادت مرا تهدید می کند، برای همین از من می خواهی که از گناهان توبه کنم.

من باید «توبه واقعی» نمایم.

توبه «نصوح».

وقتی من به سوی تو بازگردم و واقعاً از گناهان پشیمان شوم و نیت کنم که دیگر گناه نکنم، توبه‌ام، توبه واقعی است. این توبه نصح است.

من توبه واقعی می‌کنم، در لحظه توبه، اشک می‌ریزم، واقعاً از گناه خود پشیمان می‌شوم و قصد می‌کنم گناه نکنم، اما بعد از مدتی بار دیگر شیطان فریب می‌دهد و گناهی از من سر می‌زند، تو خودت می‌دانی که من با تو هیچ دشمنی ندارم، بلکه اسیر هوس می‌شوم، هدف من هرگز مخالفت با تو نیست، این گناهی است که از روی طغیان هوس‌ها انجام داده‌ام، قصدم دشمنی با تو نبوده است.

با خود می‌گویم: «آیا توبه من دروغ بود؟ شیطان بار دیگر فریبم داد، آیا خدا دیگر مرا نمی‌بخشد؟».

آیا کسی به من کمک می‌کند؟

من چه باید بکنم...

شروع به مطالعه می‌کنم، سخنی از امام باقر علیه السلام می‌خوانم، بار دیگر به مهربانی تو، امیدوار می‌شوم.

نام او محمد بن مسلم بود، از کوفه به مدینه برای دیدار امام باقر علیه السلام آمده بود، امام رو به او کرد و فرمود:

— ای محمد بن مسلم! اگر خدا، توبه بنده خود را قبول کند، همه گناهان او را

می‌بخشد. البته آن بنده باید اهل ایمان باشد و به خدای یگانه ایمان داشته باشد.

— آقای من! اگر بعد از توبه کردن، دوباره گناه کند، آیا باز هم توبه او قبول می‌شود؟

— آیا تا به حال دیده‌ای که بنده مؤمنی از گناهِش پشیمان شود و توبه کند و خدا توبه او را نپذیرد؟

— آقای من! اگر این کار را تکرار کند، یعنی گناه کند و سپس توبه کند، باز گناه کند و توبه کند... آیا باز هم خدا توبه‌اش را می‌پذیرد؟

— کسی که اهل ایمان است هر بار که توبه کند، خدا او را می‌بخشد، زیرا خداوند مهربان و توبه‌پذیر است. ای محمد بن مسلم! مواظب باش! هرگز بندگان خدا را از رحمت خدا ناامید و مأیوس نکنی. (۲۷)

آن روز محمد بن مسلم درس بزرگ زندگی خود را فرا گرفت، هرگز نباید مردم را از مهربانی خدا ناامید کرد.

یک بار دیگر این آیه را می‌خوانم و به این جمله دقت می‌کنم: «در روز قیامت، وقتی مؤمنان به سوی بهشت می‌روند و نور آنان، از جلوی آنان و سمت راستشان، حرکت می‌کند».

منظور از این سخن چیست؟ آن نور چیست؟

خوب است برای تفسیر این آیه، سخن امام صادق علیه السلام را در اینجا بنویسم،

روزی، امام صادق علیه السلام این آیه را برای یکی از یارانش خواند و فرمود: «در روز قیامت، امامان معصوم، جلو و سمت راست مؤمنان حرکت می‌کنند و آنان را تا بهشت همراهی می‌کنند» (۲۸).

وقتی این حدیث را می‌خوانم به یاد آیه ۷۱ سوره «اسرا» می‌افتم، در آنجا قرآن چنین می‌گوید: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایش فرا می‌خوانیم». مؤمنان همراه با امام زمان خود به پیشگاه خدا می‌روند و همراه با آنان از پل صراط عبور می‌کنند و به سوی بهشت می‌روند. ولی کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده‌اند، همراه با رهبران کافر خود به سوی جهنم برده می‌شوند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنان می‌بندند و آنان را به سوی جهنم می‌کشانند.

این قانون خداست: سرنوشت انسان را پیروی او از رهبرش، معین می‌کند، خوشا به حال کسی که از رهبری آسمانی اطاعت و پیروی می‌کند!

خدایا!

تورا سپاس می‌گویم که به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و مرا پیرو محمد و آل محمد علیهم السلام قرار دادی، من ولایت علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوت است، امروز هم به ولایت مهدی علیه السلام باور دارم.

تحریم: آیه ۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ

عَلَيْهِمْ وَمَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَيُسَّ الْمَصِيرُ ﴿۹﴾

در اینجا بار دیگر به توطئه‌ای که منافقان در سر داشتند، اشاره می‌کنی، وقتی پیامبر رازی را به دو تن از زنان خود گفت، آن دو زن، راز را فاش کردند. آن راز به گوش منافقان رسید و آنان به فکر توطئه افتادند. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا با کافران و منافقان مبارزه کند و بر آنان سخت بگیرد که در آخرت جایگاه آنان جهنم است و چه بد سرنوشتی در انتظار آنان است. جهاد با قتال فرق می‌کند، «جهاد» یعنی «مبارزه»، اما «قتال» یعنی «جنگ مسلحانه».

پیامبر هرگز با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، تو در اینجا از او می‌خواهی که با منافقان و کافران جهاد و مبارزه کند.

پیامبر با منافقان این‌گونه جهاد و مبارزه می‌کرد: فرصت فتنه‌گری را از آنان می‌گرفت، به آنان فرصت نمی‌داد تا با دسیسه‌های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند، همواره مواظب رفتار آنان بود، نمی‌گذاشت دروغ‌های خود را در جامعه منتشر کنند، مانع جاسوسی آنان برای دشمنان می‌شد. خلاصه آن که پیامبر هیچ‌گاه با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، زیرا تو به او دستور چنین کاری نداده بودی.

تحریم: آیه ۱۰

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةً نُوحٍ وَامْرَأةً
لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنِيَا
عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾

تو از میان زنانی که کفر ورزیدند، زنِ نوح و زنِ لوط را به عنوان نمونه ذکر می‌کنی، این دو زن، در نکاح دو تن از بندگان صالح تو بودند و به آن دو خیانت کردند و کاری از دست شوهران آنان در برابر عذاب تو ساخته نبود، فرشتگان به آن دو زن گفتند: «داخل آتش شوید، همان‌گونه که دیگران داخل آن می‌شوند».

آری، وقتی مرگ آن دو زن فرارسید، فرشتگان آنان را به سوی آتش سوزانی بردند، منظور از آتش، عذابی است که در عالم برزخ می‌باشد.

وقتی انسان می‌میرد، روح از جسمش جدا می‌شود، جسم او را داخل قبر می‌گذارند و پس از مدتی این بدن می‌پوسد و از بین می‌رود، اما روح انسان چه می‌شود؟ روح انسان به دنیایی می‌رود که به آن «عالم برزخ» می‌گویند. برزخ، مرحله‌ای است بین این دنیا و قیامت. کافران در آنجا در آتشی سوزان می‌سوزند. وقتی خدا بخواهد قیامت را برپا کند، ابتدا زمین و آسمان‌ها را در هم می‌پیچد، همه کسانی که در برزخ هستند، نابود می‌شوند. مدتی می‌گذرد، پس از آن خدا قیامت را برپا می‌کند و همه را زنده می‌کند و کافران در آتش

جهنم گرفتار می شوند.

این سخن تو درس بزرگی برای آن دو زن پیامبر بود که راز پیامبر را فاش کردند، تو به آنان با این سخن فهماندی که همسر پیامبر بودن، سبب نجات از عذاب جهنم نمی شود، مهم این است که خود آنان، ایمان و عمل صالح داشته باشند.

از طرف دیگر، این درس مهمی برای همه مسلمانان است، آنان هم باید بدانند که همسر پیامبر بودن، ارزشی ندارد، آنچه مهم است ایمان و تقواست. زن نوح و زن لوط، به عذاب جهنم گرفتار شدند با این که سال‌های سال، همسر پیامبر بودند. پیوندها باعث نجات از آتش جهنم نمی شود، هر کس باید خودش ایمان و عمل نیک داشته باشد تا بتواند به رستگاری برسد.

تحریم: آیه ۱۲ - ۱۱

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً
فُرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِن
فُرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾ وَمَرْيَمَ ابْنَتْ
عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَقَتْ
بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِحْسَانٌ ﴿١٢﴾

تواز میان زنان مؤمن، آسیه و مریم علیهما السلام را به عنوان نمونه ذکر می کنی:

آسیه علیها السلام، زن فرعون بود، او وقتی سخنان موسی علیه السلام را شنید و معجزات او را دید، به او ایمان آورد، اما ایمان خود را از فرعون مخفی می کرد، سرانجام فرعون از راز او باخبر شد و از او خواست دست از یکتاپرستی بردارد، فرعون خود را خدای زمین می دانست و از مردم می خواست او را پرستند. فرعون از آسیه علیها السلام هم خواست او را پرستد، اما آسیه علیها السلام نپذیرفت.

این خبر در همه جا پیچید که زن فرعون، فرعون را نمی پرستد، فرعون عصبانی شد و دستور داد تا او را زیر آفتاب ببرند و دست و پای او را با میخ های بلند به زمین بکوبند و سنگ بزرگی را روی سینه او قرار دهند. فرعون به همه گفت: «این مجازات کسی است که از پرستش فرعون خودداری کند و به خدای موسی ایمان آورد».

در آن لحظات دردناک، آسیه علیها السلام تو را صدا زد و با تو چنین سخن گفت: «بارخدایا! من از قصر و کاخ های فرعون گذشتم و به تو ایمان آوردم، تو خانه ای بهشتی، در کنار رحمت و مهربانی خودت برایم بنا کن! مرا از شرّ فرعون نجات بده! مرا از شرّ مردم ستمکار رهایی بخش!».

آری، آسیه علیها السلام زندگی در کاخ های باشکوه فرعون و مقام ملکه بودن را رها کرد و به تو ایمان آورد، در آن لحظات سخت، که درد تمام وجود او را فرا گرفته بود به تو پناه آورد.

فرعون به او می گفت: «ای آسیه! دست از دین خود بردار تا از خطایت چشم بپوشم و بار دیگر تو را ملکه این کشور کنم».

آسیه علیها السلام زیر شکنجه‌ها تو را صدا می‌زد تا تو او را از این دسیسه‌ها نجات دهی، او از تو خواست تا ایمان او را حفظ کنی، مبادا صبر او تمام شود! تو هم او را یاری کردی و دعایش را مستجاب کردی و او با قلبی مطمئن زیر آماج شکنجه‌ها صبر کرد و سرانجام شهید شد و نامش برای همیشه در تاریخ، ماندگار شد و الگوی همه مؤمنان گردید.

دومین زنی که در اینجا از او یاد می‌کنی، مریم علیها السلام است، او زنی بود که پاکدامنی خود را حفظ کرد، تو جبرئیل را به سوی مریم علیها السلام فرستادی، جبرئیل به شکل انسانی زیبا بر مریم علیها السلام ظاهر شد و در آستین او دمید و مریم علیها السلام حامله شد، تو اراده کرده بودی که به او عیسی علیه السلام را عطا کنی. جبرئیل روح عیسی علیه السلام را در مریم علیها السلام دمید، روح عیسی علیه السلام را تو خلق کرده بودی. مریم علیها السلام به کتاب‌های آسمانی تو که قبلاً نازل کرده بودی، ایمان داشت و همواره تو را عبادت می‌کرد. تو او و فرزندش عیسی علیه السلام را نمونه قدرت خود برای مردم قرار دادی.

در جمله‌ای از این آیه چنین می‌خوانم: «آن‌گاه از روح خود در مریم دمیدیم.»

بارها شنیده‌ام که عیسی علیه السلام، «روح الله» است، روح خداست!
آیا خدا روح دارد؟ چگونه می‌شود که خدا، روح خود را در مریم علیها السلام دمیده

باشد؟ چگونه می شود عیسی علیه السلام، روح خدا باشد؟
 به این موضوع فکر می کنم، به یاد آیه ۲۹ سوره حجر می افتم. در آنجا
 می خوانم که خدا، روح خود را در آدم دمید!
 آیا آدم روح خدا بود؟ آیا انسان در وجود خود، روح خدا را دارد؟ مگر خدا
 روح دارد؟

چه کسی به این سؤال من پاسخ می دهد؟

روزی محمد بن مسلم به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت:
 - در قرآن خوانده ام که «روح خدا» در ما دمیده شده است. مگر خدا روح
 دارد؟
 - خدا ابتدا، جسم آدم را از گل آفرید، پس از آن «روح آدم» را خلق نمود،
 خدا این «روح» را بر همه مخلوقات خود برتری داد، در واقع روح انسان بود
 که سرآمد همه آفرینش شد. خدا این روح را در جسم آدم قرار داد.
 - یعنی این روح، قبل از خلقت آدم وجود نداشت. یعنی هزاران سال، خدا
 بود و این روح نبود، پس این روح، روح خدا نیست. این روح آدم است. اگر
 این روح، روح خدا بود، باید همیشه باشد، در حالی که این روح را خدا بعداً
 آفرید.
 - بله. همین طور است. خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای آدم خلق
 کرد و بعداً در جسم آدم قرار داد.

— آقای من! اگر این طور است پس چرا در قرآن آمده است که من از روح خود در آدم دمیدم؟ چرا خدا در قرآن می گوید: «و از روحم در آدم دمیدم».

— من مثالی برای تو می زنم. آیا می دانی خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می کند؟ او به ابراهیم علیه السلام می گوید: «خانه ام را برای طواف کنندگان آماده کن».

معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه ای که خدا آن را به عنوان خانه خود برگزیده است. همین طور خدا وقتی «روح آدم» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود، برای همین خدا از آن این گونه تعبیر کرد. (۲۹)

* * *

سخن امام صادق علیه السلام به پایان رسید، من اکنون می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، من در این سخن فکر کردم، آری، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا.

معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست، خانه خدا را ابراهیم علیه السلام به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد.

حالا معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد، روحی که گل سرسبد جهان هستی است. این روح، آفریده خداوند است.

خدا این روح را در آدم علیه السلام دمید، خدا جبرئیل را فرستاد، جبرئیل این روح را در مریم علیه السلام دمید.

به این چند آیه آخر سوره، دقت می‌کنم. تو از نوح علیه السلام برایم سخن گفتی، او یکی از پیامبران بزرگ بود، اما زنش کافر بود و به عذاب گرفتار شد. از طرف دیگر، از آسیه علیها السلام برایم گفتی، او زنی مؤمن بود که شوهرش، فرعون بود و ادعای خدایی می‌کرد.

چه درسی در این سخن توست؟

اگر مرد مؤمنی، زنش راه جهنم را در پیش گرفت، آن مرد می‌تواند راه خود را ادامه دهد و به رستگاری برسد.

اگر زن مؤمنی، شوهرش راه جهنم را در پیش گرفت، آن زن می‌تواند ایمان خود را حفظ کند و اهل بهشت گردد.

هیچ مردی نمی‌تواند در روز قیامت بهانه بیاورد که چون همسرم گناهکار بود، من هم راه او را برگزیدم.

اگر در روز قیامت، زنی بگوید: «خدایا! من چه باید می‌کردم، شوهر من مرا به گناه فراخواند و من چاره‌ای نداشتم، باید راه او را می‌رفتم»، خدا برای او آسیه علیها السلام را مثال می‌زند. (۳۰)

سوره مُلک

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۶۷ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مُلُک» به معنای «فرمانروایی» می‌باشد، در آیه اول این سوره چنین آمده است: «خدا بلندمرتبه است و فرمانروایی همه جهان در دست اوست»، چون در اینجا از فرمانروایی خدا یاد شده است، این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۲ - موضوعات مهم این سوره چنین است: زندگی، مرگ، نشانه‌های قدرت خدا، عذاب کافران در جهنم، گفتگوی فرشتگان با کافران در جهنم، روز قیامت...

مُلْك: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ
الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ
سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ
هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿٣﴾

تو خدای بلندمرتبه‌ای که فرمانروایی همه جهان در دست توست و تو بر هر
کاری توانایی. تو هرگز نابود نمی‌شوی و از همه عیب‌ها و نقص‌ها، دور
می‌باشی و وجودت، سراسر خیر و برکت است.
تو مرگ و زندگی را آفریدی تا بندگان خود را آزمایش کنی که اعمال کدام
یک از آنان بهتر است. این آزمایش برای این بود که آنان خودشان را بهتر

بشناسند و گرنه تو به همه چیز آگاهی داری و نیاز به امتحانِ بندگانت نداری. تو خدای توانا و بخشنده‌ای می‌باشی، اگر بندگانت در این دنیا، خطایی انجام دهند و سپس از عمل خویش پشیمان شوند و توبه کنند تو آنان را می‌بخشی. تو هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفریدی، در این جهانی که تو آفریدی، هیچ بی‌نظمی و نقصان به چشم نمی‌آید، تو از انسان می‌خواهی که با دقت به این جهان نگاه کند، در جهان به این بزرگی، هیچ اثری از ناهماهنگی به چشم نمی‌آید.

این آسمانی که من می‌بینم پر از ستارگان و سیارات است، تو نظام ستارگان را بر اساس جاذبه‌ها و دافعه‌ها به گونه‌ای تنظیم کردی که هر ستاره و سیاره‌ای در مدار خود می‌چرخد.

زمین میلیون‌ها سال است که بدون ذره‌ای انحراف، در مدار خود به دور خورشید می‌چرخد، یک سال طول می‌کشد تا زمین حرکت خود به دور خورشید را کامل کند.

خورشید که یکی از ستارگان کهکشان راه شیری است، در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می‌چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می‌کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

به تازگی ستاره‌شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد، این ستاره‌ها میلیون‌ها سال است که در مدار خاصی حرکت می‌کنند و هرگز از مسیر ویژه خود منحرف نشده‌اند.

مُلک: آیه ۵ - ۴

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ
خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٥﴾

یک بار دیگر از انسان می خواهی تا به جهان نگاه کند، انسان هر قدر هم به این جهان نظر کند، باز هیچ بی نظمی و نقصانی نمی یابد، چشم او خسته و ناتوان می شود، اما نمی تواند هیچ بی نظمی را پیدا کند.
تو آسمان نزدیک به زمین را با خورشید و ماه و ستارگان و شهاب ها زینت دادی.

تو آسمان را با شهاب ها از رخنه شیاطین حفظ نمودی و برای شیاطین عذابی دردناک را آماده نمودی.

قرآن در اینجا از شهاب ها سخن می گوید، منظور از این سخن چیست؟
شهاب ها چگونه مانع رخنه شیاطین به آسمان می شوند؟
معنای این سخن چیست؟

برای فهمیدن این سخن باید به آیات ۱۷ و ۱۸ سوره «حجر» مراجعه کنم. در آنجا می خوانم که خدا آسمان را از هر شیطان ملعونی حفظ کرده است، اگر شیطانی بخواهد چیزی را مخفیانه بشنود، شهابی او را آشکارا دنبال می کند.
برای فهم این سخن باید به این مطلب دقت کنم: همواره بعضی از انسان ها به کار پیش گویی مشغول بودند و حوادث آینده را پیش بینی می کردند، به آنان

«کاهن» می‌گفتند. آنان با گروهی از جنّ (که همان شیاطین بودند)، ارتباط می‌گرفتند و از آن‌ها دربارهٔ آینده سؤالاتی می‌کردند.

اما جنّ‌ها چگونه از آینده باخبر می‌شدند؟

جنّ‌ها هم به آسمان می‌رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می‌دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی دربارهٔ آن سخن می‌گویند، جنّ‌ها به دنیای فرشتگان می‌رفتند و مخفیانه، سخنان آنان را می‌شنیدند و سپس به روی زمین می‌آمدند و به «کاهنان» می‌گفتند.

رفت و آمد جنّ‌ها به آسمان آزاد بود، اما وقتی محمد ﷺ به دنیا آمد، رفت و آمد آن‌ها را به آسمان‌ها ممنوع کردی، تو اراده کردی تا دیگر آنان آزادانه به ملکوت آسمان‌ها وارد نشوند.

تو به فرشتگان دستور داده‌ای که اگر یکی از جنّ‌ها، مخفیانه وارد دنیای آن‌ها شود، آن‌ها آن جن را با نوری عجیب دور کنند.

اکنون که این مطلب را دانستم، این جا هشت نکته را می‌نویسم:

۱- فرشتگان در ملکوت آسمان‌ها هستند، فرشتگان در دنیای خود دربارهٔ

حوادثی که در آینده روی زمین، اتفاق می‌افتد، سخن می‌گویند.

۲- منظور از شیاطین در اینجا گروهی از جنّ‌ها هستند که از رحمت تو دور

شده‌اند، آنان پیروان ابلیس هستند و او را در هدفش یاری می‌رسانند.

۳- شیاطین، دیگر از ورود به دنیای فرشتگان منع شده‌اند.

۴- شیاطین می‌خواهند به دنیای فرشتگان نزدیک شوند و از حوادث آینده

باخبر شوند.

۵- به فرشتگان دستور داده‌ای تا آن شیاطین را با نوری عجیب دور کنند، نوری که شیاطین تاب تحمل آن را ندارند.

۶- منظور از «شهاب» در این آیه، این شهابی نیست که من در آسمان می‌بینم، شهابی که من می‌بینم چیزی جز قطعه سنگ‌های آسمانی نیست که وقتی وارد فضای زمین می‌شوند، به سبب سرعت زیادشان می‌سوزند و من نور آن‌ها را می‌بینم. منظور از شهاب در اینجا، نوری است که همچون آتش است و شیاطین، تاب تحمل آن را ندارند، فرشتگان با آن نور، شیاطین را از دنیای خود دور می‌کنند.

۷- قبل از تولد محمد ﷺ، کاهنان می‌توانستند آینده را به صورت دقیق پیش‌بینی کنند، زیرا مانعی برای رفت و آمد شیاطین به دنیای فرشتگان نبود و آن‌ها می‌توانستند ساعت‌ها در آنجا بمانند و سخنان فرشتگان را با دقت بشنوند.

۸- هنوز افرادی هستند که با شیاطین ارتباط دارند ولی شیاطین بعد از تولد محمد ﷺ نمی‌توانند آزادانه به دنیای فرشتگان رفت و آمد کنند، گاهی ممکن است بعضی از شیاطین، مخفیانه به دنیای فرشتگان وارد شوند و ممکن است که چیزی از حوادث آینده را به صورت ناقص بشنوند.

ملک: آیه ۱۱ - ۶

وَلِّلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ ﴿٦﴾ إِذَا الْفُؤَا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾ تَكَادُ

تَمَيَّرَ مِنَ الْعُقَيْظِ كُلَّمَا أَتَيْتِي فِيهَا فَوَجَّ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ
 نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن
 شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا
 كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾ فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ
 السَّعِيرِ ﴿١١﴾

جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای کمال. انسان گلِ سرسبد جهان هستی است. تو به انسان اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کند، پیامبران را برای هدایت او فرستادی، همه حق را شناختند ولی عده‌ای راه کفر را برگزیدند، تو در این دنیا به آنان مهلت می‌دهی، اما در روز قیامت آنان را به عذاب جهنم گرفتار می‌سازی، به راستی که جهنم چه بد جایگاهی است!

تو فرمان می‌دهی که فرشتگان کافران را به سوی جهنم ببرند، وقتی آنان نزدیک جهنم می‌رسند، درهای جهنم باز می‌شود، صدای وحشتناکی از جهنم می‌شنوند، جهنم می‌جوشد و می‌خروشد. جهنم از شدت خروش، نزدیک است که از هم بپاشد. هر گروه از کافران که در جهنم قرار می‌گیرند، مأموران جهنم به آنان رو می‌کنند و می‌گویند:

— ای کافران! چرا شما به این روز سیاه، افتادید؟ آیا شما راهنما نداشتید؟ آیا کسی نبود که شما را از جهنم بترساند؟

— بله. ما راهنما داشتیم، پیامبران از طرف خدا آمدند و ما را از این عذاب ترساندند، اما سخن آن‌ها را نپذیرفتیم.

— ای کافران! پیامبران به شما چه گفتند و شما چه پاسخی به آنان دادید؟
 — پیامبران به ما گفتند: «از طرف خدا به ما وحی شده است»، اما به آنان گفتیم:
 «شما دروغ می‌گویید، خدا هرگز وحی بر شما نازل نکرده است، شما در
 گمراهی هستید و می‌خواهید ما را هم گمراه کنید و از دین پدرانمان جدا
 کنید».

— ای کافران! چرا شما به پیامبرانی که برای هدایت شما آمده بودند، چنین
 گفتید؟

— اگر ما گوش شنوا داشتیم و یا عاقلانه رفتار می‌کردیم، امروز در این آتش
 سوزان نمی‌سوختیم.

وقتی کافران این‌گونه به گناه خود اعتراف می‌کنند، بعد از آن، تو ندا می‌کنی:
 «اهل جهنم از رحمت من دور باشند!».

آری، این قانون توست: «تا زمانی که پیامبری برای مردم نفرستی و راه حق را
 نشان آنان ندهی، آنان را عذاب نمی‌کنی، تو راه حق و باطل را نشان بندگان
 می‌دهی و آنان را مجبور به پذیرفتن حق نمی‌کنی».

ملک: آیه ۱۲

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ

كَبِيرٌ ﴿١٢﴾

این سرگذشت کافران بود، اما کسانی که به تو ایمان آوردند و از تو بیم
 داشتند، چه سرگذشتی خواهند داشت؟ همان کسانی که تو را به چشم

ندیدند، اما به تو باور داشتند، آنان می دانستند که تو غیب هستی و با چشم‌ها دیده نمی شوی، تو بالاتر از این هستی که صفات آفریده‌های خود را داشته باشی، آنان سخن پیامبران تو را شنیدند، تو از خطای آنان می‌گذری و پاداشی بزرگ به آنان می‌دهی، بهشتی که زیر درختان آن، نه‌های آب جاری است، جایگاه آنان است.

ملک: آیه ۱۵ - ۱۳

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ ﴿۱۳﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾ هُوَ
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ
 وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿۱۵﴾

تو از همه چیز باخبری، اگر انسان‌ها سخن فاش بگویند یا پنهان، تو آن را می‌شنوی، تو از اسرار دل‌ها آگاه می‌باشی. چگونه می‌شود که تو از آفریده‌های خود بی‌خبر باشی؟ تو این جهان را آفریدی و به همه ذرات آن، آگاهی داری.

تو این زمین را برای انسان هموار ساختی تا انسان بر روی آن راه برود و از رزق و روزی تو بخورد و از آن بهره ببرد. تو انسان را آفریدی و بعد از مرگ هم او را زنده می‌کنی، در روز قیامت، همه زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، خوبان به بهشت می‌روند و بدان به جهنم گرفتار می‌شوند.

مُلک: آیه ۱۸ - ۱۶

أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ
الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمْ أَمِنتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ
عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، مردم مکه سخن او را شنیدند
اما به او ایمان نیاوردند، به راستی چرا آنان قدری فکر نکردند؟ چرا راه کفر را
پیمودند؟

آیا آنان از عذابی که فرشتگان به فرمان تو می‌فرستند، در امان بودند؟ همان
عذابی که اگر فرامی‌رسید، زمین به شدت می‌لرزید و شکافته می‌شد و آنان را
در دل خود فرو می‌برد، همان عذابی که اگر فرامی‌رسید، تندبادی از سنگریزه
بر سر آنان فرود می‌آمد.

به راستی آنان چه می‌توانستند بکنند؟

اگر عذاب فرامی‌رسید، آنان هیچ راه فراری نداشتند و آن وقت بود که
می‌فهمیدند که وعده عذاب تو چگونه است.

این غفلت، فقط مخصوص آنان نبود، قوم نوح ﷺ، قوم عاد، قوم ثمود و قوم
لوط ﷺ هم در غفلت و بی‌خبری بودند.

آنان پیامبران خود را دروغگو شمردند و تو به آنان مهلت دادی و سرانجام
آنان را عذاب کردی و عذاب آنان چقدر دردناک و سخت بود. یکی را به

طوفان نابود ساختی و آنان هرگز فکر نمی کردند طوفانی از راه برسد، دیگری را با صاعقه‌ای آسمانی و زلزله‌ای سهمگین نابود کردی و هرگز فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ‌های آسمانی به هلاکت رساندی.

مُلک: آیه ۱۹

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا
يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿۱۹﴾

چرا بُت پرستان مکه به پرندگانی که در آسمان بال گشوده‌اند، دقت نمی کردند، همان پرندگانی که بال‌های خود را باز و بسته می کنند، هیچ قدرتی جز قدرت تو، آنان را این‌گونه بین زمین و آسمان نگاه نمی دارد. به راستی که تو به هر چیزی بینا می باشی.

چرا در اینجا از «پرندگان» نام بردی؟ در پرندگان چه وجود دارد که نامشان را جداگانه می آوری؟

خلقت پرندگان پر از اسرار و شگفتی است، ویژگی‌های آنان چشم و دل هر انسان عاقلی را به سوی خود جذب می کند. پرندگان بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان‌ها پرواز می کنند.

بعضی از آنان به صورت دسته جمعی از قاره‌ای به قاره‌ی دیگر مهاجرت

می‌کنند، آگاهی عجیب آنان در پیش‌بینی وضع هوا و اطلاع دقیقشان از جغرافیای زمین بسیار عجیب است، آنان هرگز راه خود را گم نمی‌کنند، همه این‌ها نشانه‌هایی از قدرت توست.
در اینجا از پرندگان نام بردی تا همه را با درس مهمی از درس‌های توحید آشنا کنی.

مُلک: آیه ۲۱ - ۲۰

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ
الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ ﴿٢٠﴾ أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ
إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾

مردم مکه بُت‌ها را می‌پرستیدند و بُت‌ها را پشت و پناه خود می‌دانستند و می‌گفتند: «اگر عذابی از آسمان فرارسد، بُت‌ها می‌توانند ما را نجات دهند»، این چه باور غلطی بود، اگر تو بخواهی آنان را عذاب کنی، هیچ بُتی نمی‌تواند عذاب را از آنان دور کند، بُت‌ها چیزی جز قطعه‌های سنگ نبودند، نه می‌توانستند نفعی برسانند و نه ضرری. این مردم چقدر در گمراهی بودند! شیطان آنان را فریب داد و آنان را به بُت‌پرستی فرا خواند.
اگر تو روزی آنان را قطع می‌کردی، چه کسی می‌توانست به آنان روزی دهد؟

اگر بُت‌پرستان به این سخنان فکر کنند، دست از بُت‌پرستی برمی‌دارند، اَمَّا

آنان در راهی که برگزیده‌اند، لجاجت می‌کنند، راه آنان، راه سرکشی و نفرت از حقّ است.

مُلک: آیه ۲۳ - ۲۲

أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ
يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾ قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ
وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٢٣﴾

تو محمد ﷺ را فرستادی، عده‌ای به او ایمان آوردند و گروهی هم با او دشمنی کردند و کافر شدند.

ایمان نور است و قلب را روشن می‌کند و مایه آرامش می‌شود، روح و جان را زنده می‌کند، مؤمن در راهی راست، گام برمی‌دارد، کفر تاریکی است، قلب کافر هرگز آرامش واقعی را تجربه نمی‌کند، او همچون مرده‌ای است در میان زندگان. او حقیقت زندگی را درک نمی‌کند، کافر کور است و هیچ جا را نمی‌بیند.

این سخن توست: «آیا کسی که هنگام راه رفتن، بر زمین می‌افتد، با کسی که استوار در راه راست می‌رود، یکسان است؟».

چه کسی هنگام راه رفتن، بر زمین می‌افتد؟

نابینا چند قدم راه می‌رود، به مانعی برخورد می‌کند و با صورت بر روی زمین می‌افتد. کافر همانند چنین کسی است، او نمی‌تواند حقّ را ببیند و

نمی تواند به سوی منزلگاه سعادت، پیش برود.

ولی مؤمن، چشمی بینا دارد، همه جا را می بیند، راه را با دقت مشاهده می کند، او در راهی راست، گام برمی دارد و به سوی سعادت پیش می رود. (۳۱)

راه راست که در اینجا از آن نام برده شده است، کدام راه است؟
راه راست، همان راه توحید، نبوت و امامت است، خدا از پیامبرش خواست تا علی علیه السلام را به مردم معرفی کند و از آنان بخواهد که از او پیروی کنند. (۳۲)
خدا هرگز انسان ها را بدون امام رها نمی کند، او دوازده امام را از گناه و زشتی ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد.

امروز راه مهدی علیه السلام راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی علیه السلام، همان راه راست است که مایه رستگاری و سعادت می شود.

مُلک: آیه ۲۴

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ

تُحْشَرُونَ ﴿۲۴﴾

مؤمن به روز قیامت باور دارد و برای آن روز، توشه برمی دارد، اما کافر قیامت را دروغ می پندارد و می گوید: «چگونه می شود که وقتی بدن من به مشتی خاک و استخوان تبدیل شد، بار دیگر زنده شوم؟».

تو که بار اول انسان را از خاک آفریدی و به او نعمت زندگی دادی، بار دیگر هم می توانی او را از خاک زنده کنی! روز قیامت همه سر از خاک برمی دارند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

مُلک: آیه ۲۶ - ۲۵

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

محمد ﷺ بت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند، آنان به او می گفتند: «ای محمد! تو می گویی در روز قیامت همه ما زنده می شویم، اگر راست می گویی بگو که قیامت کی برپا می شود».

تو از محمد ﷺ می خواهی به آنان بگوید که وقت رسیدن قیامت را فقط تو می دانی، تو زمان قیامت را از همه پنهان داشته ای تا هیچ کس خود را در امان نبیند و قیامت را دور نبیند، انسانی که همواره شیفته دنیا می شود، بهتر است نداند قیامت چه زمانی است، این برای سعادت او بهتر است، زیرا هر لحظه که به یاد قیامت می افتد، آن را نزدیک می بیند.

آری، زمان قیامت را کسی نمی داند، اما برپایی قیامت برای تو، کار پیچیده و مشکلی نیست، کافی است تو اراده کنی و بانگ آسمانی فرا رسد، همه چیز عادی است، ناگهان همه غافلگیر می شوند که حتی فرصت نمی کنند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود برگردند.

محمد ﷺ وظیفه داشت پیام تو را به مردم برساند و آنان را آشکارا از آتش

جهنّم بترساند، تواز او نخواستی که آنان را مجبور به ایمان کند. تو به انسان‌ها اختیار داده‌ای، مهم این است که محمد ﷺ راه حق را نشان آنان دهد، پس از آن، دیگر اختیار با خودشان است.

مُلک: آیه ۲۷

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ

هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿۲۷﴾

بُت پرستان به سخنان محمد ﷺ ایمان نیاوردند و روز قیامت را تکذیب کردند، اما وقتی آن روز فرارسد، آتش جهنّم را به چشم خود می‌بینند، آثار غم و اندوه در چهره آنان آشکار می‌شود، فرشتگان به آنان می‌گویند: «این همان عذابی است که شما خواهان آن بودید». (۳۳)

مُلک: آیه ۳۰ - ۲۸

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ

رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿۲۸﴾ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ

أَمْتًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۹﴾ قُلْ

أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿۳۰﴾

بزرگان مکه وقتی دیدند دین اسلام رو به رشد است، به یکدیگر می‌گفتند: «وقتی محمد ﷺ بمیرد، دین و آیین او هم از یادها خواهد رفت و پیروانش هم متفرّق خواهند شد». آری، آنان در انتظار مرگ محمد ﷺ بودند و خیال

می کردند با مرگ او، اسلام نابود می شود و مسلمانان هم دست از دین خود برمی دارند. آنان می پنداشتند که محمد ﷺ و پیروانش در گمراهی اند.

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آن مردم چنین بگویی:
ای مردم! اگر خدا، مرگ من و پیروانم را برساند یا در حق ما مهربانی کند و مرگ ما را عقب اندازد، ما تسلیم فرمان او هستیم، می دانیم که او مهربان است، اما بگویید بدانم چه کسی شما را از عذاب دردناک نجات خواهد داد!
ای مردم! ما به خدای یگانه ای که مهربان است، ایمان آورده ایم و بر او توکل می کنیم.

شما خیال می کنید که ما گمراه شده ایم، اما به زودی می فهمید که چه کسی در گمراهی آشکار است.

ای مردم! آیا فکر کرده اید اگر آب های سرزمین شما در زمین فرو برود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟

خدا زمین را به گونه ای آفریده است که لایه اول آن، آب را در خود جذب می کند و سفره های زیرزمینی آب تشکیل می شود. لایه اول زمین، تقریباً ۳۰۰ متر است. این لایه رسوبی است که آب می تواند در آن ذخیره شود. انسان می تواند با ایجاد چاه به این آب دسترسی داشته باشد.

بعد از لایه اول، لایه دوم قرار دارد که از سنگ های سخت تشکیل شده است و هرگز آب در آن فرو نمی رود. ارتفاع این لایه، بیش از یک کیلومتر است.

اگر این لایه سخت نبود، آب در دل زمین فرو می‌رفت. از سطح زمین تا مرکز زمین بیش از سه هزار کیلومتر فاصله است.

در آیه ۳۰ به این نکته اشاره شده است که اگر خدا لایه دوم زمین را سخت قرار نمی‌داد، هیچ سفره زیرزمینی درست نمی‌شد، چاه و چشمه‌ای شکل نمی‌گرفت. این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می‌آید.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران امام کاظم علیه السلام به دیدار آن حضرت رفت و از او درباره این آیه سؤال کرد. امام در پاسخ به او چنین فرمود: «وقتی امام شما از دیده‌ها پنهان شود، شما چه خواهید کرد؟» (۳۴)

قرآن می‌گوید: «اگر آب در زمین فرو برود، چه کسی می‌تواند آب جاری و گوارا را در دسترس شما قرار دهد؟»، این سخن می‌تواند اشاره به روزگار غیبت باشد، وقتی که مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان می‌شود.

به راستی مردم در روزگار غیبت چه خواهند کرد؟

امامی که خدا به او همه علم آسمان و زمین را داده است، از دیده‌ها پنهان می‌شود.

روزگار غیبتِ مهدی علیه السلام، روزگار امتحان مؤمنان است. آیا آنان در اعتقاد خود

ثابت قدم خواهند ماند؟

آیا روزگار غیبتِ مهدی علیه السلام، روزگار سیاهی‌ها و تاریکی‌ها است؟

تا تو نخواهی مهدی علیه السلام ظهور نخواهد کرد، تو باید اراده کنی تا او بیاید و تشنگان علم واقعی را سیراب کند.

تا به کی باید صبر کنم؟

خوشا به حال کسانی که در زمانی زندگی می‌کردند که امام خود را می‌دیدند! من که در این روزگار به دنیا آمده‌ام، چه کنم؟ از امام خود، جدا افتاده‌ام! این سخنی بود که بارها با خود می‌گفتم، اما وقتی بیشتر مطالعه کردم، مطلب زیبایی خواندم! سخنی از امام سجّاد علیه السلام خواندم. این سخن، قلب مرا آرام نمود.

امام سجّاد علیه السلام به یکی از یاران خود چنین فرمود: «آیا می‌دانی بهترین مردم همهٔ زمان‌ها چه کسانی می‌باشند؟ کسانی که در زمان غیبت، زندگی می‌کنند و به امامت امام زمان خود اعتقاد دارند و در انتظار ظهور هستند. آن‌ها بهترین مردم همهٔ زمان‌ها هستند. آن‌ها خود مظهر ظهور هستند و گلِ سرسبد دنیا هستند.»

اگر من بتوانم منتظر واقعی مهدی علیه السلام باشم، حتی از یاران امام حسین علیه السلام هم بهتر هستم.

درست است که در روزگار غیبت هستم و از دیدار مهدی علیه السلام بی‌بهره‌ام، اما می‌توانم از این شرایط به گونه‌ای استفاده کنم که همهٔ مردم تاریخ، حسرت درک و کمال مرا داشته باشند!

در اینجا می‌خواهم ادامهٔ سخن امام سجّاد علیه السلام را بنویسم. آن حضرت سخن

خود را چنین ادامه داد: «در روزگار غیبت کسانی هستند که به اندازه‌ای از فهم و معرفت و شناخت می‌رسند که دیگر غیبت و حضور امام برایشان مساوی است. آنان مانند کسانی هستند که در رکاب پیامبر بوده و برای دفاع از اسلام شمشیر زده‌اند. آنان شیعیان واقعی و بندگان خوب خدا هستند.» (۳۵)

اکنون که این سخن را خواندم، دیگر از این که در این روزگار به دنیا آمده‌ام، شکوه و گلایه نمی‌کنم.

می‌دانم که می‌توانم به جایی برسم که دیگر حضور و غیبت برایم فرقی نکند. این وعدهٔ امام سجاد علیه السلام است.

خدا عادل است و در حق هیچ کس ظلم نمی‌کند، او می‌داند که من از مهدی علیه السلام دور هستم، خدا می‌داند که اکنون مصلحت نیست مهدی علیه السلام ظهور کند، شاید سال‌ها طول بکشد تا روزگار ظهور فرا رسد، اما من می‌توانم به سطحی از آگاهی و شناخت برسم که دیگر غیبت مهدی علیه السلام و حضور او برای من مساوی باشد. (۳۶)

سوره قلم

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۶۸ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در این سوره قرآن به «قلم» سوگند یاد می‌کند و برای همین آن را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سرانجام دشمنان قرآن چیزی جز جهنم نیست، داستان برادرانی که باغ سرسبزی داشتند و تصمیم گرفتند به فقیران چیزی از میوه‌های آن را ندهند و باغ آنان در صاعقه‌ای آسمانی سوخت و از بین رفت. چگونگی روز قیامت و عذاب سخت کافران در آن روز...

قلم: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ن وَالْقَلَمِ وَمَا
یَسْطُرُوْنَ ﴿۱﴾ مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُوْنٍ ﴿۲﴾ وَاِنَّ لَكَ لَآجْرًا
غَیْرَ مَمْنُوْنٍ ﴿۳﴾ وَاِنَّكَ لَعَلٰی خُلِقْتَ عَظِیْمٍ ﴿۴﴾ فَسْتَبْصِرْ
وَتُبْصِرُوْنَ ﴿۵﴾ بِاَیِّكُمْ الْمَفْتُوْنُ ﴿۶﴾ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ
عَنْ سَبِیْلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ ﴿۷﴾

در ابتدا، حرف «نون» را ذکر می‌کنی، این حرف، یکی از حروف الفبا است،
قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.
تو می‌دانی که بزرگان مکه دشمن محمد ﷺ هستند، برای این که مردم به
سخنان محمد ﷺ گوش ندهند، به مردم می‌گویند: «ای مردم! به هوش باشید،
محمد مردی دیوانه است، به سخنش گوش فرا ندهید». اکنون تو با محمد ﷺ

چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند که من به تو لطف فراوان کرده‌ام، من تو را به پیامبری برگزیدم و تو دیوانه نیستی!
ای محمد! تو در راه دین من، سختی فراوان کشیدی و سخنان ناروا شنیدی، می‌دانم که تو در این راه، خسته نمی‌شوی! بدان که من به تو پاداشی بزرگ و ماندگار خواهم داد.

ای محمد! تو دارای اخلاق بسیار نیکویی هستی، همه خوبی‌ها در تو جمع است. اگر مردم را به عبادت من فرا می‌خوانی، خودت بیش از همه عبادت می‌کنی، آنان به تو آزار می‌رسانند، سنگت می‌زنند و خاکستر بر سرت می‌ریزند، اما باز هم برای آنان دل می‌سوزانی و با آنان سخن می‌گویی و آنان را به سوی هدایت فرا می‌خوانی!

من می‌دانم دشمنانت تو را دیوانه می‌خوانند، به زودی همه می‌فهمند که چه کسی دیوانه است. حقیقت، هیچ‌گاه پنهان نمی‌ماند، مردم به زودی حقیقت را خواهند فهمید، دین تو همه جا را فرا خواهد گرفت.
من می‌دانم چه کسی از راه حق منحرف شده است و چه کسی هدایت شده است.

«سوگند به قلم و آنچه با قلم می‌نویسند».

چه سوگند عجیبی!

این قلم چیست که خدا به آن سوگند یاد می‌کند؟

قلم، سرچشمهٔ پیدایش تمدن‌ها می‌باشد.

قلم، ریشهٔ آگاهی بشر است.

قلم، پل ارتباط گذشته و آیندهٔ بشر است، حتی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق نوشتار ایجاد شده است.

قلم، رازدار بشر و خزانه‌دار دانش‌ها می‌باشد و تجربه‌های قرن‌ها زندگی انسان را جمع کرده است و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

درست است که در شهر مکه فقط بیست نفر می‌توانند بنویسند، بیشتر مردم آن زمان، به سخنرانی اهمیت می‌دادند، اما خدا به قلم قسم یاد می‌کند، زیرا خدا عظمت قلم را به خوبی می‌داند.

سوگند به قلم!

خدا به سخن سخنگویان و حتی به قرائت قاریان قرآن، سوگند یاد نمی‌کند، اما به قلمی که می‌نویسد، سوگند یاد می‌کند.

بهترین سخنرانی‌ها از یادها می‌رود، اما این نوشته است که می‌ماند!
قلمی که بر روی کاغذ جلو می‌رود، صدای ضعیفی ایجاد می‌کند، این صدا از زمین به سوی آسمان‌ها می‌رود و همهٔ حجاب‌هایی که بین زمین و عرش خداست، پاره می‌کند و به سوی عالم ملکوت می‌رود. این صدا هفتاد هزار حجاب را پشت سر می‌گذارد. این سخن پیامبر است. (۳۷)

معلوم است اگر کسی برای شهرت و ثروت بنویسد، کار او نزد خدا هیچ ارزشی ندارد. خوشا به حال کسی که در نوشتن، اخلاص دارد و این کار،

چقدر سخت است!

سخنران‌ها با بلندگو، سخنرانی می‌کنند و حرف‌های زیبا می‌زنند، اما چرا خدا به صدای قلم، این ارزش را داده است؟ چرا پیامبر می‌گوید: «نویسنده‌ای که برای دین خدا می‌نویسد، صدای قلم او به عرش خدا می‌رسد».

چه رازی در این کلام است؟

صدای بلند سخنرانان کجا و صدای آهسته قلم کجا؟

قلم، همان ابزار نوشتن است، (مداد یا خودکار یا صفحه کلید کامپیوتر)، هیچ کدام، در هنگام نوشتن، صدای بلندی ندارند.

نویسنده تا به خلوت نرود، نمی‌تواند فکر نو ایجاد کند، صبر بر تنهایی سخت است. کسی که می‌نویسد، هیچ کس در کنار او نیست، او با قلم خویش به خلوت نشسته است.

اگر او برای دین خدا بنویسد، همان لحظه‌ای که می‌نویسد، صدای قلم او به عرش می‌رسد. شاید جامعه ارزش کار او را نداند، شاید اصلاً کسی نفهمد او چه نوشته است و چه کرده است، شاید کتاب او چاپ نشود و در کنج خانه‌اش بماند، اما خدا که صدای قلم او را می‌شنود.

خدا صبر نمی‌کند تا کتاب یک نویسنده چاپ شود، بلکه همان لحظه که او قلم می‌زند، صدای آن قلم را به عرش خود می‌برد تا فرشتگان، آن را بشنوند، همین برای نویسنده با اخلاص، کافی است.

روزی یکی از یاران امام جواد علیه السلام نزد آن حضرت رفت، امام جواد علیه السلام به او رو

کرد و فرمود:

— این چه کتابی است که همراه خود آورده‌ای؟

— مولای من! این کتابی است که «یونس یقظینی» نوشته است.

امام جواد علیه السلام کتاب را از او می‌گیرد و شروع به مطالعه کتاب می‌کند. در این کتاب، سخنان اهل بیت علیهم السلام جمع آوری شده است.

یونس یقظینی کیست؟

او یکی از شیعیان واقعی بود و در بغداد زندگی می‌کرد، او تلاش زیادی برای رشد مکتب شیعه انجام داد.

لحظاتی گذشت، امام جواد علیه السلام هنوز داشت آن کتاب را مطالعه می‌کرد، بعد از مدتی، امام جواد علیه السلام فرمود: «خدا به نویسنده این کتاب، به عدد هر حرفی که نوشته است، نوری در روز قیامت عطا خواهد نمود». (۳۸)

این ارزش قلم است! سوگند به قلم!

اگر یونس یقظینی در زمان خود، فقط سخنرانی می‌کرد، هرگز این احادیث امروز به ما نمی‌رسید، ما امروز هر چه از معارف مکتب شیعه داریم، به خاطر تلاش افرادی مانند یونس یقظینی است. خدا همه آنان را رحمت کند. (۳۹)

قلم: آیه ۹ - ۸

فَلَا تُطْعِ الْمُكْذِبِينَ ﴿٨﴾ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ

فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

بزرگان مکه محمد ﷺ را دیوانه می خواندند و از مردم می خواستند به سخنان او گوش ندهند، گروهی به دین او علاقه نشان دادند، بزرگان مکه ترسیدند که مبادا پیروان محمد ﷺ زیاد شوند و دین یکتاپرستی فراگیر شود، برای همین نزد پیروان محمد ﷺ آمدند و به آنان گفتند که اگر از دین محمد دست بردارید به شما جایزه های زیادی می دهیم.

همچنین آنان نزد محمد ﷺ رفتند و به او پیشنهاد دادند که اگر دست از مبارزه با بت پرستی بکشد به او ثروت زیادی خواهند داد.

اینجاست که تو این آیات را نازل می کنی، تو با محمد ﷺ سخن می گویی، اما هدف تو، سخن با همه مسلمانان است: «ای محمد! با کسانی که قرآن را دروغ می شمارند، سازش نکن، آنان دوست دارند که تو با آنان سازش کنی و دیگر با بت ها مبارزه نکنی، آنان منتظرند با آنان مدارا کنی تا آن ها هم با تو مدارا کنند، اما از آنان پیروی نکن.»

قلم: آیه ۱۶ - ۱۰

وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ ﴿۱۰﴾ هَمَّازٍ مَشَاءٍ
بِنَمِيمٍ ﴿۱۱﴾ مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمِيمٍ ﴿۱۲﴾ عَتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ
زَنِيمٍ ﴿۱۳﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿۱۴﴾ إِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۵﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ ﴿۱۶﴾

یکی از بزرگان مکه «ولید» بود (ولید بن مغیره). او ثروت زیادی داشت و ثروت خود را در راه مبارزه با اسلام هزینه می کرد، او تلاش می کرد تا با دادن

پول به مسلمانان، آنان را از دین تو جدا کند. اکنون تو درباره او و کسانی که مانند او هستند، سخن می‌گویی و از محمد ﷺ و مسلمانان می‌خواهی تا از او پیروی نکنند:

ای محمد! از دروغگوی پست فطرت پیروی نکن! همان کسی که عیب جو و سخن چین است و از کار خیر جلوگیری می‌کند و به حقوق دیگران تجاوز می‌کند و گناهکار است، او گستاخ، ستمگر، بدنام و زنازاده است.

ای محمد! او ثروت هنگفت و فرزندان زیادی دارد و مغرور شده است و شکر این نعمت‌هایی را که من به او داده‌ام، به جا نمی‌آورد، وقتی تو برای او قرآن می‌خوانی می‌گوید: «این‌ها، افسانه‌های پیشینیان است».

ای محمد! من در این دنیا به او مهلت می‌دهم و در عذاب او شتاب نمی‌کنم، اما به زودی بر بینی او، داغ شمشیر می‌نهم!

منظور از این سخن چیست: «به زودی بر بینی او، داغ شمشیر می‌نهم». چند سال از این ماجرا گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، جنگ بدر پیش آمد، کافران با سپاه بزرگی به جنگ مسلمانان آمدند، تعداد کافران هزار نفر بود و تعداد مسلمانان فقط سیصد و سیزده نفر!

خدا در آن روز مسلمانان را یاری کرد و مسلمانان بر کافران پیروز شدند، هفتاد نفر از کافران کشته شدند، در این جنگ ولید یکی فرماندهان سپاه کفر بود، در جنگ، شمشیری به بینی او اصابت کرد و بینی او شکافته شد. (۴۰)

آری، این وعده خدا بود که به زودی، بر بینی او نشانه‌ای از شمشیر حق می‌ماند. این همان «داغ شمشیر» بود.

البته در روز قیامت، ولیدبن مُغیره به عذاب سختی مبتلا می‌شود، عذاب خوارکننده در انتظار اوست!

فرشتگان زنجیر آهنین بر گردن او می‌اندازند و او را با صورت بر روی زمین می‌کشانند و به سوی جهنم می‌برند!

فرشتگان بینی او را به خاک می‌مالند، غرور او می‌شکند.

این سرگذشت همه کسانی است که با ثروت خویش به جنگ دین خدا می‌آیند.

قلم: آیه ۱۸ - ۱۷

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ

أَفْسَمُوا لِيَصْرُمْنَهَا مُضِحِينَ ﴿۱۷﴾ وَلَا يَسْتَنْوَنَ ﴿۱۸﴾

از بزرگان مکه سخن به میان آمد، کسانی که با دین تو دشمنی می‌کردند، تو آنان را به بلای قحطی و خشکسالی مبتلا می‌کنی، همان‌گونه که صاحبان آن باغ را به بلا گرفتار ساختی!

کدام صاحبان باغ؟

کدام باغ؟

در سرزمین یمن، باغی بزرگ و زیبا بود، صاحب آن، پیرمردی بود که به تو

ایمان داشت و هر سال، قسمتی از میوه‌های باغ خود را به نیازمندان می‌داد. وقتی از دنیا رفت، باغ به پسران او رسید. وقتی فصل برداشت رسید، آنان چنین گفتند: «خود ما به میوه‌های باغ، سزاورتر هستیم، برای چه ما باید مقداری از میوه‌ها را به نیازمندان بدهیم؟ ما باید میوه‌ها را بفروشیم و ثروتمند شویم».

این‌گونه بود که آنان تصمیم گرفتند تا نیازمندانی که هر ساله از میوه‌های آن باغ بهره‌مند می‌شدند، محروم کنند. در این میان یکی از آنان گفت: «چرا شکر نعمت‌های خدا را به جانمی‌آورید؟».

بقیه به سخن او گوش نکردند و سوگند یاد کردند که صبح زود، همه میوه‌ها را می‌چینند. آنان می‌خواستند قبل از این که نیازمندان باخبر شوند و به باغ بیایند، میوه‌ها را فروخته باشند.

آنان با خود گفتند: «صبح زود از شهر بیرون می‌رویم و خود را به باغ می‌رسانیم و میوه‌ها را می‌چینیم»، آنان تصمیم گرفتند حتی مقدار کمی از میوه‌ها را هم به فقیران ندهند.

کاش آنان تصمیم می‌گرفتند تا مقدار کمی از میوه‌ها را به فقیران بدهند! افسوس که آنان دچار بخل و حرص شده بودند، آنان با خود گفتند: «ما هیچ میوه‌ای را به فقیران نمی‌دهیم».

قلم: آیه ۲۵ - ۱۹

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ
 نَائِمُونَ ﴿١٩﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾ فَتَنَادُوا
 مُضِجِينَ ﴿٢١﴾ أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾ فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾ أَنْ لَّا يَدْخُلَهَا
 الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾ وَغَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

نیمه شب بود و همه آنان در خواب بودند و تو صاعقه‌ای آسمانی فرستادی،
 آن صاعقه آن قدر سهمگین بود که همه باغ در آتش سوخت و از آن جز
 خاکستری سیاه باقی نماند!

صبح زود آنان یکدیگر را صدا زدند و گفتند: «برخیزید و زودتر روانه باغ
 شوید اگر می خواهید میوه‌ها را بچینید».

آنان با عجله به سوی باغ خود حرکت کردند و آهسته با یکدیگر چنین
 می گفتند: «امروز نباید بگذاریم هیچ فقیری وارد باغ شود». آری، آنان از کمک
 نکردن به فقیران، سخن‌ها گفتند تا به باغ رسیدند.

قلم: آیه ۳۳ - ۲۶

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ﴿٢٦﴾ بَلْ نَحْنُ
 مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا
 تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقْبَلَ
 بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ ﴿٣٠﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
 طَاغِينَ ﴿٣١﴾ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا حَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا

رَاغِبُونَ ﴿۳۲﴾ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا

يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

وقتی آنان به باغ رسیدند، مات و مبهوت شدند زیرا چیزی جز خاکستر ندیدند، همه درختان سوخته بود، آنان به یکدیگر گفتند: «این باغ، باغ ما نیست، ما راه را اشتباه آمده ایم».

ولی وقتی دقت کردند فهمیدند که راه را درست آمده اند، باغ آنان، سوخته است و از آن چیزی جز خاکستر نمانده است. آنان به یکدیگر گفتند: «نه! راه را درست آمده ایم، باغ ما سوخته است و ما از هستی ساقط شده ایم!».

یکی از آنان که از همه عاقل تر بود به برادرانش گفت: «آیا به شما نگفتم که شکر خدا را به جا آورید و به فقیران کمک کنید؟» (۴۱)

اینجا بود که آنان پشیمان شدند و توبه کردند و گفتند: «خدا هرگز به ما ظلم نکرد، او از هر عیب و نقصی به دور است، ما به خود ظلم کردیم».

سپس به ملامت یکدیگر پرداختند و گفتند: «ای وای بر ما که طغیانگر بودیم، امیدواریم که خدا گناه ما را ببخشد و باغی بهتر از باغی که سوخت به ما عطا کند که ما به سوی خدا رو آورده ایم و امیدواریم او توبه ما را بپذیرد».

این عذاب تو در این دنیا بود. تو این داستان را ذکر کردی تا انسان‌ها با این حقیقت آشنا شوند که هر کس راه خطا برود، او را به عذاب این دنیا گرفتار می‌سازی تا از خواب غفلت بیدار شود. صاحبان آن باغ، از خواب غفلت

بیدار شدند و توبه نمودند و راه سعادت را پیدا کردند.
 تو این ماجرا را برای بزرگان مکه بیان کردی، محمد ﷺ آنان را به یکتاپرستی
 فراخواند، اما آنان او را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، تو آنان را به
 قحطی و خشکسالی مبتلا کردی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند! این
 قحطی و خشکسالی، عذاب دنیایی بود، اگر آنان قدری فکر
 می کردند، می فهمیدند که عذاب روز قیامت، بسیار سخت تر از عذاب دنیا
 می باشد، عذاب دنیا، تمام می شود، سرانجام قحطی و خشکسالی پایان
 می یابد، اما عذاب جهنم هیچ گاه، پایان ندارد.

قلم: آیه ۳۴

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾

سخن از عذاب جهنم به میان آمد، جهنمی که هیچ گاه آتش آن خاموش
 نمی شود، تو کافران را در روز قیامت به جهنم گرفتار می سازی ولی مؤمنان
 پرهیزکار را در باغ های بهشتی جای می دهی، همان بهشتی که سرشار از
 نعمت های زیبای توست، همان بهشتی که نه رهای آب از زیر درختان آن
 جاری است.

قلم: آیه ۳۵ - ۴۱

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾ مَا لَكُمْ

كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿۳۷﴾ إِنَّ لَكُمْ

فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّعْنَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ
 لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾ أَمْ لَهُمْ
 شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

کافران تصور می کنند که سرانجام مؤمنان با آنان یکسان است، آنان
 می پندارند که هیچ کس به جهنم نخواهد رفت.

این پندار باطلی است!

چگونه ممکن است که تو مؤمنان را همانند مجرمان و کافران گناهکار قرار
 دهی؟

به راستی آنان را چه می شود که این گونه قضاوت می کنند؟
 آیا کتابی از آسمان نازل شده است و به آنان خبر داده است که سرنوشت
 مؤمنان با کافران یکسان است؟ آیا در آن کتاب آسمانی، هر چه را که آنها
 می خواهند، برایشان نوشته شده است؟

آیا آنان عهد و پیمانی با تو دارند؟

شاید خیال می کنند که با تو عهدی دارند و به خاطر آن عهد، در روز قیامت،
 تو به سخنشان گوش می دهی و آنان را عذاب نمی کنی!

چرا آنان فکر نمی کنند، کدام یک از آنان، چنین چیزی را ضمانت می کند؟
 کدام یک از آنان از این پیمان خبر دارد؟

ولی این خیال باطلی است، آنان هیچ پیمانی با تو ندارند.

آنان بُت‌های خود را می‌پرستند و خیال می‌کنند بُت‌ها شریک تو هستند و می‌توانند آنان را شفاعت کنند و از عذاب نجات دهند، اما این بُت‌ها، چیزی جز قطعه‌های سنگ نیستند و هرگز شریک تو نیستند، اگر آنان راست می‌گویند ثابت کنند که بُت‌ها شریک تو هستند؟

چرا آنان این قدر نادانند، چگونه می‌شود که قطعه‌های سنگ، شریک تو باشند؟ بُت‌ها نه سخن می‌گویند و نه کاری می‌توانند انجام دهند.

آری، همه انسان‌ها را در روز قیامت زنده می‌کنی، مؤمنان را در بهشت (که نشانه رحمت توست) جای می‌دهی و کافران را در آتش جهنم گرفتار می‌سازی، در آن روز هیچ یار و یآوری نخواهد بود.

قلم: آیه ۴۳ - ۴۲

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُفُهُمْ ذَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا
يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

اکنون از روز قیامت یاد می‌کنی، روزی که کافران در شدت بحران به سجده فرا خوانده می‌شوند، اما آنان نمی‌توانند سجده کنند. آنان با چشمانی خیره و ترسان در پیشگاه تو می‌ایستند و سر تا پای آنان را ذلت و خواری فرامی‌گیرد، وقتی آنان در دنیا بودند، مؤمنان آنان را به سجده فرامی‌خواندند. کافران سالم بودند و می‌توانستند سجده کنند، اما در مقابل عظمت تو سجده نکردند.

روز قیامت وقتی فرشتگان به آنان می‌گویند: «سجده کنید»، آنان دیگر قدرت بر سجده ندارند، چون در دنیا راه کفر را برگزیدند و نماز نخواندند و سجده نکردند.

تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها ببندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنم ببرند. (۴۲)

به آیه ۴۲ دقت می‌کنم. در بعضی از ترجمه‌ها چنین می‌خوانم: «به یاد آورید روزی را که ساق پا، برهنه می‌گردد و کافران به سجده فراخوانده می‌شوند». در اینجا ماجرای «زراره» را نقل می‌کنم، زراره، از کشور ترکیه بود، او مسلمان شده بود و مدت زیادی، سنتی مذهب بود، اما او به حق بودن مذهب شیعه پی برد و شیعه شد.

روزی او نزد امام صادق علیه السلام آمد و این آیه را برای آن حضرت خواند و از معنای آن پرسید. امام فهمید که در ذهن زراره، معنای اشتباهی از این آیه وجود دارد، اما لحظاتی صبر کرد و سپس از جای خویش بلند شد و ساق پای خویش را به زراره نشان داد و سپس دست روی سر خود گرفت و فرمود: «خدای بزرگ من از همه عیب‌ها و نقص‌ها دور است». (۴۳)

زراره به فکر فرو رفت. او فهمید که خدا هرگز، ساق پا ندارد، خدا اصلاً جسم نیست و از صفات و ویژگی‌های مخلوقات خود به دور است. خدا هرگز پا ندارد.

وقتی این ماجرا را خواندم، بسیار تعجب کردم، گروهی از مسلمانان که این آیه را می خواندند تصوّر می کردند که در روز قیامت خدا نزد کافران می آید و پیراهن خود را از ساق پایش بالا می گیرد و ساق پای خدا آشکار می شود! این چه پندار باطلی بود که این گمراهان داشتند!

این نتیجه دور شدن از اهل بیت علیهم السلام بود!

آری، کسی که خاندان پیامبر را رها کند به اینجا می رسد که خدا را این گونه می شناسد.

خدایی که ساق پای خود را نشان کافران می دهد و کافران نمی توانند سجده کنند!

اکنون که چنین سخنی را نوشتم: باید هزاران بار فریاد برآورم:

سبحان الله!

خدایا! من تو را از همه این سخنان ناروا، بالاتر و برتر می دانم!

«روزی که ساق پا برهنه می گردد».

منظور از این سخن چیست؟

وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که این یک «ضرب المثل» است. برای پسر خردسالم کتاب می خواندم. به این جمله رسیدم: «سربازان ایرانی دامن به کمر زدند و دشمن را شکست دادند».

پسرم به من رو کرد و گفت: «سربازان ایرانی مرد بودند یا زن؟». گفتم:

«معلوم است که مرد بودند»، پسر م گفت: «مگر مردان هم دامن دارند؟». من برای او توضیح دادم که منظور نویسنده این است: «سربازان ایرانی همّت کردند و با اراده‌ای قوی و با شجاعت، دشمن را شکست دادند».

قرآن در این آیه می‌گوید: «روزی که ساق پا برهنه می‌گردد».

این یک ضرب‌المثل است. باید معنای آن را فهمید تا آن را ترجمه کرد.

اگر به فرهنگ عرب مراجعه کنیم، این معنا را به خوبی می‌فهمیم. یکی از شاعران عرب می‌گوید: «جنگ ما را بر ساق پا نگه داشت»، یعنی جنگ به شدت بحران رسید، ترس و وحشت همه ما را فرا گرفت.

«برهنه کردن ساق پا» یعنی: «شدت بحران».

عرب‌ها در آن زمان لباس بلندی می‌پوشیدند که تا پایین پا می‌آمد، وقتی آنان به میدان جنگ می‌رفتند و جنگ آغاز می‌شد، این لباس بلند، مانعی برای آنان بود. آنان این لباس را بالا می‌زدند.

عرب‌ها در آن زمان، زیر آن پیراهن یک شلوار کوتاه می‌پوشیدند که از ناف تا زانو را می‌پوشاند. این شلوار ساق پا را نمی‌پوشاند. وقتی آنان پیراهن بلند خود را بالا می‌زدند، ساق پای آنان آشکار می‌شد.

اگر من در آن زمان بودم و به میدان جنگ می‌رفتم، وقتی نگاه می‌کردم که مردان جنگجو ایستاده‌اند و پیراهن خود را بالا زده‌اند، می‌فهمیدم که هنوز جنگ آغاز نشده است، اما وقتی که مردان جنگجو، پیراهن خود را بالا می‌زدند و آن را به کمر گره می‌زدند و ساق پای آنان آشکار می‌شد، این نشانه

این بود که کار به مرحله بحران رسیده است، ترس و وحشت در دل افراد ترسو می‌نشست.

اکنون که این مطلب را دانستم، یک بار دیگر آیه ۴۲ را می‌خوانم. در بعضی از ترجمه‌ها چنین می‌خوانم: «به یاد آورید روزی را که ساق پا برهنه می‌گردد و کافران به سجده فراخوانده می‌شوند».

اما ترجمه بهتر این است: «روزی که کافران در شدت بحران به سجده فراخوانده می‌شوند».

این بحران چه بحرانی است!

بحران قیامت!

وقتی که خورشید خاموش می‌شود، کوه‌ها متلاشی می‌شوند، دریاها به جوش می‌آیند، جهنم زبانه می‌کشد، ناله کافران بلند است، تشنگی بیداد می‌کند و... فرشتگان ایستاده‌اند تا کافران را به جهنم ببرند. فرشتگان در آن شرایط سخت و بحرانی، به همه فرمان می‌دهند که سجده کنند، مؤمنان به سجده می‌افتند، همان کسانی که در دنیا به اختیار خود، ایمان را برگزیدند و نماز خواندند و سجده کردند.

ولی کافرانی که در دنیا ایمان نیاوردند، نمی‌توانند سجده کنند، آنان در دنیا سخن حق را شنیدند، پیامبران آنان را به راه راست فراخواندند، اما آنان به اختیار خود، راه باطل را برگزیدند و در مقابل عظمت خدا سجده نکردند، پس در روز قیامت هم نمی‌توانند سجده کنند. (۴۴)

آری، این منظره‌ای است که خدا آن را در روز قیامت ایجاد می‌کند، مؤمنان پیشانی خود را به خاک می‌سایند و در مقابل عظمت او سجده می‌کنند، اما کافران ایستاده‌اند، آنان هر کار می‌کنند نمی‌توانند به سجده بروند. این جلوه‌ای از حقیقتی است که مؤمنان و کافران در زندگی خود در دنیا به تصویر کشیده‌اند.

بعد از آن خدا فرمان می‌دهد تا فرشتگان مؤمنان را به بهشت ببرند و کافران را به سوی آتش جهنم روانه کنند.

قلم: آیه ۴۵ - ۴۴

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي
مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

سخن از بزرگان مکه بود که در این دنیا حاضر نیستند نماز بخوانند و سجده کنند، تو به آنان مهلت می‌دهی و در عذاب آنان شتاب نمی‌کنی، محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند و آنان سخن او را دروغ می‌پنداشتند، اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا آن کافران را به تو واگذارد تا آن‌ها را به تدریج و از جایی که گمان ندارند، گرفتار سازی، تو به آنان مهلت می‌دهی و در عذابشان شتاب نمی‌کنی، به راستی که مجازات تو برای آنان، بسیار شدید است.

تو کافران را به «استدراج» مبتلا می کنی. «استدراج» یعنی کسی را آرام آرام در دام انداختن!

اگر کسی راه گمراهی را در پیش گیرد، تو مال و ثروت او را زیاد می کنی، در واقع او را به دام انداخته ای، او را به دنیا مشغول می کنی و او آن چنان غرق دنیا می شود که دیگر توبه را فراموش می کند.

کسی که آیات تو را تکذیب کند، از راهی که متوجه نمی شود، آرام آرام به دامش می اندازی و سرانجام زندگی اش را برمی چینی و به عذاب گرفتارش می کنی. این همان استدراج است.

این قانون توست، تو گناهکارانی را که دیگر امیدی به بازگشت آنها نیست، مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می کنی و آنان تو را فراموش می کنند و پس از آن به یکباره در عذاب گرفتار می آیند.

آری، این طرح و نقشه تو برای آنان است، نقشه ای که قوی و حساب شده است و کافران را به دام می اندازد و به کیفر اعمالشان می رساند.

قلم: آیه ۴۶

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۴۶﴾

تو به محمد ﷺ فرمان دادی که آنان را هدایت کند و هرگز از آنان از مال دنیا چیزی به عنوان مزد نخواهد، پس چرا آنان سخن محمد ﷺ را نپذیرفتند؟ محمد ﷺ که از آنان پول و مال دنیا را به عنوان پاداش طلب نکرد، اگر محمد ﷺ

از آنان چنین پاداشی می خواست، آنان می توانستند بگویند: «ما نمی توانیم به محمد ﷺ پول بدهیم»، اکنون که محمد ﷺ از آنان پول و ثروتی درخواست نکرده است، پس چرا بهانه می آورند؟ چرا حق را نمی پذیرند؟

قلم: آیه ۴۷

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿۴۷﴾

بزرگان مکه درباره محمد ﷺ چنین گفتند: «محمد شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم»، آنان خیال می کردند که به زودی محمد ﷺ از دنیا می رود و هیچ اثری از او باقی نمی ماند؟ (۴۵)

به راستی مگر آنان علم غیب داشتند که چنین حکم می کردند؟ (۴۶)
مگر از آینده خبر داشتند؟ از کجا می دانستند که آنان بیشتر از محمد ﷺ عمر می کنند؟

آیا آنان می خواستند نقشه ای شیطانی بکشند و محمد ﷺ را به قتل برسانند؟ آن ها نمی دانند که خودشان به این نقشه ها و توطئه ها گرفتار می شوند، تو پیامبر خود را یاری می کنی، او به مدینه هجرت خواهد کرد، در سال دوم هجری، جنگی روی خواهد داد و هفتاد تن از بزرگان مکه به دست یاران پیامبر کشته خواهند شد.

قلم: آیه ۵۰ - ۴۸

فَاضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ

الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ
 لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنْ
 الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

محمد ﷺ بت پرستان را از آتش جهنم می ترساند و از آنان می خواست به
 یکتا پرستی روی آورند، اما آنان به او سنگ پرتاب می کردند و بر سرش
 خاکستر می ریختند و او را دروغگو می خواندند، اکنون تو از محمد ﷺ
 می خواهی بر این سختی ها صبر کند و منتظر فرمان تو باشد تا تو مقدمات
 پیروزی او را فراهم سازی، تو از محمد ﷺ می خواهی مانند یونس ع نباشد که
 همدم ماهی دریا شد و پشیمان شد و به درگاه تو رو کرد و با نهایت اندوه، تو
 را خواند، اگر لطف و مهربانی تو شامل حال او نمی شد، از شکم ماهی به
 صحرائی بی آب و علف بیرون نمی افتاد.

او توبه کرد و تو هم توبه او را پذیرفتی و او را از بندگان شایسته خود قرار
 دادی.

آری، درست است که محمد ﷺ در مکه است، اما تو می دانی که او به مدینه
 هجرت می کند و مردم زیادی مسلمان می شوند، او هشت سال در مدینه
 می ماند و سپس با لشکری ده هزار نفری به مکه می آید و این شهر را از بت و
 بت پرستی پاک می گرداند.

تو یونس علیه السلام را به پیامبری برگزیدی و از او خواستی تا به سوی مردم نینوا (در کشور عراق) برود. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، در این مدّت فقط دو نفر به او ایمان آوردند، مردم با یونس علیه السلام تندی کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس علیه السلام آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

به یونس علیه السلام وحی کردی که طلوع آفتاب روز چهارشنبه، نیمه ماه عذاب نازل می شود، یونس علیه السلام زمان نزول عذاب را به دیگران خبر داد، او از دست مردم بسیار عصبانی بود که چرا فریب شیطان را خورده اند و به گمراهی افتاده اند، سپس شتابان به سوی رود فرات رفت.

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، رود فرات رود بزرگی بود و کشتی ها به راحتی در آن رفت و آمد می کردند. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلط کردی، آن ها فهمیدند که نهنگ، یکی از آنان را می خواهد، آنان قرعه زدند و قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد، آن ها یونس علیه السلام را به آب انداختند. یونس علیه السلام درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ ها بیش از ۳۰ متر طول دارند).

یونس علیه السلام تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی. (۴۷)

یونس علیه السلام سزاوار این سرزنش و سختی بود، زیرا او نباید قبل از آن که تو به او فرمان می دادی از مردم جدا می شد، کمی عجله کرد، او باید صبر می کرد تا تو فرمان می دادی که از شهر بیرون برود، (البته این کار او گناه نبود، ولی بهتر بود که او عجله نمی کرد).

یونس علیه السلام به معجزه تو در آنجا زنده ماند. او در تاریکی گرفتار شده بود! شب بود و دل دریا هم تاریک بود و شکم نهنگ هم تاریک تاریک! او در این تاریکی ها تو را خواند و گفت: «جز تو خدایی نیست، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، این من هستم که به خود ستم کردم». تو او را از شکم نهنگ، نجات دادی.

یونس علیه السلام بسیار ضعیف شده بود، مدتی در ساحل ماند، وقتی سلامتی خود را بازیافت، به سوی قوم خود رفت، قوم او بیش از صد هزار نفر بودند، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند و تا زمان مرگشان آنان را از نعمت های خود بهره مند ساختی. (۴۸)

قلم: آیه ۵۲ - ۵۱

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ
لِّلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

بزرگان مکه از هر راهی برای دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله استفاده کردند، آنان یاران

او را شکنجه دادند، به سوی او سنگ پرتاب کردند، خاکستر بر سرش ریختند، اما او راهش را ادامه می‌داد، به او وعده ثروت دادند، ولی او قبول نکرد. از طرف دیگر، بزرگان مکه نزد ابوطالب آمدند، ابوطالب عمومی محمد ﷺ بود و یکی از بزرگان قریش بود و از محمد ﷺ حمایت می‌کرد، کافران از ابوطالب خواستند دست از یاری محمد ﷺ بردارد، اما ابوطالب قبول نکرد، کافران می‌دانستند تا زمانی که ابوطالب زنده است، آنان نمی‌توانند محمد ﷺ را به قتل برسانند.

کافران دور هم جمع شدند تا راهی برای بُت‌پرستی پیدا کنند، آنان شنیده بودند که مردی عرب در زخم چشم زدن، مشهور است. آن مرد، سه روز، گرسنگی می‌کشید، بعد از سه روز مثلاً به شتر خوبی نگاه می‌کرد و می‌گفت: «به به! چه شتر خوبی!». بعد از مدتی آن شتر می‌مرد!

کافران تصمیم گرفتند به آن مرد پول زیادی بدهند و از او بخواهند محمد ﷺ را چشم زخم بزند، آن مرد سه روز گرسنگی را تحمل کرد. بزرگان مکه هم مانند او عمل کردند، آن‌ها هم سه روز به خود گرسنگی دادند و آماده شدند تا محمد ﷺ را چشم بزنند!

سه روز گرسنگی آنان تمام شد، معمولاً محمد ﷺ کنار کعبه می‌آمد و برای مردم قرآن می‌خواند، همه با هم نزد محمد ﷺ آمدند، قرآن را شنیدند و به محمد ﷺ نگاه کردند، همه منتظر بودند که با این کار، آسیبی به محمد ﷺ برسد. (۴۹)

اینجا بود که تو این دو آیه را نازل کردی: «ای محمد! نزدیک است که این کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم تو را از بین ببرند، آنان می گویند که تو دیوانه ای، هرگز چنین نیست، تو پیامبر من هستی و این قرآن هم مایه پند جهانیان است».

چه وقت کسی را چشم می زنند؟
وقتی که در او زیبایی و کمالی دیده شود.
کافران به دنبال آن مرد عرب رفتند تا آن مرد پس از درک زیبایی قرآن، او را چشم بزند.

معنای این کار آنان چه بود؟

این یعنی اعتراف به زیبایی قرآن!

آری، قرآن در اوج زیبایی بود، کافران وقتی قرآن را می شنیدند، زیبایی آن را درک می کردند و شیفته آن می شدند، آنان آن قدر مجذوب قرآن می شدند و در برابر آن در شگفتی فرو می رفتند که می خواستند محمد ﷺ را چشم بزنند!
کافران زیبایی قرآن را درک می کردند، اما با این حال، می گفتند: «محمد دیوانه است».

این چه سخنی بود؟

چقدر کار آنان عجیب بود!

آنان این گونه شیفته قرآن می شدند ولی محمد ﷺ را دیوانه می پنداشتند!

دیوانه، جز سخن پریشان نمی‌گوید، دیوانگی کجا و زیبایی قرآن کجا؟
 پریشانی سخن دیوانه کجا و سخنان دلنشین و زیبای محمد ﷺ کجا؟
 چرا کافران قدری اندیشه نمی‌کردند؟ این قرآن پیام و پندی از طرف توست،
 تو قرآن را فرستادی تا همه مردم جهان از خواب غفلت بیدار شوند و راه
 سعادت را بیابند و به رستگاری برسند.

آیا چشم زدن حقیقت دارد؟

در بعضی از چشم‌ها، نیروی ویژه‌ای وجود دارد که حتی با تمرین می‌توان
 آن را تقویت نمود، حوادث زیادی پیش آمده است که علت آن می‌تواند چشم
 زدن باشد، البته مردم در این زمینه، خرافات زیادی ساخته‌اند.
 روزی من تصمیم گرفتم تا نکته‌هایی که در اسلام در این زمینه رسیده است
 را بررسی کنم. بعد از مطالعه و بررسی به این چهار نکته رسیدم:
 نکته اول: در آیه ۶۷ سوره یوسف چنین خواندم: وقتی در کنعان قحطی شد،
 یعقوب ﷺ تصمیم گرفت تا پسران خود را برای تهیه آذوقه به مصر بفرستد.
 یعقوب ﷺ به آنان گفت: «پسرانم! وقتی به مصر رسیدید، از یک دروازه وارد
 شهر نشوید، بلکه به چند گروه تقسیم بشوید و هر گروه از دروازه‌ای وارد
 شهر شوید.»

راز این سخن یعقوب ﷺ چه بود؟

یعقوب ﷺ از چشم زخم می‌ترسید، فرزندان او زیبا و رشید بودند و اگر

همگی از یک دروازه وارد شهر می شدند، ممکن بود که مردم آنان را چشم بزنند.

نکته دوم: روزی پیامبر حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش گرفت و برای آنان دعایی خواند که قسمتی از آن چنین بود: «شما را از شرّ هر چشم بد به خدا می سپارم».

نکته سوم: علی علیه السلام فرمود: «چشم زدن، حقّ است و توّسل به دعا برای دفع آن نیز حقّ است».

نکته چهارم: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی می ترسد که شخصی را چشم بزند یا می ترسد که شخص دیگری او را چشم بزند، پس چنین بگوید:

ما شاء الله، لا قُوَّةَ الا باللهِ العَظِيمِ

معنای این ذکر این است: «هر آنچه خدا بخواهد، همان می شود، هیچ قدرتی جز قدرت خدای بزرگ نیست» (۵۰)

سوره حاقه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۶۹ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «حاقّه» به معنای چیزی که حق و حقیقت است می‌باشد، در آیه اول این سوره، روز قیامت با این عنوان ذکر شده است، یعنی روز قیامت حتماً فرا می‌رسد و حق و حقیقت است. به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، هلاکت قوم ثمود و قوم عاد، اشاره‌ای به سرگذشت فرعون، انسان‌ها در روز قیامت زنده می‌شوند، مؤمنان به بهشت می‌روند و کافران به جهنم. عذاب سخت کافران در جهنم، قرآن شعر و سخن انسان نیست، بلکه از طرف خدا بر قلب پیامبر نازل شده است.

حافه: آیه ۱۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ ﴿۱﴾ مَا
الْحَاقَّةُ ﴿۲﴾ وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ ﴿۳﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ
بِالْفَارِعَةِ ﴿۴﴾ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاعِيَةِ ﴿۵﴾ وَأَمَّا عَادٌ
فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿۶﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَنَعًا لَيَالٍ
وَتَمَائِيَةً أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ
خَاوِيَةٍ ﴿۷﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿۸﴾ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿۹﴾ فَعَصَا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً
رَابِيَةً ﴿۱۰﴾ إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿۱۱﴾
لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ ﴿۱۲﴾

روز قیامت، حق است، روز قیامت چه هنگامی است؟

هیچ کس نمی داند که آن روز چگونه فرامی رسد. قوم ثمود و قوم عاد روز قیامت را دروغ پنداشتند، تو به آنان مهلت دادی و آنان راه کفر را پیمودند، وقتی مهلتشان به پایان رسید، همگی نابود شدند، قوم ثمود با صاعقه‌ای آسمانی از بین رفتند و قوم عاد با تندبادی سرد و بنیادکن هلاک شدند، آن تندباد هفت شبانه روز بر آنان وزید، بدن‌های آنان مانند تنه‌های پوسیده درخت خرما از این طرف به آن طرف می افتاد و دیگر از آن قوم کافر هیچ کس باقی نماند.

فرعون و دیگر اقوام پیش از او، اهل گناه بودند، منظور از اقوام قبل از فرعون، مردم شهر «ایکه» و «اصحاب رَس» می باشند.

قوم لوط علیه السلام نیز اهل گناه بودند، تو شهر قوم لوط علیه السلام را ویران کردی. تو برای هر قومی، پیامبری فرستادی، اما آنان به سخن پیامبران گوش فرادادند و تو هم آنان را به عذابی سخت، گرفتار کردی.

در زمان نوح علیه السلام آب طغیان کرد و طوفانی همه جا را فراگرفت، تو نوح علیه السلام و مؤمنان را بر کشتی سوار کردی و آنان را نجات دادی، این گونه بود که تو ماجرای کشتی نوح علیه السلام را مایه پند برای انسان‌ها قرار دادی و گوشی شنوا این پند را درمی یابد و از آن درس می گیرد.

در اینجا به سرگذشت اقوام زیر اشاره شده است:

۱ - برای قوم «ثمود»، صالح علیه السلام را فرستادی، آنان از صالح علیه السلام شتری به عنوان معجزه خواستند، سپس آنان شتر را کشتند و تو همه آنان را با صاعقه‌ای

آسمانی نابود کردی.

۲- هود علیه السلام را برای قوم «عاد» فرستادی اما آنان سخن او را انکار کردند. تو هود علیه السلام و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادها کردی و همه آنان از بین رفتند.

۳- برای «اصحاب رَس» پیامبری فرستادی. «رَس» به معنای چاه می باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می پرستیدند، آنان به سخن پیامبر خود گوش نکردند و چاه عمیقی کردند و پیامبرشان را در چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد، پس از آن بود که تو آنان را هلاک کردی. (۵۱)

۴- شعیب علیه السلام را برای هدایت مردم شهر «ایکه» فرستادی، این شهر نام دیگری هم داشت، بعضی ها آن شهر را به نام «مدین» می خواندند. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب و کم فروشی می نمودند، آنان به سخنان شعیب علیه السلام گوش نکردند و عذاب آسمانی بر آنان فرود آمد و همگی نابود شدند.

۵- لوط علیه السلام را برای هدایت مردمی فرستادی که به همجنس بازی رو آورده بودند، لوط علیه السلام آنان را از عذاب تو ترساند، ولی آنها با او دشمنی کردند، سرانجام بارانی از سنگ های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

۶- موسی علیه السلام را برای هدایت فرعون فرستادی، اما او نیز نافرمانی کرد و با موسی علیه السلام دشمنی کرد، تو به فرعون مهلت دادی، اما سرانجام او و پیروانش را

در رود نیل غرق نمودی.

۷- نوح علیه السلام را برای هدایت قومش فرستادی، اما آنان نوح علیه السلام را دروغگو شمردند، نوح علیه السلام سال‌های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده‌ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.
همه اینان، پیامبران تو را دروغگو شمردند و به سخنان آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

آیه ۱۲ را یک بار دیگر می‌خوانم: «ماجرای کشتی نوح علیه السلام را مایهٔ پند برای انسان‌ها قرار دادم و گوش شنوا این پند را درمی‌یابد و از آن درس می‌گیرد». هر مؤمنی که به قرآن ایمان دارد، از این سخنان، پند می‌گیرد، همه مؤمنان از قرآن درس فرا می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند، اما بهترین مؤمنان چه کسی است؟ چه کسی به قرآن و پندها و سخنان آن بیش از همه عمل نمود؟
برای رسیدن به پاسخ این سوال، تحقیق می‌کنم و به سخن پیامبر می‌رسم.
پیامبر علی علیه السلام را به عنوان «گوش شنوا» یاد می‌کند، همان «گوش شنوا» که در آیه ۱۲ این سوره از آن سخن به میان آمده است.
آری، علی علیه السلام اولین کسی بود که مسلمان شد و به قرآن ایمان آورد، هیچ کس مانند او به پندهای قرآن گوش نداد و هیچ کس همانند او به قرآن عمل نکرد.
هر کس می‌خواهد بداند قرآن چه نتیجه‌ای بر روی انسان‌ها دارد، علی علیه السلام را نگاه کند، سراسر زندگی علی علیه السلام، تجسم قرآن است. (۵۲)

حاقّه: آیه ۱۶ - ۱۳

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ
 وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَخُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً
 وَاحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ
 يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾

وقتی که برای اولین بار، اسرافیل در صور (شیپور) می دمدم، زمین و کوه‌ها از جا کنده می شوند و یک باره در هم کوبیده و از هم متلاشی می شوند، آن وقت است که قیامت برپا می شود.
 در آن روز، آسمان هم متلاشی می شود و از هم می پاشد.

اسرافیل دو بار در صور خود می دمدم، در صور اول، که نزدیک برپایی قیامت است همه می میرند و جهان نابود می شود، کوه‌ها متلاشی می شوند، خورشید خاموش می شود و... خود اسرافیل هم می میرد، هیچ موجود زنده‌ای باقی نمی ماند.

مدّتی می گذرد، وقتی که خدا بخواهد قیامت را برپا کند، اسرافیل را زنده می کند و او در صور خود می دمدم. این صور دوم است.
 اینجاست که قیامت برپا می شود، همه (انسان‌ها، فرشتگان، جن‌ها) زنده می شوند. انسان‌ها از قبرهای خود خارج می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند.

حَاقَّة: آیه ۱۷

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَخْتَلُ عَرْشَ رَبِّكَ

فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴿۱۷﴾

«در آن روز، فرشتگان منتظر فرمان خدا می‌شوند و عرش خدا را هشت فرشته بر دوش می‌گیرند».

در اینجا سخن از صور دوم است، وقتی که جهان آخرت برپا می‌شود. در آن روز، عرش خدا را هشت فرشته بر دوش می‌گیرند.

در این جمله فکر می‌کنم.

منظور از «عرش» در اینجا «مجموعه جهان آخرت» است. روز قیامت که فرا می‌رسد، دنیا نابود می‌شود و جهان دیگری آفریده می‌شود، جهانی که برتر و کامل‌تر از این دنیا می‌باشد.

خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تخت پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

منظور از «عرش» در این آیه همه جهان آخرت می‌باشد.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می‌دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است.

خدا از جهان آخرت خبر دارد، هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

معنای واژه «عرش» را فهمیدم، اکنون وقت آن است که بدانم فرشتگان چگونه عرش را حمل می‌کنند.

روزی خبری را در یکی از سایتهای خبری خواندم، عنوان خبر، این بود: «بار سنگین مالیات بر دوش مردم فرانسه».

این خبر حکایت می‌کرد که دولت فرانسه می‌خواهد برای جبران کسری بودجه خود، مالیات‌ها را افزایش دهد و مردم هم با این کار مخالف هستند و دست به اعتراض زده‌اند.

وقتی به عکس‌های تظاهرات نگاه کردم، هیچ کس را ندیدم که بار مالیات را بر دوش گرفته باشد!

کسی مالیات را که بر دوش نمی‌گیرد، مالیات را از حقوق مردم کم می‌کنند. این سخن کنایه است. وقتی می‌گوییم: «مردم بار مالیات را بر دوش گرفته‌اند». یعنی دولت از آنان خواسته است که مالیات بدهند.

این معنا در زبان فارسی بسیار روشن است و نیاز به توضیح ندارد. اکنون وقت آن است که آیه را معنا کنم: قرآن به زبان عربی است، در این آیه چنین گفته شده است: «فرشتگان، عرش خدا را حمل می‌کنند».

این معنی کنایه‌ای است!

لازم نیست خدا تختی داشته باشد و فرشتگان این تخت را بر دوش بگیرند. معنای آیه این است: «در آن روز، خدا فرشتگان را موظف خواهد کرد تا جهان آخرت را اداره کنند، آنان کارِ اداره آن جهان را بر دوش خواهند

گرفت».

فرشتگان، مأموران خدا هستند، خدا در روز قیامت به آنان مأموریت‌های مختلفی می‌دهد، بعضی از فرشتگان، مؤمنان را به بهشت می‌برند و در بهشت همراه آنان می‌باشند، بعضی دیگر مأمور عذاب کافران هستند، آری، فرشتگان جهان آخرت را با دقت و نظم اداره می‌کنند و هرگز نافرمانی خدا را نمی‌کنند. (۵۳)

حاقه: آیه ۳۷ - ۱۸

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ
 خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ
 أَقْرَبُ مِنِّي كِتَابِيهِ ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ
 رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾ كُلُوا
 وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿٢٤﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ
 كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ ﴿٢٥﴾ وَلَمْ أَذْرَ مَا
 حِسَابِيهِ ﴿٢٦﴾ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿٢٧﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي
 مَالِيهِ ﴿٢٨﴾ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ﴿٢٩﴾ خُدُوهُ فَعُلُوهُ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ
 الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿٣١﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
 فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَحْضُرُ
 عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿٣٤﴾ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾ وَلَا
 طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿٣٦﴾ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

در آن روز، همهٔ بندگان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و هیچ چیز از اعمال آنان مخفی نخواهد ماند، مردم دو دسته می شوند:

✽ گروه خوش بختان

آنان کسانی هستند که پروندهٔ اعمالشان به دست راستشان داده می شود. هر کدام از آنان با سربلندی و افتخار به دیگران می گویند: «بیایید پروندهٔ اعمال مرا بخوانید. وقتی در دنیا بودم، ایمان آوردم و عمل نیک انجام دادم، زیرا یقین داشتم قیامتی در کار است و به حساب اعمالم رسیدگی خواهد شد».

فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند، آنان در باغ‌های بهشت زندگی کاملاً دلپذیری خواهند داشت، باغ‌هایی که بسیار زیبا و بلندمرتبه است و میوه‌های آن در دسترس است. فرشتگان به آنان می گویند: «بخورید و بیاشامید، گوارایتان باشد. این نعمت‌ها به پاس اعمال نیک و شایسته‌ای است که در گذشته از پیش فرستاده‌اید».

✽ گروه بدبختان

آنان کسانی هستند که پروندهٔ اعمالشان به دست چپشان داده می شود. هر کدام از آنان با شرمندگی چنین می گویند: «ای کاش این پرونده را هرگز به من نمی دادند، ای کاش من از حساب اعمالم بی اطلاع می ماندم. ای کاش با مرگ همه چیز تمام می شد و حسابی در کار نبود. امروز مال و ثروتم سبب نجات من نشد، همهٔ قدرت و پُست و مقام من هم نابود شده است».

تو به فرشتگان چنین فرمان می دهی: «او را بگیرید و در غُل و زنجیر کنید و

به آتش جهنم بیفکنید، سپس او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، ببندید.»

هر ذراع، تقریباً نیم متر است، در روز قیامت کافران را با زنجیری می‌بندند که ۳۵ متر طول دارد.

به راستی چرا کافران به چنین سرنوشتی مبتلا می‌شوند؟

آنان در دنیا به یکتایی تو ایمان نیاوردند و برای تو شریک قرار دادند، در مقابل عظمت تو تواضع نکردند و هرگز فقیری را بر سفره غذای خود به رغبت فرا نخواندند، برای همین است که در آن روز، هیچ دوستی، آنان را یاری نمی‌کند و هیچ یار مهربانی ندارند و برای همیشه در جهنم گرفتار خواهند بود و غذای آنان چیزی جز چرک و خونابه جهنمیان نخواهد بود، این غذایی است که فقط گناهکاران از آن می‌خورند.

آری، تو وعده دادی که هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نخواهد بود، تو به وعده‌ات عمل می‌کنی و کافران در آتش جهنم افکنده می‌شوند و مؤمنان در امن و امان خواهند بود.

حاقه: آیه ۴۲ - ۳۸

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾ وَمَا لَنَا

تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ

قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می خواند اما کافران او را دروغگو و شاعر می پنداشتند، وقتی محمد ﷺ از حوادث روز قیامت خبر می داد، آنان با خود می گفتند که محمد ﷺ «کاهن» است.

کاهن کسی است که با شیاطین در ارتباط است و از آنان درباره حوادث آینده، سخنانی می شنود. کافران خیال می کردند که محمد ﷺ هم با شیاطین در ارتباط است.

اکنون به جهان (همه آنچه دیده می شود و همه آنچه دیده نمی شود)، سوگند یاد می کنی که این قرآن، گفتار پیامبری بزرگوار است، محمد ﷺ دروغگو نیست، تو او را به پیامبری برگزیدی و قرآن را به او نازل کردی.

درست است که قرآن، سخنی زیباست، ولی قرآن، سخن یک شاعر نیست، ولی عده کمی ایمان می آورند، قرآن، سخن یک پیشگو نیست، ولی گروه اندکی از این قرآن پند می گیرند.

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اول

چرا محمد ﷺ شاعر نیست؟

شاعران غرق در پندار شاعرانه خود هستند، آنان در بند منطق و استدلال

نیستند، شعر شاعران از هیجان‌های عاطفی آنان تراوش می‌کند، این هیجان‌ها هر زمانی، شاعر را به سویی می‌برند.

وقتی از کسی راضی و خشنود هستند، با شعر خود او را مدح می‌کنند و از او فرشته‌ای زیبا می‌سازند، اما ساعتی دیگر، اگر از همان شخص خشمگین شوند، با شعر خود، او را بدترین انسان‌ها خطاب می‌کنند. شعر شاعران، منطق ندارد و از احساس آن‌ها پیروی می‌کند.

محمد ﷺ هرگز شاعر نیست و قرآن او هم شعر نیست!

قرآن، سخنی حساب شده است و منطق دارد و بزرگ‌ترین درس‌های زندگی را به انسان می‌دهد. شاعران از خال یار خود سخن می‌گویند، محمد ﷺ از یکتاپرستی و عدالت سخن می‌گوید و از مردم می‌خواهد از زشتی‌ها دوری کنند. اندیشه‌های محمد ﷺ، ساختار و نظم دارد.

* نکته دوم

چرا محمد ﷺ کاهن نیست؟

کاهن کسی است که با شیاطین در ارتباط است و بعضی از حوادث آینده را بازگو می‌کند، کاهن هرگز شیاطین را لعنت نمی‌کند، زیرا می‌داند اگر چنین کاری کند، شیاطین دیگر نزد او نمی‌آیند.

در قرآن بارها شیطان، لعن و نفرین شده است. محمد ﷺ این قرآن را بازگو می‌کند، چگونه ممکن است که محمد ﷺ کاهن باشد در حالی که او شیاطین را لعنت می‌کند؟

حاقّه: آیه ۴۷ - ۴۳

تَنْزِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۳﴾ وَلَوْ تَقَوَّلَ
عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِلِ ﴿۴۴﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿۴۵﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿۴۶﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿۴۷﴾

محمد ﷺ برای کافران قرآن را می خواند، گروهی از آنان چنین می گفتند: «آیا واقعاً خدا این سخنان را به محمد ﷺ نازل کرده است؟ شاید او این سخنان را از پیش خودش، بافته باشد!».

در اینجا جواب آنان را می دهی و قرآن را برای همه معرفی می کنی: قرآن، کتابی است که تو آن را نازل کرده ای، تو خدای جهانیان هستی و این قرآن، سخن توست.

محمد ﷺ آنچه را که تو بر او نازل کرده ای، برای مردم بیان می کند، اگر او سخنی از خودش بافته بود و آن را به تو نسبت می داد، تو او را بادست قدرت می گرفتی و رگ قلبش را قطع می کردی و هیچ کس نمی توانست او را از خشم تو نجات دهد.

اگر محمد ﷺ سخنی را که جزء قرآن نیست به قرآن اضافه می کرد، خدا او را فوراً نابود می کرد. اکنون سؤالی به ذهن می رسد: در هر زمان، عده ای دروغگو ادعای پیامبری می کنند، پس چرا آنان فوراً نابود نمی شوند؟

وقتی دقت می‌کنم می‌فهمم که قانون خدا این است: وقتی پیامبری با معجزات آشکار به پیامبری می‌رسد، اگر دروغ بگویند، خدا او را فوراً نابود می‌کند، اما کسی که هیچ معجزه‌ای ندارد و ادعای پیامبری می‌کند، لازم نیست خدا فوراً او را نابود کند، زیرا مردم عقل دارند و می‌توانند بفهمند که او دروغ می‌گوید.

قانون خدا این است: پیامبری که معجزه دارد، مردم به او اطمینان می‌کنند، اگر او سخنی دروغ به خدا نسبت دهد، مردم نمی‌توانند این دروغ را بفهمند، اگر چنین پیامبری، دروغی به خدا نسبت دهد، فوراً نابود می‌شود تا حق برای مردم آشکار شود.

البته همه پیامبران معصوم هستند و از هرگونه خطا و گناهی به دور هستند، خدا در قرآن از این قانون خود سخن می‌گوید تا انسان‌ها به محمد ﷺ اطمینان کنند و بدانند که او هرگز چیزی از پیش خود به قرآن اضافه نکرده است.

حاقه: آیه ۵۲ - ۴۸

وَإِنَّهُ لَتَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ

مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ وَإِنَّهُ لَحَقُّ

الْبَقِيَّةِ ﴿٥١﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

این قرآن، مایه پند پرهیزکاران است، آنان به قرآن عمل می‌کنند و از گناهان دوری می‌کنند و عمل نیک انجام می‌دهند و به رستگاری می‌رسند، گروهی

هم قرآن را می شنوند و پیام آن را درک می کنند، اما آن را تکذیب می کنند. مهم این است که راه حقّ برای آنان آشکار می شود و خودشان راه کفر را برمی گزینند، تو همه کافران را می شناسی به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی. روز قیامت که فرارسد، قرآن، مایه حسرت آنان خواهد شد. کافران در آن روز می فهمند که چه نعمت بزرگی را از دست داده اند، قرآن راه سعادت را به آنان نشان داد ولی آنان قرآن را دروغ پنداشتند و از سعادت محروم شدند، آن روز است که حسرت، تمام وجود آنان را فرا می گیرد. به درستی که این قرآن، حقّ و حقیقت است و در آن هیچ شکی نیست. آری، روز قیامت، کافران به جهنّم گرفتار می شوند، این وعده توست، تو به وعده ات وفا می کنی.

اکنون از همه می خواهی تو را «تسبیح» گویند که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی.

سبحانَ الله !

تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی. تو به چیزی نیاز نداری، اگر بندگان را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی بندگان به رشد و کمال و سعادت برسند. (۵۴)

سوره معارج

آشنایی با سوره

۱ - این سوره، سوره شماره ۷۰ قرآن می‌باشد و بیشتر آیات آن، «مکّی» است، سه آیه اول آن، مدنی است.

۲ - در زبان عربی به آسمان‌ها، «معارج» می‌گویند، در آیه ۳ این نکته بیان می‌شود: «فرشتگانِ خدا، بر آسمان‌ها بالا می‌روند». به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: داستان کسی که تقاضای عذابی آسمانی نمود، روز قیامت پنجاه هزار سال طول می‌کشد، کافران هیچ پناهی در آن روز ندارند، عذاب کافران، پاداش مؤمنان، ویژگی‌های مؤمنان، زنده شدن انسان‌ها در روز قیامت.

معارج: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ
وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾ مِنَ اللَّهِ ذِي
الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

محمد ﷺ در مکه است، او بت پرستان را از عذاب روز قیامت می ترساند و برای آنان از آتش جهنم سخن می گوید. یکی از بت پرستان نزد محمد ﷺ می آید و می گوید: «ای محمد! این عذابی که تو از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی این عذاب را بر سر ما فرود آور!».

اینجاست که تو با محمد ﷺ چنین سخن می گویی: «ای محمد! تقاضاکننده ای از تو تقاضای عذاب برای خود کرد، عذابی که بر کافران نازل

می شود، هیچ کس نمی تواند آن را بر طرف گرداند، زیرا نازل شدن عذاب از سوی من است، من آن خدایی هستم که فرشتگانم، بر آسمانها بالا می روند. در روز قیامت، فرشتگان و روح به سوی عرش من بالا می روند، روز قیامت پنجاه هزار سال طول می کشد».

در آیه ۴ از «روح» سخن به میان آمده است. این روح چیست؟ یکی از نامهای جبرئیل، «روح القدس» است، آیا منظور از روح، همان جبرئیل است؟

این سؤالی است که مدتی ذهن مرا مشغول کرده بود. سخنی از امام صادق علیه السلام را خواندم. آن حضرت فرموده است: «روح، فرشته ای است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است» (۵۵).

پس معلوم می شود که منظور از روح در اینجا، جبرئیل نیست. او فرشته ای است که مقام و جایگاهش بسیار بالاتر از جبرئیل است.

نکته دیگر این که در آیه ۴ از بالا رفتن فرشتگان به سوی خدا سخن به میان آمده است، خدا که هیچ جا و مکانی ندارد، منظور از این سخن این است: «فرشتگان در روز قیامت به سوی عرش خدا، بالا می روند». منظور از عرش خدا در اینجا، بالاترین عالم جهان می باشد، عالمی که از ملکوت هم برتر است، جایی که عقل بشر نمی تواند آن را درک کند.

آیه اول را یک بار دیگر می خوانم: «ای محمد! تقاضا کننده ای از تو تقاضای

عذاب برای خود کرد».

این آیه ماجرای دیگری هم دارد که باید آن را شرح دهیم: این آیه ابتدا در مکه نازل شد، زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده بود، اما سال‌ها گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، سال دهم هجری فرارسید، یک بار دیگر جبرئیل این آیه را برای پیامبر خواند...

ماجرای سرزمین «غدیر خم»، سال دهم هجری...

من باید به سفری تاریخی بروم تا از این ماجرا باخبر شوم... من باید جواب سؤال خویش را بیابم...

چرا جبرئیل یک بار دیگر این آیه را برای پیامبر می‌خواند؟

بعضی از آیات قرآن، یک بار قبل از هجرت پیامبر به مدینه و یک بار بعد از هجرت نازل شده‌اند. (برای مثال: سوره حمد دو بار نازل شده است، آیه ۱۲ سوره هود هم این‌گونه است).

سفر تاریخی من آغاز می‌شود...

پیامبر از مدینه به مکه آمده است و اعمال حج را انجام داده است. پس از پایان مراسم حج، پیامبر به سوی مدینه می‌رود، بیش از صد هزار نفر از مسلمانان همراه او هستند.

روز هجدهم ذی‌الحجه فرا می‌رسد، آن‌ها به سرزمین «غدیر خم» می‌رسند، پیامبر به همه دستور می‌دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می‌شوند. صف‌های نماز مرتب می‌شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می‌خوانند.

بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می‌گوید و سپس علی علیه السلام را صدا می‌زند، علی علیه السلام نزد پیامبر می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد. (۵۶)

پیامبر دست علی علیه السلام را در دست می‌گیرد و با صدای بلند می‌گوید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن». (۵۷)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند. (۵۸)

بعد از آن پیامبر از مسلمانان می‌خواهد تا با علی علیه السلام بیعت کنند. مراسم بیعت سه روز طول می‌کشد.

روز بیست و یکم ماه ذی‌الحجه فرا می‌رسد. مردی سراسیمه به سوی پیامبر می‌آید. اسم او حارث فہری است، او نزد پیامبر می‌ایستد و چنین می‌گوید: «ای محمد! به ما گفתי که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم، پذیرفتیم، سپس گفתי که نماز بخوانیم و حجّ به جا آوریم، باز هم پذیرفتیم، اما اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است؟».

پیامبر نگاهی به او می‌کند و می‌گوید: «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی‌گویم».

حارث تا این سخن را می‌شنود سر خود را به سوی آسمان می‌گیرد و

می گوید: «خدایا! اگر محمّد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن!».

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند. (۵۹)
پیامبر نگاهی به او می کند و می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند.

حارث می گوید: «من از سخنی که گفته ام پشیمان نیستم و توبه نمی کنم». او در دلش می خندد و می گوید: «پس چرا عذاب نازل نشد؟ شما که خود را بر حقّ می دانستید، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!».
او تصوّر می کند که پیروز این میدان است، زیرا عذابی نازل نشد.

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است. اما عذابی نازل نمی شود. چرا؟
پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید: «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو». (۶۰)

حارث می گوید: «باشد من از پیش شما می روم». او با خوشحالی سوار بر شتر خود می شود و از پیش آنها می رود، سالم و سرحال!

عذابی نازل نمی شود، عده ای در شک و تردید هستند. بعد از مدّتی، حقیقت را می فهمند: خدا در قرآن می گوید: «ای پیامبر! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی کنم». (۶۱)

محمّد ﷺ، پیامبر مهربانی است، اینجا سرزمین غدیر است، سرزمینی مقدّس!

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند؟! وقتی حارث از این سرزمین دور شود، عذاب او فرا خواهد رسید.

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه‌اش می‌رود. او خیال می‌کند که پیروز میدان است.

ناگهان صدای پرنده‌ای کوچک به گوش می‌رسد.

این پرنده ابابیل است!

وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرندگان کوچک را فرستاد، بر منقار هر کدام از آن‌ها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آن‌ها را نابود کردند.

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد، او می‌آید و درست بالای سر حارث پرواز می‌کند.

او منقار خود را باز می‌کند و سنگ را بر سر او می‌اندازد. وقتی سنگ بر سر حارث می‌خورد سر او را می‌سوزاند و در آن فرو می‌رود و او روی زمین می‌افتد و می‌میرد. (۶۲)

ای حارث! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی، این هم عذاب خدا!!

جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و این آیات را برای او می‌خواند:

«تقاضاکننده‌ای از تو تقاضای عذاب برای خود کرد، عذابی که بر کافران نازل می‌شود و هیچ کس نمی‌تواند آن را برطرف گرداند...» (۶۳)

از این به بعد، هر وقت این آیه‌ها را می‌خوانم، این حادثه را به یاد می‌آورم. خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همهٔ مردم می‌رسد، آن‌ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا می‌کنند.

پیامبر نگاه به مردم می‌کند، می‌بیند که هلاک شدن حارث، زمینهٔ خوبی در مردم ایجاد کرده است.

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند.

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد، پیامبر دستور می‌دهد تا همهٔ مردم پای منبر جمع شوند.

او بالای منبر رو به مردم می‌گوید: «ای مردم! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز، هیچ ترس و واهمه‌ای نخواهند داشت. خداوند از آن‌ها راضی خواهد بود و آن‌ها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود.» (۶۴)

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می‌آید، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی علیه السلام است.

هر کس که به ولایت علی علیه السلام وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود.

بعد از آن پیامبر به سوی مدینه حرکت می‌کند. (۶۵)

معارض: آیه ۵

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿۵﴾

از این آیه تا آخر سوره در مکه نازل شده است، محمد ﷺ بُت پرستان را از آتش جهنم می‌ترساند و از آنان می‌خواست به یکتاپرستی روی آورند، اما آنان به او سنگ پرتاب می‌کردند و بر سرش خاکستر می‌ریختند و او را دروغگو می‌خواندند، اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی بر این سختی‌ها، صبر نیکو نماید. صبری نیکو چیست؟

هر کس بر سختی‌ها صبر کند و چهار شرط را هم مراعات کند، صبری نیکو داشته است.

کدام چهار شرط؟

۱- هرگز زبان به شکوه و اعتراض نگشاید.

۲- از لطف تو ناامید نشود.

۳- به وعده‌های تو باور داشته باشد.

۴- یقین داشته باشد که تو خیر و صلاح او را می‌خواهی.

معارض: آیه ۱۸ - ۶

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿۶﴾ وَتَرَاهُ قَرِيبًا ﴿۷﴾ يَوْمَ

تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿۸﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿۹﴾ وَلَا يَسْأَلُ

حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾ يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْرَمِ لَوْ يُفْتَدِي مِنْ عَذَابِ
 يَوْمِئِذٍ بِتَبِيهٍ ﴿١١﴾ وَصَاحِبِيهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي
 تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهَا
 لَأَطَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةٌ لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ
 وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ ﴿١٨﴾

دشمنان محمد ﷺ روز قیامت را دور می‌دیدند، ولی تو آن را نزدیک
 می‌بینی!

روز قیامت چه روزی است؟

در آن روز، آسمان مانند فلز گداخته می‌شود، کوه‌ها همانند پشم
 از هم جدا شده، خواهند شد، هیچ دوستی سراغ دوست خود را نمی‌گیرد.
 در روز قیامت هر کس، دوست خود را می‌بیند، ولی همه آن چنان گرفتار کار
 خود می‌باشند که هیچ کس به فکر نجات دوستش نمی‌افتد.

وقتی فرشتگان مجرمان را به سوی جهنم می‌برند آنان حاضرند که فرزندان،
 همسر و برادرشان را فدا کنند تا خود از آتش نجات پیدا کنند، آنان حاضرند
 که خاندانشان که در دنیا از آن‌ها حمایت می‌کردند را فدا کنند تا خود نجات
 پیدا کنند و نیز حاضرند تمام مردم روی زمین را فدا کنند تا از آتش سوزان
 جهنم رهایی یابند، اما در آن روز، هیچ راه نجاتی نیست، زیرا شعله‌های آتش
 جهنم، زبانه می‌کشد و گوشت و پوست را می‌سوزاند.

آتش جهنم هر کس را که از حق روی گرداند و با حق دشمنی کرد، به سوی

خود می خواند، آتش جهنم هر کس که مال دنیا را جمع و ذخیره کرد و حق نیازمندان را نداد، به سوی خود فرا می خواند.

معارج: آیه ۳۵ - ۱۹

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا
الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَالَّذِينَ فِي
أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ
يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ
رَاعُونَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ
عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

انسان موجودی حریص و کم طاقت است، وقتی رنج و بلایی به او می رسد، بی تاب می کند و هنگامی که خوبی به او می رسد، بخل می ورزد و به دیگران کمک نمی کند، این ویژگی بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنان چنین نیستند. مؤمنان در برابر بلاها و سختی ها صبر می کنند و اگر تو به آنان نعمتی دادی به نیازمندان کمک می کنند.

آری، تو غرایز مختلفی در وجود انسان قرار دادی، این غرایز به خودی خود، بد نیستند، بلکه اسباب کمال انسان می‌باشند، اگر این غرایز در مسیر انحرافی قرار گیرند، سبب بدبختی انسان می‌شوند.

حرص، یک غریزه است، باعث می‌شود انسان به راحتی، دست از تلاش و کوشش نکشد، این یک عطش سوزان است، اگر این عطش در راه کسب علم و معرفت به کار افتد، مایه کمال او می‌شود، خوشا به حال انسانی که تشنه علم و بی‌قرار معرفت باشد، اما اگر این حرص در راه جمع کردن دنیا به کار افتد، مایه بدبختی انسان می‌شود.

سخن از مؤمنانی بود که غرایز را در راه درست به کار می‌گیرند و به سعادت می‌رسند. من دوست دارم بدانم ویژگی این مؤمنان چیست؟
در اینجا برای مؤمنان هشت ویژگی ذکر می‌کنی:

* ویژگی اول: نماز مستحبی

آنان همواره نمازهای مستحبی می‌خوانند و تو را یاد می‌کنند. شب‌ها از خواب بیدار می‌شوند و در تاریکی شب با تو نجوا می‌کنند و نماز شب می‌خوانند. (۶۶)

* ویژگی دوم: دادن صدقه

آنان از مال و ثروت خود، صدقه می‌دهند و سهم مشخصی را برای فقیران و محرومان قرار می‌دهند، البته این صدقه، غیر از زکات است. زکات، واجب است، اما صدقه مستحب است.

* ویژگی سوم: ایمان به قیامت

آنان به روز قیامت ایمان دارند و می‌دانند که در آن روز برای حسابرسی زنده خواهند شد.

* ویژگی چهارم: بیم و امید

آنان از عذاب آن روز، بیمناک هستند و هیچ‌گاه خود را از عذاب آن روز، در امان نمی‌بینند، آنان همواره در میان بیم و امید هستند، به رحمت و مهربانی تو امید دارند و از جهنم می‌ترسند، می‌دانند که اگر تو لحظه‌ای آنان را به حال خود رها کنی، فریب شیطان را می‌خورند و از راه سعادت به دور می‌افتند.

* ویژگی پنجم: پاکدامنی

مؤمنان از هر گونه آلودگی جنسی دوری می‌کنند و هرگز دامن خود را به گناه آلوده نمی‌کنند. آمیزش جنسی مردان فقط با همسر یا کنیز جایز است، زنان هم فقط با شوهر خود می‌توانند رابطه جنسی داشته باشند. اگر کسی با مراعات قانون تو، آمیزش جنسی داشته باشد، هیچ ملامت و سرزنشی بر او نیست. کسی که از قانون تو پا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

* ویژگی ششم: امانت‌داری

مؤمنان هرگز در امانت خیانت نمی‌کنند، اگر کسی نزد آنان چیزی را به امانت گذاشت از آن به خوبی محافظت می‌کنند و هنگامی که صاحب امانت آن را درخواست کرد به او تحویل می‌دهند.

* ویژگی هفتم: گواهی دادن به حق

آنان در گواهی دادن برای حفظ حقوق مردم، ثابت و استوارند و هرگز به

دروغ به چیزی گواهی نمی دهند.

* ویژگی هشتم: مواظبت بر نماز واجب

مؤمنان نماز خود را در اول وقت می خوانند، آداب و شرایط نماز را مراعات می کنند. آنان می دانند که نماز، معراج دل انسان است، با خواندن نمازهای پنج‌گانه (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا) دل خود را از آلودگی‌های دنیا پاک می کنند و با تو به مناجات می پردازند.

این هشت ویژگی مؤمنانی بود که تو وعده دادی آنان سعادت‌مند می شوند، جالب است ویژگی اول و ویژگی آخر آن‌ها درباره نماز است: «نمازهای مستحبی، نمازهای واجب». این اهمیت ویژه نماز را می رساند، نماز انسان را از بدی‌ها و زشتی‌ها باز می دارد، نماز ستون دین است، نماز معراج مؤمن است.

این هشت ویژگی مؤمنان بود، روز قیامت که فرارسد تو به این مؤمنان پاداشی بس بزرگ می دهی و آنان را در باغ‌های بهشتی جای می دهی و فرشتگان از آنان پذیرایی می کنند و آنان را گرامی می دارند.

ویژگی پنجم مؤمنان، پاکدامنی بود، در دین اسلام بر عفت و پاکدامنی تأکید زیاد شده است و بی بندوباری جنسی و زنا به عنوان گناهان بزرگ معرفی شده است.

در اینجا لازم است چند نکته بنویسم:

۱- زنا و داشتن رابطه نامشروع با زنان، سبب گسسته شدن پیوندهای

خانوادگی می‌شود و جامعه را به تباهی می‌کشاند. در جامعه‌ای که زنا رواج دارد، میل و رغبت به ازدواج کمتر می‌شود، آمار طلاق زیاد می‌شود و روز به روز بر تعداد فرزندان نامشروع اضافه می‌شود.

سلامت جامعه به سلامتی خانواده بستگی دارد، اگر نهاد خانواده آسیب ببیند، جامعه روی سعادت را نخواهد دید. زنا، نهاد خانواده را نابود می‌کند. ۲- اگر کسی با مراعات قانون دین، آمیزش جنسی داشته باشد، هیچ ملامت و سرزنشی بر او نیست. کسی که از قانون توپا فراتر گذارد، طغیان و سرکشی کرده است.

در دین مسیحیت، ازدواج نکوهش شده است و تجرد را فضیلت بزرگی برای انسان می‌دانند، مقام‌های روحانی این دین ازدواج نمی‌کنند. آنان اعتقاد دارند رابطه جنسی اگر چه با همسر باشد، خلاف ارزش‌های انسانی است. اما در اسلام، ازدواج پیمان مقدسی است، این سخن پیامبر است: «ازدواج، سنت و شیوه من است، هر کس از سنت من دوری کند، از من نیست». در سخنان بزرگان دین آمده است که ازدواج باعث حفظ نصف دین مسلمان می‌شود. (۶۷)

وقتی مرد و زن ازدواج (دائم یا موقت) می‌کنند، می‌توانند با هم رابطه جنسی داشته باشند و این امر، هرگز در اسلام، مخالف ارزش‌های انسانی معرفی نشده است. غریزه جنسی برای بقای نسل انسان است و اگر به صورت صحیح و با حفظ حرمت‌ها ارضا شود، زمینه آرامش روحی و روانی انسان را فراهم می‌سازد.

۳- مرد مسلمان می تواند با همسر یا کنیز خود رابطه جنسی داشته باشد. منظور از «کنیز» چیست و چرا در آیه ۷ این سوره از «کنیز» سخن به میان آمده است؟

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می شود و او باید «عده» نگاه دارد، «عده» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عده این زنان یک بار حالت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عده» می تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود. به راستی فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهردار غیر مسلمان که در جنگ اسیر شده است، سه کار می توان کرد:

الف. او را به محیط کفر بازگرداند که مشخص است این کار سبب تقویت کفر می شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.
ب. در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

ج. رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عده» اگر مسلمان شد از نو ازدواج نماید و اگر هنوز در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود. اسلام راه حل آخر را برگزیده است.

معارض: آیه ۴۱ - ۳۶

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكُ
 مُهْطِعِينَ ﴿۳۶﴾ عَنِ الِیْمِیْنِ وَعَنِ الشِّمَالِ عَزِیْنِ ﴿۳۷﴾ اَیْطَمَعُ كُلُّ
 امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیْمٍ ﴿۳۸﴾ كَلَّا اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا
 یَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ فَلَا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ اِنَّا
 لَقَادِرُونَ ﴿۴۰﴾ عَلٰی اَنْ نُبَدِّلَ خَیْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ
 بِمُسْبُوْقِیْنَ ﴿۴۱﴾

محمد ﷺ کنار کعبه می نشست و برای مردم قرآن می خواند، کسانی که زمینه هدایت داشتند، دور محمد ﷺ جمع می شدند و به قرآن گوش می دادند، گاهی کافران هم به آنجا می آمدند و سخن محمد ﷺ را می شنیدند.

محمد ﷺ از وعده‌ای که تو به مؤمنان داده‌ای، سخن می گفت و این آیات را می خواند: «روز قیامت مؤمنان در بهشت زیبایی خواهند بود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، مؤمنان در آن روز به خوشی و شادمانی مشغول خواهند بود، آنان همراه با همسرانشان زیر سایه درختان بر تخت‌ها تکیه می زنند، برای آنان میوه‌های گوناگون فراهم است و هر چه بخواهند و اراده کنند، برایشان آماده می شود...» (۶۸)

کافران وقتی این سخنان را می شنیدند، به سوی محمد ﷺ می آمدند و می گفتند: «ای محمد! اگر قیامتی در کار باشد، این نعمت‌هایی که می گویی به ما می رسد زیرا خدا ما را بیش از همه دوست دارد، او در این دنیا به ما ثروت

داده است، این ثروت ما نشانه ارزش ما نزد اوست. بهشتی که تو از آن سخن می‌گویی هرگز به پیروان تو نمی‌رسد، زیرا آنان فقیر هستند و هر کس که فقیر باشد، نشانه این است که خدا بر او خشم گرفته است».

این سخن ثروتمندان مکه، سخنی باطل بود، هرگز ثروت، نشانه محبت تو نیست، همان‌گونه که فقر نشانه خشم تو نیست. ثروت و فقر فقط وسیله‌ای برای امتحان انسان‌ها می‌باشد، تو یکی را با ثروت امتحان می‌کنی، دیگری را با فقر. به گروهی ثروت می‌دهی تا ببینی آیا شکرگزار تو خواهند بود یا نه، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می‌کنی تا ببینی آیا بر سختی‌ها صبر خواهند داشت یا نه. آری، نه ثروت نشانه این است که تو ثروتمند را دوست داری و نه فقر نشانه آن است که تو فقیر را دشمن می‌داری.

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! این کافران را چه شده است که گروه گروه و شتابان از هر طرف به سوی تو می‌آیند و طمع بهشت دارند؟

آیا هر کدام از آنان انتظار دارند که وارد بهشتی گردند که پر از نعمت است؟
با کدام ایمان و با کدام عمل، چنین شایستگی را در خود می‌بینند؟
هرگز آن کافران مغرور وارد بهشت نخواهند شد.

چرا آنان این قدر مغرورند؟ حال آن که خودشان می‌دانند از چه آفریده شده‌اند؟

از نطفه‌ای ناچیز و بدبو!

ای محمّد! من آفریدگار مشرق‌ها و مغرب‌ها هستم. به نام خود سوگند یاد می‌کنم که من توانایی دارم نسل کافران را از بین ببرم و به جای آنان کسانی را خلق کنم که از آنان بهتر هستند، هیچ کس نمی‌تواند مانع کار من شود، قدرت و قوّت من از همه بیشتر است.

تو محمّد ﷺ را فرستادی تا با این کافران سخن بگوید و آنان را به ایمان فراخواند، کافران مغرور خیال می‌کنند که تو به ایمان و بندگی آنان نیاز داری! هرگز چنین نیست، تو خدای بی‌نیاز هستی، ایمان یا کفر انسان‌ها هیچ نفع یا ضرری برای تو ندارد، این انسان‌ها هستند که به تو نیاز مندند.

تو دوست داری بندگانت به کمال و رستگاری برسند، اگر محمّد ﷺ را به پیامبری برگزیدی برای این بود که می‌خواستی آنان هدایت شوند و گرنه می‌توانی آنان را از بین ببری و گروه دیگری را جایگزین آنان نمایی.

اکنون در این جمله فکر می‌کنم: «من آفریدگار مشرق‌ها و مغرب‌ها می‌باشم».

به راستی منظور از «مشرق‌ها» و «مغرب‌ها» چیست؟

خورشید هر روز از نقطه‌ای طلوع می‌کند، اگر من به نقطه طلوع خورشید نگاه کنم، می‌بینم (مثلاً در فاصله اول تابستان تا اول زمستان)، نقطه طلوع خورشید از شمال شرقی به سمت جنوب شرقی حرکت کرده است. آری، خورشید هر روز در نقطه‌ای طلوع کرده است که روز قبل در آن طلوع

نکرده است، این معنای «خدای مشرق‌ها» می‌باشد.
در غروب خورشید هم این اتفاق به همین شکل روی می‌دهد، «خدای
مغرب‌ها» هم به این معنا می‌باشد.

این مشرق‌ها و مغرب‌ها چگونه به وجود می‌آیند؟ چرا خورشید همیشه در
یک نقطه مشخص طلوع و غروب ندارد؟
وقتی من تحقیق می‌کنم، می‌فهمم که اگر خورشید همیشه در یک نقطه طلوع
و غروب می‌کرد، دیگر چهار فصل پدید نمی‌آمد و همیشه یک فصل بود، از
بهار، تابستان، پاییز و زمستان خبری نبود!
زمین به دور خورشید می‌چرخد، مدار زمین به صورت بیضی می‌باشد،
گردش زمین در این مدار بیضی، سبب به وجود آمدن چهار فصل می‌شود،
این که خورشید هر روز در چه نقطه‌ای طلوع می‌کند، بستگی به این دارد که
زمین در چه نقطه‌ای از مدار خود قرار گرفته است.

تو خدای مشرق‌ها و مغرب‌ها هستی!

تو فرمان دادی که زمین به دور خورشید بچرخد، زمین در هر ثانیه ۳۰
کیلومتر در مدار خود دور خورشید را طی می‌کند، مدار زمین به دور
خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش
ساعت طی می‌کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید
پدید می‌آید.

معارض: آیه ۴۴ - ۴۲

فَدَرَّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا

يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا

كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفُّونَ ﴿٤٣﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِّلَّةٌ

ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

کافران به آیین خود، دل خوش کرده بودند، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده بود، اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند تا سرگرم زندگی دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های خود شوند. تو به آنان فرصت می‌دهی تا آن روزی که به آنان وعده داده شده است فرارسد.

وقتی قیامت برپا شود، کافران شتابان سر از قبر برمی‌آورند، گویا که به سوی بُت‌های خود می‌دوند. در این دنیا، وقتی مثلاً روز عیدی فرا می‌رسد، همه شتابان به سوی بُت‌های خود می‌روند تا در آنجا جشن برگزار کنند، وقتی زمان برپایی قیامت فرارسد، تو به اسرافیل فرمان می‌دهی تا در صور خود بدمد، اینجاست که همهٔ مردگان زنده می‌شوند، هیچ‌کس نمی‌تواند به این ندا جواب ندهد، همه زنده می‌شوند و شتابان به پیشگاه تو حاضر می‌شوند تا به حساب آنان رسیدگی کنی.

کافران در آن روز چگونه خواهند بود؟

آنان با چشمانی خیره و ترسان در پیشگاه تو می‌ایستند و سر تا پای آنان را ذلت و خواری فرا می‌گیرد، آن روز تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان غل و

زنجیرهای آهنین بر گردن آنها بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنم ببرند. (۶۹)

آتش جهنم زبانه می کشد، کافران صدای جهنم را می شنوند، ترس و وحشت، تمام وجود آنان را فرا می گیرد، این همان روزی است که پیامبران وعده فرا رسیدن آن را به کافران می دادند. قیامت وعده توست و سرانجام فرا می رسد. (۷۰)

سوره نوح

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - نوح علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ است و ماجرای او در این سوره ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: مشکلاتی که نوح برای دعوت مردم به یکتاپرستی تحمل کرد، مناجات نوح علیه السلام با خدا، نوح علیه السلام نشانه‌های قدرت خدا و نعمت‌های خدا را برای قوم خود بیان می‌کند، قوم نوح به بُت‌پرستی ادامه می‌دهند و سرانجام نوح علیه السلام آنان را نفرین می‌کند، عذاب خدا فرا می‌رسد...

نوح: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿٣﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

تو نوح علیه السلام را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند، بیشتر آنان در جایی زندگی می کردند که اکنون کوفه قرار دارد. تو به نوح علیه السلام چنین گفتی: «ای نوح! قوم خودت را پیش از آن که عذابی دردناک به آنان برسد، هشدار بده».

نوح علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای قوم من! من پیامبر شما هستم و با بیانی

روشن شما را از عذاب خدا می ترسانم، من از شما می خواهم خدا را بپرستید و از مخالفت او بپرهیزید و از من پیروی کنید تا خدا گناهان شما را ببخشد و مرگ شما را تا زمانی مشخص به عقب اندازد و عمر شما را طولانی کند که وقتی، زمان مرگ حتمی شما برسد، دیگر هیچ تأخیری در کار نخواهد بود. اگر شما فکر کنید می فهمید با گناهانی که انجام می دهید مرگ شما زودتر از آن زمان مشخص فرا می رسد، گناهان باعث می شود عمر شما کوتاه شود».

نوح علیه السلام نهمصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بت ها باز داشت، در این مدت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند. (۷۱)
مردم، نوح علیه السلام را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که خون از صورت او جاری می شد و سه روز، بی هوش روی زمین افتاده بود. (۷۲)

نوح: آیه ۱۲ - ۵

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْنًا
وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ
لِتُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا وَشَآءُوا
وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي
أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ
كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ
بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾

نوح علیه السلام هر چه آن مردم را نصیحت می کرد، کمتر نتیجه می گرفت، سرانجام او از هدایت آنان ناامید شد و دست به دعا برداشت و با تو چنین سخن گفت: خدایا! من شب و روز، قوم خود را به راه راست دعوت کردم، اما دعوت من جز بر گریز آنان از حق نیفزود.

خدایا! هر وقت من آنان را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آنان را ببخشی، آنان انگشت در گوش نهادند و جامه بر سر کشیدند تا سخن مرا نشنوند، آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر تکبر و غرور خود افزودند.

خدایا! من آنان را آشکارا دعوت کردم و در مجالس عمومی آنان را به ایمان فرا خواندم و در خلوت و پنهان هم با آنان سخن گفتم، اما هیچ کدام از این کارهای من، اثری نکرد.

خدایا! من به آنان گفتم: «از خدای خود طلب بخشش کنید که او بسیار آمرزنده است، این کار شما باعث می شود تا خدا باران فراوان برای شما بفرستد و شما را از قحطی و خشکسالی نجات دهد. اگر شما توبه کنید خدا به شما ثروت و فرزندان زیادی می دهد و برای شما باغ های خرم و نهرها را پدید می آورد».

نوح: آیه ۲۰ - ۱۳

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۱۳﴾ وَقَدْ

خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿۱۴﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ

طَبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ
سِرَاجًا ﴿١٦﴾ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا
وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ
بَسَاطًا ﴿١٩﴾ لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾

نوح علیه السلام به آن مردم چنین گفت:

ای مردم! چرا از شکوه و عظمت خدا بیم ندارید حال آن که خدا شما را مرحله به مرحله خلق کرده است؟ شما نطفه‌ای ناچیز بودید، در رحم مادر قرار گرفتید، رشد کردید و به این دنیا آمدید، خدا به شما روزی داد و شما بزرگ شدید. پس چرا نعمت‌های او را فراموش می‌کنید؟

ای مردم! مگر نمی‌دانید که خدا چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری، آفریده است؟ مگر نمی‌بینید که در آسمان‌ها، ماه را مایه روشنایی شب و خورشید را چراغ فروزان روز، قرار داده است؟

ای مردم! خدا از زمین گیاهان گوناگون رویانده است، اوست که شما را می‌میراند و شما را به خاک برمی‌گرداند و بار دیگر در روز قیامت شما را از خاک زنده می‌کند و شما برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می‌شوید.

ای مردم! خدا زمین را فرش گسترده‌ای قرار داد تا از راه‌های وسیع و پهناور آن به سوی مقصدهای خود، رفت و آمد کنید.

نوح: آیه ۲۴ - ۲۱

قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ

يَزِدُّهُ مَالَهُ وَوْلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾ وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ﴿٢٢﴾
 وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَئُوثَ وَيَعُوقَ
 وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾

وقتی نوح علیه السلام از هدایت آن مردم ناامید شد، چنین گفت:

خدایا! این مردم به سخن من گوش نکردند، آنان از رهبرانی پیروی می‌کنند که مال و ثروت زیادی دارند و این مال و ثروت چیزی جز زیان برای آن رهبران در پی نداشته است.

خدایا! رهبران کافر دست به نیرنگی بس بزرگ زدند و مردم را به بت پرستی فرا خواندند. این رهبران به مردم گفتند: «از پرستش بت‌های خود دست برندارید، هرگز پنج بت بزرگ خود را رها نکنید. از پرستش وُد و سُوَاع و یَعُوث و یَعُوق و نَسْر دست نکشید».

خدایا! این رهبران کافر گروه زیادی را به گمراهی کشاندند، آنان هم به خود و هم به دیگران ستم کردند و سرمایه و جودی خویش را تباه کردند، من از تو می‌خواهم که آنان را به حال خود رها کنی تا در گمراهی خود غوطه‌ور شوند.

قوم نوح علیه السلام، پنج بت بزرگ داشتند که نام‌های آنان چنین بود:

۱- وُد که به شکل مرد بود.

۲- سُوَاع که به شکل زن بود.

۳- یَعُوث که به شکل شیر جنگل بود.

۴- یَعُوقُ که به شکل اسب بود.

۵- نَسْرُ که به شکل باز (پرنده شکاری) بود.

رهبران کافر مردم را به عبادت این بُت‌ها تشویق می‌کردند، منافع این رهبران در بُت‌پرستی مردم بود و برای همین با فریبی بزرگ، بُت‌پرستی را برای این مردم، حقّ جلوه می‌دادند و مانع می‌شدند مردم به نوح ﷺ ایمان بیاورند، البته خود مردم هم مقصّر بودند، زیرا اگر آنان از این رهبران پیروی نمی‌کردند، آنان نمی‌توانستند این‌گونه بُت‌پرستی را رواج دهند.

نوح: آیه ۲۸ - ۲۵

مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ
يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٢٥﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى
الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ
وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ
بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿٢٨﴾

تو دعای نوح ﷺ را مستجاب کردی و سرانجام آن مردم به خاطر کفرشان، در طوفان غرق شدند و در آتش وارد شدند.

منظور از این آتش، آتش برزخ است، آنان بعد از مرگ به دنیای برزخ وارد می‌شوند و در آنجا در آتش می‌سوزند.

آری، پس از مرگ، روح انسان‌ها وارد برزخ می‌شود، کافران در آتش می‌سوزند و مؤمنان در باغ‌هایی زیبا قرار می‌گیرند.

* * *

تو آن مردم را از رحمت خود محروم ساختی و آنان هیچ یار و یآوری نیافتند.

آری، نوح علیه السلام وقتی فهمید که مردم دیگر ایمان نمی آورند دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدا یا! هیچ یک از این کافران را بر روی زمین باقی مگذار زیرا اگر آنان را زنده بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی گناهکار و ناسپاس پدید نمی آورند».

وقتی طوفان همه جا را فراگرفت، نوح علیه السلام این گونه دعا کرد: «خدا یا! مرا و پدر و مادرم و همه مؤمنانی که به خانه من آمدند و همه مردان و زنان مؤمن را ببخش و از خطای ما چشم پوشی کن و بر عذاب کافران ستمکار بیفز!».

* * *

مناسب می بینم که در اینجا درباره کشتی نوح علیه السلام بیشتر بنویسم: نوح علیه السلام سال های سال مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، در این مدت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، تو به نوح علیه السلام وحی کردی که بیش از این گروهی که ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد، اینجا بود که نوح علیه السلام آن کافران را نفرین کرد. (۷۳)

تو به نوح علیه السلام دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن یاری کردی، کشتی نوح علیه السلام باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، پس جبرئیل را فرستادی تا به او در این امر یاری رساند. (۷۴)

به نوح علیه السلام فرمان داده بودی تا از هر حیوانی، جفتی را تهیه کند و در کشتی خود قرار دهد، زیرا طوفان همه زمین را فرا خواهد گرفت و نباید نسل آنها منقرض شود، پس کشتی او باید بزرگ باشد.

محل ساختن کشتی نزدیک مکانی بود که امروزه «مسجد کوفه» قرار دارد. هر روز صبح که آفتاب طلوع می کرد، نوح علیه السلام همراه با یارانش شروع به کار می کردند. آنان در جایی که صدها کیلومتر از دریا فاصله داشت، کشتی بزرگی ساختند.

مردم به جای این که درباره دعوت نوح علیه السلام بیشتر فکر کنند و یا احتمال بدهند وعده عذاب نزدیک است، همچنان بر کفر خود پافشاری می کردند، آن مردم به نوح علیه السلام و یارانش سنگ پرتاب می کردند و آنان را مسخره می کردند.

یکی می گفت: «حالا که کشتی می سازی، دریای آن را هم بساز»، دیگری می گفت: «چه شد که پس از پیامبری، سر از نجاری درآوردی؟». آن یکی می گفت: «نوح عقل خود را از دست داده است و یارانش هم دیوانه شده اند، در بیابان کشتی می سازند!».

نوح علیه السلام در پاسخ چنین می گفت: «اگر شما ما را مسخره می کنید، ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد».

کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده شد. (۷۵)

نوح علیه السلام در انتظار فرار سیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه‌ات، آب جوشید بدان که وعده من فرار سیده است. (خانه نوح علیه السلام در محل مسجد کوفه است و جای آن تنور امروزه در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است و در آنجا حوض آبی ساخته‌اند).

عجیب این است که زن نوح علیه السلام از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی، زن نوح علیه السلام برای پختن نان سراغ تنور رفت، دید که از تنور آب می‌جوشد. (۷۶)

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور نیست، زن نوح علیه السلام از دیدن این منظره تعجب کرد، به نوح علیه السلام خبر داد، نوح علیه السلام فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده عذاب فرار سیده است، او درپوشی را بر تنور نهاد و دور درپوش را با گل گرفت، به امر تو، آب از جوشش ایستاد.

نوح علیه السلام به یاران خود گفت: «بسم الله بگوئید و سوار کشتی شوید، حرکت کشتی و توقف آن با خداست، بدانید که خدا بخشنده و مهربان است».

سه پسر و یک دختر نوح علیه السلام همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح علیه السلام همسر خود را سوار کشتی نکرد زیرا او از کافران بود. نوح علیه السلام، پسری دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادعا می‌کرد به نوح علیه السلام ایمان آورده است، اما ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان

می خندیدند و می گفتند: این ها امروز دیگر واقعاً دیوانه شده اند!
 یاران نوح علیه السلام هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند، هشتاد نفر در مقابل
 آن همه مردم، جمعیت کمی بود. نوح علیه السلام به سراغ تنور رفت و درپوش را از
 روی آن برداشت، آب فوران کرد، او خود را به کشتی رساند و سوار شد. به
 فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی
 زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو
 وعده آن را داده بودی. کشتی نوح علیه السلام مانند کوهی محکم و استوار، در میان
 موج ها شروع به حرکت کرد.

نوح علیه السلام از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا
 می رود، گاهی می افتد و گاهی بلند می شود. کنعان به ظاهر به او ایمان آورده
 بود اما ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود.

نوح علیه السلام پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

— پسر من! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

— من به بالای کوه پناه می برم، این کوه می تواند مرا از غرق شدن نجات دهد.
 — امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی تواند تو
 را از این عذاب برهاند.

پسر نوح خیال می کرد که آن کوه می تواند او را نجات دهد، او از روی
 لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین طور که او از کوه بالا می رفت، موجی
 آمد و نوح علیه السلام دیگر او را ندید، او در آب غرق شد. ^(۷۷)

طوفان سهمگین همه زمین را فرا گرفت، آب همه قله های بلند را هم فرا

گرفت.

نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان، کشتی را به هر سو می برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح علیه السلام و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند.

به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جودی» قرار گرفت. (کوه جودی نزدیک شهر موصل در عراق قرار دارد).^(۷۸)

یک بار دیگر آیه ۲۸ را می خوانم، نوح علیه السلام چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس به خانه من آمد و مؤمن بود ببخش».

خانه نوح علیه السلام مسجد کوفه بود، اما در خانه او، همسرش و پسرش کنعان هم بودند، این دو کافر بودند، نوح علیه السلام گفت: «هر کس که به خانه ام آمد و مؤمن بود»، منظور نوح این است که برای همسر کافر و پسر کافرش دعا نکند، زیرا آنان کافر بودند و شایستگی رحمت و مهربانی خدا را نداشتند. از طرف دیگر، گاهی کافران هم به خانه نوح علیه السلام می آمدند، نوح آنان را نیز از دعای خود، خارج می کند.

من دانستم که در آیه ۲۸ از «خانه نوح علیه السلام» یاد شده است که اکنون مسجد کوفه است، نوح علیه السلام برای همه مؤمنانی که وارد خانه او شدند، دعا کرد.

ولی این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ

قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یک روز امام صادق علیه السلام این آیه را برای یکی از یاران خود خواند و گفت: «منظور از خانه نوح علیه السلام، ولایت است، هر کس به ولایت باور داشته باشد در خانه پیامبران وارد شده است.» (۷۹)

آری، دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه پیامبران!

راه امامت، استمرار راه پیامبران است، خدا انسان‌ها را بدون امام رها نکرده است، خدا دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

امروز هم مهدی علیه السلام، امام زمان و حجت خدا روی زمین است، هر کس از مهدی علیه السلام پیروی کند و ولایت او را قبول کند از دعای نوح علیه السلام بهره‌مند می‌شود. آری، هزاران سال پیش، نوح علیه السلام برای چنین کسی دعا کرده است.

نوح علیه السلام کافران را نفرین کرد و همه نابود شدند، اما سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است: در این که کافران دچار عذاب شده بودند، حرفی نیست، اما در میان آنان کودکان زیادی بودند که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند تا ایمان یا کفر را انتخاب کنند. به راستی گناه آنان چه بود؟

همین سؤال را یکی از یاران امام رضا علیه السلام از آن حضرت نمود، امام به او چنین پاسخ داد: «چهل سال قبل از آن طوفان بزرگ، خدا زنان قوم نوح علیه السلام را به نوعی بیماری مبتلا کرد که همه آنها عقیم شدند و دیگر کودکی به دنیا نیامد.» (۸۰)

در واقع هنگام طوفان، هیچ طفل و کودکی در میان آن مردم نبود، حداقل سن

آنان، چهل سال بود، آنان می توانستند راه حق را انتخاب کنند، فرصت و مهلت کافی برای پذیرش حق داشتند، اما راه شیطان را برگزیدند و به سزای اعمالشان رسیدند. (۸۱)

محمد ﷺ در شهر مکه بود، تو این سوره را بر او نازل کردی و از سختی هایی که نوح ﷺ برای هدایت مردم تحمل کرد، سخن گفتی. تو می دانستی که بُت پرستان مکه، محمد ﷺ را بسیار اذیت و آزار می کنند، به او سنگ پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند، تو به محمد ﷺ درس صبر و استقامت دادی و این گونه از او خواستی تا در سختی ها صبور و شکیبیا باشد، همان گونه که نوح ﷺ سال های سال بر همه سختی ها صبر کرد. (۸۲)

سوره جنّ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در این سوره این مطلب بیان شده است: گروهی از جنّ‌ها، قرآن را می‌شنوند و به آن ایمان می‌آورند و دوستان خود را به ایمان فرا می‌خوانند، به همین دلیل این سوره را سوره «جِنّ» می‌نامند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سخنان جنیان با یکدیگر وقتی قرآن را می‌شنوند، جنّ‌ها به گروه مؤمن و گروه کافر تقسیم می‌شوند، دعوت انسان‌ها به پایداری در راه حقّ، مشکلاتی که پیامبر در راه دعوت مردم به یکتاپرستی تحمل کرد...

جِن: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلْ اُوْحِیَ اِلَیَّ اَنْهُ اسْتَمَعَ
نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْاٰنًا عَجَبًا ﴿۱﴾ یَهْدِیْ اِلَی الرُّشْدِ
فَاَمَّا بِهٖ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا ﴿۲﴾ وَاِنَّهُ تَعَالٰی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ
صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا ﴿۳﴾ وَاِنَّهُ كَانَ یَقُوْلُ سَفِیْهُنَا عَلٰی اللّٰهِ
شَطَطًا ﴿۴﴾ وَاِنَّا ظَنَنَّا اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اللّٰهِ
كَذِبًا ﴿۵﴾

محمد ﷺ اهل مكه بود، مردم مكه او را به خوبی می شناختند و سالها با او
زندگی کرده بودند و همواره او را «محمد امین» می خواندند و به درستی
او باور داشتند، اما وقتی تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، گروهی از مردم
مكه با او دشمن شدند و او را دیوانه، جادوگر و دروغگو خواندند. محمد ﷺ

آنان را به رستگاری فرا می خواند و از بُت پرستی نهی می کرد، آنان اسیر جهل و خرافات شده بودند و نمی خواستند دست از پرستش بُت ها بردارند. اکنون می خواهی ماجرای ایمان آوردن گروهی از جن ها را شرح دهی، هدف تو از بیان این ماجرا چیست؟

گروهی از جن ها که اصلاً محمد ﷺ را نمی شناختند، وقتی آیات قرآن را شنیدند به حق بودن آن پی بردند و به آن ایمان آوردند، اهل مکه که سال های سال با محمد ﷺ زندگی کرده بودند، چرا به او ایمان نمی آوردند؟ چرا خود را از سعادت و رستگاری محروم می کردند.

بازار عُکَّاط !

مهم ترین اتفاق اقتصادی و فرهنگی در آن روزگار !
مردم آن روزگار در اوّل ماه ذی القعدة به سرزمینی به نام «عُکَّاط» می رفتند و بیست شب در آنجا می ماندند و بزرگ ترین بازار را تشکیل می دادند، بازرگانان و خریداران از همه جا به آنجا می آمدند. از مکه تا سرزمین «عُکَّاط» سه روز راه بود، «عُکَّاط» بین مکه و طائف واقع شده بود. شاعران بزرگ عرب نیز در آنجا حاضر می شدند و شعرهای زیبای خود را می خواندند.

محمد ﷺ تصمیم گرفت تا به «عُکَّاط» برود و در آنجا مردم را به یکتاپرستی دعوت کند، او از مکه حرکت کرد و سه روز در راه بود، وقتی به آنجا رسید با مردم سخن گفت، اما هیچ کس سخنش را نپذیرفت و حتی یک نفر هم مسلمان نشد، آن مردم سرگرم دنیا و زیبایی های آن شده بودند، کسی که شیفته

دنیاست، سخن حقّ در او اثر نمی‌کند، آن مردم به دنبال ثروت و کنیزهای زیبایی که در آنجا به فروش می‌رفتند، بودند.

محمد ﷺ به آنجا رفت تا حجّت را بر آنان تمام کند، در روز قیامت آنان نمی‌توانند بگویند: «کسی سخن حقّ را برای ما بیان نکرد»، محمد ﷺ وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد، تو از او خواسته بودی که به انجام وظیفه خود فکر کند نه به نتیجه کار. درست است که هیچ کس سخنش را نپذیرفت، اما او وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد.

بازار عکاظ جمع شد و همه به شهرها و قبیله‌های خود بازگشتند، محمد ﷺ هم به سوی مکه حرکت کرد، شب فرارسید، محمد ﷺ خسته راه بود، او برای استراحت در وسط بیابان منزل کرد.

پاسی از شب گذشت، محمد ﷺ از خواب بیدار شد، او تنها در این بیابان به نماز ایستاد و سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

گروهی از جنّ‌ها از آنجا می‌گذشتند، آنان صدایی را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «گوش کنید». همه با دقت به قرآن گوش فرا دادند، پس از آن نزد محمد ﷺ آمدند و او با آنان سخن گفت و آنان مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند.

آنان که جنّ بودند که نزد قوم خود رفتند و آنان را هم نزد پیامبر آوردند، پیامبر آنان را نیز به اسلام دعوت کرد و همه مسلمان شدند. (۸۳)

در دو جای قرآن از این ماجرا سخن به میان آمده است: سوره احقاف (آیات

۲۹ تا ۳۲) و سوره جنّ.

اکنون وقت آن است تا این آیات سوره جنّ را بخوانم:

تو از محمد ﷺ می خواهی تا به انسان ها بگوید که از طرف خدا به او وحی شده است که گروهی از جنّ ها به سخنان او گوش داده اند و به آن ایمان آورده اند. آنان اولین گروه مسلمان از جنّ ها بودند و به قرآن ایمان آوردند. آنان نزد بقیّه جنّ ها رفتند.

جنّ های مسلمان با قوم خود شروع به سخن نمودند و آنان را به اسلام و قرآن دعوت کردند. این سخن جنّ های مسلمان با دیگر جنّ ها می باشد: ای جنّ ها! ما کلام آسمانی شگفت انگیزی شنیده ایم که همه را به راه راست هدایت می کند، وقتی ما آن کلام را شنیدیم به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک خدا قرار نمی دهیم.

ای جنّ ها! ما ایمان آورده ایم که خدای ما، بلند مرتبه است، او هرگز همسر و فرزندی ندارد. ما اعتراف می کنیم که جاهلان سخنانی ناروا درباره خدا گفته بودند و ما را گمراه کرده بودند. آنان به ما می گفتند: «خدا همسر و فرزند دارد»، اکنون که قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که این سخنان، باطل بوده است و خدا هرگز همسر و فرزند و شریکی ندارد.

ای جنّ ها! ما خوش باور بودیم و تصوّر نمی کردیم که کسی از جنّ ها یا انسان ها به خدا سخن دروغ نسبت دهد، جاهلان به ما می گفتند: «خدا فرمان داده است که فرزندان او را بپرستید»، ما از روی خوش خیالی این سخنان را

باور کردیم، اکنون وقتی قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که آنان سخن دروغ به خدا نسبت داده بودند و ما را گمراه کرده بودند.

جنّ: آیه ۷ - ۶

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ
الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ
أَحَدًا ﴿٧﴾

در اینجا می‌خواهی به دو نکته اشاره کنی و پس از آن، بار دیگر سخنان جنّ‌هایی را که مسلمان شده بودند را ذکر می‌کنی.

* نکته اول

در زمان جاهلیت رسم بود که وقتی مردم به مسافرت می‌رفتند و شب‌هنگام به سرزمینی می‌رسیدند چنین می‌گفتند: «ما به بزرگ این سرزمین از شرّ نادانان قومش پناه می‌بریم». منظور آنان از این سخن، جنّ‌ها بودند و بر این باور بودند که وقتی این سخن را می‌گویند، بزرگ و رئیس جنّ‌ها آنان را از شرّ دیگر جنّ‌ها حفظ می‌کند.

در اینجا به این باور بُت‌پرستان اشاره می‌کنی: «مردانی از انسان‌ها به مردانی از جنّ‌ها پناه می‌برند و جنّ‌ها باعث گمراهی انسان‌ها می‌شوند و بر گمراهی آن‌ها می‌افزایند».

آری، شیطان از جنّ‌ها می‌باشد، همان شیطانی که نامش «ابلیس» است و وقتی خدا به او فرمان داد بر آدم ﷺ سجده کند، او نافرمانی کرد و از درگاه خدا

رانده شد. شیطان با گروهی از پیروان خود تلاش می‌کند تا انسان‌ها را از راه هدایت دور کند و آنان را فریب دهد.

* نکته دوم

بُت پرستان بر این باور بودند که وقتی از دنیا می‌روند به مشتی خاک و استخوان تبدیل می‌شوند و دیگر زنده نمی‌شوند، جن‌ها هم چنین باوری داشتند، در اینجا با بُت پرستان چنین سخن می‌گویی: «ای بُت پرستان! همان‌گونه که شما به روز قیامت باور ندارید، جن‌ها هم به روز قیامت باور نداشتند و گمان می‌کردند که بعد از مرگ، هرگز زنده نخواهند شد».

این دو نکته را بیان کردی و دو باور بُت پرستان مگه را آشکار ساختی، بُت پرستان به جای این که به تو پناه ببرند و از تو کمک بخواهند به رئیس جن‌ها پناه می‌بردند، همچنین آنان مرگ را پایان همه چیز می‌دانستند، اما گروهی از جن‌ها وقتی آیات زیبای قرآن را شنیدند به قیامت ایمان آوردند.

جن: آیه ۱۵ - ۸

وَإِنَّا لَمُسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَثًا حَرَسًا
 شَدِيدًا وَشُهَبًا ﴿٨﴾ وَإِنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ
 الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ﴿٩﴾ وَإِنَّا لَا نَذَرِي أَشْرًا أُرِيدَ بِمَنْ فِي
 الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾ وَإِنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا
 دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدْدًا ﴿١١﴾ وَإِنَّا ظَنَنَّ أَن لَنْ نُعِجِرَ اللَّهَ فِي
 الْأَرْضِ وَلَنْ نُعِجِرَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾ وَإِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى أَمْنَا بِهِ فَمَنْ
 يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾ وَإِنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ

وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾ وَأَمَّا

الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

سخن از جنّ‌هایی بود که وقتی قرآن را شنیدند به آن ایمان آوردند و مسلمان شدند و نزد قوم خود رفتند و آنان را به اسلام دعوت کردند. اکنون ادامه سخن آنان را ذکر می‌کنی، آنان به قوم خود چنین گفتند:

ای جنّ‌ها! این بار که آسمان را جستجو کردیم، آنجا را پر از محافظان نیرومند و شهاب‌ها یافتیم، قبل از این، هر وقت می‌خواستیم در گوشه و کنار آسمان در کمین می‌نشستیم و حوادث آینده را از فرشتگان می‌شنیدیم، امّا اکنون هر کس بخواهد چیزی از فرشتگان بشنود، شهاب‌ها را در کمین خود می‌یابد. ما نمی‌دانیم که آیا خدا قصد عذاب اهل زمین را دارد یا می‌خواهد آنان را هدایت کند.

ای جنّ‌ها! در میان ما، گروهی نیکوکار بوده‌اند و گروهی هم بر خلاف آنان بوده‌اند، همیشه این اختلاف بین ما بوده است. ما از شما می‌خواهیم که راه نیکی را انتخاب کنید و به این قرآن ایمان آورید، ما چنین فهمیدیم که هرگز نمی‌توان بر قدرت خدا غلبه پیدا کرد و نمی‌توانیم از قدرت او فرار کنیم، اگر راه کفر را برگزینیم، روز قیامت به عذابی سخت گرفتار خواهیم شد و هیچ راه فراری برای ما نخواهد بود.

ای جنّ‌ها! بدانید ما هنگامی که قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، اگر شما را به اسلام فرا می‌خوانیم، خودمان به آن ایمان آورده‌ایم، آیا می‌دانید نتیجه

ایمان چیست؟ هر کس ایمان آورد از کمی پاداش و از ظلم نمی ترسد، خدا به او پاداشی بس بزرگ خواهد داد.

ما قرآن را شنیدیم، فهمیدیم که خدا به ما اختیار داده است، او راه هدایت را به ما نشان می دهد و ما باید راه خود را انتخاب کنیم، وقتی او به ما اختیار داده است، طبیعی است که عده ای مسلمان می شوند و عده ای هم راه کفر را برمی گزینند. خدا ما را مجبور به ایمان نمی کند. هر کس دین اسلام را برگزیند به راه راست هدایت شده است، اما کسی که راه کفر را برگزیند به خود ستم کرده است و سرمایه های وجودی خویش را تباه کرده است، آنان در روز قیامت، هیزم های جهنم خواهند بود که آتش جهنم با آنان، افروخته خواهد شد و این عذابی دردناک است.

در آیه ۸ چنین می خوانم که جن های مسلمان به دیگر جن ها گفتند: «این بار که آسمان را جستجو کردیم، آنجا را پر از محافظان نیرومند و شهاب ها یافتیم...».

به راستی منظور از این سخنان چیست؟

باید بررسی کنم...

بعضی از جن ها از حوادث آینده باخبر بودند، آنان به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جن ها به دنیای آنان می رفتند و مخفیانه، سخنان آنان را می شنیدند.

رفت و آمد جنّ‌ها به آسمان آزاد بود، اما وقتی محمّد ﷺ به دنیا آمد، خدا رفت و آمد آن‌ها را به آسمان‌ها ممنوع کرد، خدا اراده کرد تا دیگر آنان آزادانه به ملکوت آسمان‌ها وارد نشوند. منظور از ملکوت، عالم بالا می‌باشد، دنیایی که از این دنیای مادی برتر و بالاتر است.

خدا به فرشتگان دستور داد که اگر یکی از جنّ‌ها، مخفیانه وارد دنیای آن‌ها شد، آن جنّ را با نوری عجیب دور کنند.

منظور از «شهاب» در اینجا، نوری است که همچون آتش است و جنّ‌ها تاب تحمل آن را ندارند، فرشتگان با آن نور، جنّ‌ها را از دنیای خود دور می‌کنند.

بعضی از انسان‌ها به کار پیش‌گویی مشغول بودند و حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کردند، به آنان «کاهن» می‌گفتند. آنان با جنّ‌ها ارتباط می‌گرفتند و از آن‌ها درباره آینده سؤالاتی می‌کردند. پیش از تولد پیامبر، جنّ‌ها به آسمان می‌رفتند و خبرهایی را برای کاهنان می‌آوردند، کاهنان هم با پیش‌بینی حوادث، انسان‌ها را به سوی خود جذب می‌کردند و این زمینه بعضی از فسادها می‌شد، مردم خیال می‌کردند که این کاهنان که از آینده خبر می‌دهند، انسان‌های مقدّسی هستند!

وقتی خدا رفت و آمد جنّ‌ها را به آسمان ممنوع کرد، جنّ‌ها نمی‌دانستند چه اتّفاقی افتاده است.

جنّ‌ها نمی‌دانستند که این نشانه نزول عذاب برای انسان‌ها می‌باشد یا مقدّمه هدایت آنان؟

آری، دورانِ کهنانت و فریب به پایان رسیده بود و آفتابِ نبوت طلوع کرده بود، محمد ﷺ به دنیا آمده بود تا آخرین و کامل ترین دین خدا را برای انسان‌ها به ارمغان آورد.

من دوست دارم دربارهٔ جنّ‌ها بیشتر بدانم. قرآن را بررسی می‌کنم، می‌بینم که دربارهٔ جنّ‌ها، دوازده نکته بیان شده است. وقتی من این دوازده نکته را بدانم، می‌توانم تصویری روشن از جنّ‌ها داشته باشم:

- ۱- انسان از خاک آفریده شده است و جنّ از آتش. (۸۴)
- ۲- جنّ هم می‌تواند حقّ را تشخیص دهد و قدرت درک حقایق را دارد.
- ۳- خدا به او اختیار داده است تا راه خودش را انتخاب کند.
- ۴- گروهی از آنان مؤمن و گروهی هم کافر هستند. (۸۵)
- ۵- آنان روز قیامت زنده می‌شوند و به اعمال آنان رسیدگی می‌شود، کافران آنان عذاب می‌شوند و به مؤمنان پاداشی نیکو داده می‌شود. (۸۶)
- ۶- قبل از تولّد پیامبر، جنّ‌ها می‌توانستند به آسمان‌ها بروند و خبرهایی را از فرشتگان بشنوند ولی بعد از تولّد پیامبر از این کار منع شدند. (۸۷)
- ۷- جنّ‌ها با بعضی از انسان‌ها ارتباط می‌گرفتند و سبب گمراهی انسان‌ها می‌شدند. (۸۸)
- ۸- بعضی از جنّ‌ها، قدرت فراوانی دارند، در ماجرای سلیمان ﷺ چنین می‌خوانیم: وقتی او می‌خواست تخت ملکهٔ یمن را به فلسطین بیاورد، یکی از جنّ‌ها به سلیمان ﷺ چنین گفت: «من آن تخت باشکوه را قبل از این که از

جای خود برخیزی، از یمن به فلسطین می آورم».^(۸۹)

۹- اگر خدا اجازه دهد، جنّها می توانند بعضی از کارهای انسانها را انجام دهند، آنان به اذن خدا، برای سلیمان علیه السلام ساختمانهای باشکوهی برای عبادت ساختند و از دریا برای او درّ و مروارید استخراج می کردند.

۱۰- آفرینش جنّها قبل از خلقت انسان بوده است.^(۹۰)

۱۱- ابلیس یکی از جنّها می باشد، خدا به او فرمان داد تا بر آدم علیه السلام سجده کند، او نافرمانی کرد و از درگاه خدا رانده شد. ابلیس به اسم «شیطان» معروف شده است. او پیروان زیادی در میان جنّها دارد که به آنان «شیاطین» گفته می شود.

۱۲- مقام انسان بالاتر و برتر از همه موجودات می باشد، زیرا خدا به فرشتگان و ابلیس که از جنّ بود، فرمان داد بر آدم علیه السلام سجده کنند. این دوازده نکته در قرآن درباره جنّها بیان شده است، اما مطالب دیگری که مردم برای جنّها می گویند، خرافه است و نباید به آن توجه کرد.

عده ای می گویند: «جنّها شکل های عجیب و غریب دارند»، گروهی می گویند: «جنّها موجوداتی دم دار و سم دار می باشند». برخی می گویند: «اگر یک ظرف آب داغ را روی زمین بریزیم، جنّها عصبانی می شوند و آن خانه را به آتش می کشند». این سخنان، خرافاتی است که جاهلان آن را ساخته اند.^(۹۱) مردم تصوّر می کنند که همه جنّها، موجوداتی موذی و بد می باشند. در حالی که چنین نیست، در میان جنّها، کسانی هستند که مسلمان هستند و به قرآن و پیامبر ایمان واقعی دارند و کارهای شایسته انجام می دهند.^(۹۲)

* * *

در زبان عربی، سه حرف «ج ن ن» به معنای «پوشیده شده» می باشد، عرب ها به بیچه ای که در شکم مادر است، «جنین» می گویند، چون نمی توان او را دید. به باغ هایی که درختان بلندی دارد، «جنت» می گویند، زیرا وقتی کسی زیر آن درختان قرار می گیرد نمی تواند خورشید و نور آن را ببیند. آن ها به «جن» هم چنین نامی نهاده اند، زیرا جن را نمی توان با چشم دید.

همچنین در زبان عربی سه حرف «ش ط ن» به معنای خبیث یا پلید می باشد، عرب ها به هر موجودی که پلید و خبیث باشد، «شیطان» می گویند. ابلیس یکی از جن ها بود، وقتی خدا به فرشتگان دستور داد که بر آدم سجده کنند، ابلیس سرپیچی کرد.

به راستی ابلیس در میان فرشتگان چه می کرد؟

او یک جن بود که بعد از هلاک جن ها در زمین، به آسمان ها آورده شده بود، او سالیان سال عبادت خدا را می کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود شد و از درگاه خدا رانده شد و پلید و خبیث شد.

از قدیم گفته اند: «هر گردی که گرد و نیست !!».

هر جنی، شیطان و پلید نیست، بعضی از جن های مسلمان و نیکوکارند، بعضی از جن ها پلید و شیطان هستند.

از طرف دیگر، هر شیطانی، جن نیست! شیطان به معنای «پلید و خبیث» است، ممکن است چیزی پلید باشد (شیطان باشد)، اما از جن نباشد.

پس شیطان دو معنا می تواند داشته باشد:

معنای اوّل: ابلیس که از جنّ‌ها بود و به آدم ﷺ سجده نکرد و از درگاه خدا دور شد و پلید و پست شد.

معنای دوم: موجودی که پلید است، اما از جنّ نیست، این نکته مهمّی است که باید به آن دقت شود تا سخن علی ﷺ معنای روشنی پیدا کند. علی ﷺ فرمود: «وقتی می‌خواهید آب بنوشید، از قسمت شکسته ظرف و از قسمت دستگیره ظرف، آب ننوشید، زیرا شیطان روی دستگیره و قسمت شکسته ظرف می‌نشیند». منظور از واژه «شیطان» در اینجا «میکروب» می‌باشد که موجودی پلید است و باعث بیماری‌هایی می‌شود و معمولاً دستگیره ظرف و قسمت شکسته آن، محلی برای تجمع انواع میکروب‌ها می‌باشد.

این سوره از دو قسمت تشکیل شده است، در قسمت اوّل از جنّ‌ها سخن به میان آمد و این بحث به پایان رسید.

در قسمت دوم از توحید و معاد سخن به میان می‌آید.

جنّ: آیه ۱۷ - ۱۶

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً

عَدَقًا ﴿١٦﴾ لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا

صَعَدًا ﴿١٧﴾

اگر مردم در راه ایمان پایداری و استقامت نشان دهند، تو آنان را با باران فراوان و چشمه‌سارها از نعمت آب و محصولات بهره‌مند می‌کنی و برکت

خویش را بر آنان نازل می‌کنی و این‌گونه آنان را امتحان می‌کنی تا برای همه آشکار شود چه کسی شکرگزار است و چه کسی کفران نعمت می‌کند. تو قرآن را برای هدایت انسان‌ها فرستادی و هر کس از عمل به این کتاب پندآموز تو، سرپیچی کند، تو او را به عذابی سخت گرفتار می‌سازی.

یک بار دیگر آیه ۱۷ را می‌خوانم: «اگر مردم در راه ایمان پایداری و استقامت نشان دهند، خدا آنان را با نعمت باران فراوان و چشمه‌سارها بهره‌مند می‌سازد».

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یک روز، امام باقر علیه السلام این آیه را خواند و سپس فرمود: «اگر مردم بر ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او، پایدار می‌مانند، خدا قلب‌های آنان را از ایمان واقعی سیراب می‌ساخت» (۹۳).

مسلمان واقعی کسی است که تسلیم تو و پیامبر توست، تو از پیامبرت خواستی تا علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند، پیروی از مکتب علی علیه السلام و فرزندان پاک او نشانه مسلمانان حقیقی است. (۹۴)

هر کس امام‌زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت می‌میرد، امروز من اگر بخواهم مسلمان بمیرم، باید امام‌زمان خود را بشناسم و تسلیم او باشم، با پذیرش ولایت او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم. (۹۵)

حضرت مهدی علیه السلام، امام‌زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن

خود می‌کنم. (۹۶)

جنّ: آیه ۱۸

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾

وقتی کسی به سجده می‌رود، هفت عضو او به زمین می‌رسد، پیشانی، دو کف دست، دو زانو، انگشتان پا. سجده نشانه خضوع و فروتنی انسان است، بُت پرستان مکه در مقابل بُت‌ها به سجده می‌افتادند، اکنون به آنان می‌گوییم که این هفت عضو انسان را تو آفریدی، این‌ها از آنِ توست، آنان فقط باید در برابر تو سجده کنند، انسان نباید در مقابل بُت یا شخص دیگری به سجده افتد، سجده فقط مخصوص توست. (۹۷)

جنّ: آیه ۲۳ - ۱۹

أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ
عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿۱۹﴾ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿۲۰﴾ قُلْ
إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۲۱﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ
أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۲۲﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿۲۳﴾

محمد ﷺ بنده برگزیده تو بود، تو به او فرمان دادی تا مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، او حرکت خویش را آغاز نمود و همه اندیشه‌ها و ارزش‌های شرک‌آلود را باطل اعلام کرد و با خرافات مبارزه کرد.

ولی بُت پرستان به صورت گروه‌هایی به هم فشرده درآمدند تا مانع محمد ﷺ شوند و او را از رسیدن به هدفش باز دارند. آن بُت پرستان محمد ﷺ را دروغگو و جادوگر خواندند و با او دشمنی‌های زیادی نمودند.

آنان پیروان محمد ﷺ را شکنجه‌های سختی نمودند و به محمد ﷺ سنگ پرتاب کردند و بر سرش خاکستر ریختند، با این همه محمد ﷺ برای هدایت آنان تلاش می‌کرد. آنان به محمد ﷺ گفتند: «دست از کار خود بردار! ما به تو ثروت زیادی می‌دهیم و تو را به عنوان رئیس خود انتخاب می‌کنیم»، اما محمد ﷺ سخن آنان را قبول نکرد و در راهی که قدم برداشته بود، استوار ایستاد.

اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا با آنان چنین سخن بگوید:

ای مردم! من فقط پروردگار خویش را می‌پرستم و برای او هیچ شریکی قرار نمی‌دهم. من نمی‌توانم به شما سود و زیانی برسانم، این خداست که سود و زیان می‌رساند. اگر من بر خلاف فرمان او عمل نمایم، هیچ کس نمی‌تواند مرا در برابر خشم خدا پناه بدهد، من جز او پناهی ندارم.

ای مردم! وظیفه من فقط این است که پیام خدا را به شما برسانم و شما را از عذاب روز قیامت بترسانم، من وظیفه‌ای جز این ندارم، خدا مرا امر نکرده است که شما را به ایمان آوردن مجبور کنم، شما خودتان باید راه خود را انتخاب کنید. بدانید هر کس از فرمان خدا و پیامبر او سرپیچی کند، در روز قیامت در آتش جهنم جاودانه خواهد سوخت.

جن: آیه ۲۴

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ
نَاصِرًا وَأَقْلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾

بُت پرستان مکه قدرت زیادی داشتند و به تعداد زیاد بُت پرستان دل، خوش داشتند و با همین قدرت خود با محمد ﷺ و پیروان او دشمنی می کردند، اما آیا این قدرت برای همیشه برای آنان خواهد ماند؟

آنان بر این دشمنی های خود ادامه می دهند، اما سرانجام عذاب سهمگینی در انتظارشان است، روز قیامت برای آنان، روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند. وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود. (۹۸)

این وعده توست، بُت پرستان در آن روز خواهند دانست که چه کسی یاورانش ناتوان تر است و چه کسی شمار یارانش، کمتر است!

جن: آیه ۲۸ - ۲۵

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ
رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا
مَنْ أَرَادَ مِنْ رُسُولِهِ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ

رَصَدًا ﴿۲۷﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ
وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿۲۸﴾

محمد ﷺ بت پرستان را از عذاب روز قیامت ترساند، آنان به محمد ﷺ گفتند: «روز قیامت چه زمان فرا می رسد؟ این عذابی که تو می گویی، چه زمانی خواهد بود؟».

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا این گونه پاسخ آنان را بدهد: ای مردم! من نمی دانم روز قیامت کی خواهد بود، من نمی دانم وعده عذاب شما نزدیک است یا دور. علم به روز قیامت، علم غیب است، خدا هیچ کس را از علم غیب خویش آگاه نمی سازد، البته خدا این علم را برای پیامبرانی که آنان را شایسته بداند، آشکار می کند و از طریق وحی به آنان خبر می دهد. ای مردم! خدا وحی را به پیامبران فرو می فرستد و بعد از آن، فرشتگانی را پیش رو و پشت سر پیامبران به نگهبانی می گمارد. خدا با این کار خود می خواهد معلوم و آشکار سازد که پیامبرانش، پیام های او را به مردم رسانده اند. خدا از توانایی و دانایی پیامبرانش آگاهی کامل دارد. خدا به شماره هر چیزی که در جهان است، به خوبی آگاه است.

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. تو در آیه ۱۸۸ سوره «اعراف» به پیامبرت دستور می دهی تا به همه اعلام کند که او به خودی خود، علم غیب نمی داند، اما در اینجا به این نکته اشاره می کنی که به هر کدام

از پیامبرانت که بخواهی علم غیب می دهی.

من باید در این دو سخن تو فکر کنم، یک جا می گویی که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می گویی که به پیامبران، علم غیب می دهی. منظور تو از این سخنان چیست؟

تو به پیامبر چیزهایی را آموختی که از غیب است، این علم را تو به او داده‌ای، اگر تو چیزی از غیب به او نیاموزی، او غیب نمی داند.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر تو به او این دانش را ندهی، او از اسرار جهان چیزی نمی داند، اما وقتی تو به او این دانش را می دهی، او از برخی اسرار نهان جهان آگاهی پیدا می کند.

هدف تو این است که مبادا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلو و زیاده روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده‌ای از بندگان توست، تو او را آفریده‌ای و البته به او مقامی بس بزرگ داده‌ای و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته‌ای. او هرچه دارد از تو دارد، اگر لحظه‌ای تو لطف و عنایت خود را از او برداری، او هیچ علم و دانشی نخواهد داشت. (۹۹)

سوره مُزَمِّل

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مُزْمَل» به معنای کسی است که جامه خواب به خود پیچیده است، یک روز که پیامبر خواب بود، جبرئیل نزد او آمد و او را چنین صدا زد: «ای کسی که جامه خواب بر خود پیچیده‌ای، برخیز و نماز شب بخوان». به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: نماز شب، خواندن قرآن، صبر بر سختی‌ها، قیامت، اشاره‌ای به ماجرای فرعون و هلاکت او، جهاد، نماز، زکات...

مُزَّمِّلٌ: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا
الْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾
أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا
تَقِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ
فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ
تَتَّبِيلًا ﴿٨﴾

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت کرد، پس از آن، تو از او خواستی تا دعوت خود را آشکار کند و همه مردم را به صورت علنی به سوی یکتاپرستی فرا خواند. (۱۰۰)

اینجا بود که بزرگان مکه با محمد ﷺ دشمنی خود را آغاز کردند و تلاش

کردند مانع موفقیت او شوند، آنان به مردم گفتند: «به سخن محمد گوش نکنید، او دروغگو، جادوگر و دیوانه است». محمد ﷺ این سخن‌ها را شنید و اندوهناک شد و در فکر بود که برای مقابله با آنان چه کند. (۱۰۱)

شبى محمد ﷺ در خانه خود به خواب رفته بود، او بالاپوش خواب را بر روی خود انداخته بود. او می‌خواست آخر شب از خواب بیدار شود و نماز بخواند.

تو جبرئیل را فرستادی تا او را از خواب بیدار کند و این پیام تو را برای او بخواند:

ای کسی که جامه خواب به خود پیچیده‌ای! برخیز! اندکی از شب را استراحت کن و بقیه آن را به نماز و عبادت بگذران!

«نیمی از شب» یا «بیشتر از نصف شب» یا «کمتر از نصف شب» را برای شب‌زنده‌داری قرار بده و قرآن را با دقت و تأمل بخوان، زیرا به زودی من آیات سنگینی را برای تو خواهم فرستاد.

ای محمد! شب‌زنده‌داری و ترک بستر خواب اگر چه دشوار می‌نماید ولی بدان که اثر عبادت شبانه در روح و جان تو، عمیق‌تر و دوامش بیشتر است، هر کس که در دل شب قرآن بخواند، اثر آن برای او بهتر و بیشتر است. روح آدمی در دل شب، آمادگی خاصی برای نیایش، مناجات و تفکر دارد.

ای محمد! تو در روز برای هدایت مردم تلاش زیاد و طولانی داری و به فکر حل مشکلات مردم می‌باشی، پس شب را به نماز بایست و با من مناجات

کن.

ای محمّد! فقط به من دل ببند، امید تو فقط به من باشد، دست‌های خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن و با من نیایش کن! (۱۰۲)

مناسب می‌بینم در اینجا چهار نکته را بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

درست است که قرآن در این آیات با پیامبر سخن می‌گوید، امّا پیروان او هم مخاطب این آیات بودند، اسلام آمده بود تا تحوّلی بزرگ را در جامعهٔ آن روز ایجاد کند، در محیطی که همه، بُت‌ها را می‌پرستیدند، مسلمانان نیاز به توان و نیروی زیادی داشتند و شب‌زنده‌داری، این توان و نیرو را به آنان می‌داد. در سال‌های آغاز اسلام، تأکید زیادی به شب‌زنده‌داری می‌شد، امّا بعداً که اسلام رشد کرد به مسلمانان تخفیف داده شد، البتّه پیامبر تا آخر عمر خود به این دستور عمل می‌کرد.

* نکتهٔ دوم

خدا از پیامبر خواست تا «نیمی از شب» یا «بیشتر از نصف شب» یا «کمتر از نصف شب» را به شب‌زنده‌داری بپردازد. در واقع پیامبر می‌توانست یکی از این سه برنامه را داشته باشد:

- ۱- یک سوم شب را به عبادت بپردازد و دو سوم دیگر را استراحت کند.
- ۲- نیمی از شب را به عبادت بپردازد و نیم دیگر شب را استراحت کند.
- ۳- دو سوم شب را به عبادت بپردازد و یک سوم دیگر شب را استراحت

کند.

پیامبر حقّ انتخاب داشت، هر کدام از این سه برنامه را می توانست انتخاب کند، برای همین اگر او یک روز خیلی خسته شده بود و نیاز به استراحت بیشتر داشت، می توانست فقط یک سوم شب را بیدار باشد.

* نکته سوم

خدا از پیامبر می خواهد تا شبها بیدار شود و عبادت نماید، نماز شب و قرآن بخواند. خواندن نماز شب، فضیلت بسیار زیادی دارد.

نکته مهم این است که خدا از پیامبر می خواهد قرآن را به روش «ترتیل» بخواند.

روش ترتیل چگونه است؟

ترتیل یعنی این که انسان قرآن را با صدایی غمناک بخواند و آیات آن را سریع نخواند و هدفش فقط اتمام سورهها نباشد، بلکه در پیام قرآن فکر کند. اگر جایی سخن از بهشت است، آن را از خدا طلب کند، اگر جایی سخن از جهنّم است، از آن به خدا پناه ببرد. (۱۰۳)

افسوس که خیلیها قرآن را می خوانند و هرگز معنای آن را درک نمی کنند! آنان اصلاً نمی فهمند کجا از جهنّم سخن به میان آمده است و کجا از نعمت های بهشت یاد شده است، هدف آنان فقط این است که سوره را به پایان برسانند و قرآن را ختم کنند.

* نکته چهارم

درست است که قرآن، سخنی زیبا و دلنشین است اما خدا در آیه ۵ به پیامبر

چنین می‌گوید: «به زودی من آیات سنگینی را برای تو خواهم فرستاد». آری، پیامبر راه سختی را در پیش داشت، او باید این مردم نادان را به یکتاپرستی فرا می‌خواند و در این راه با مشکلات زیادی روبرو بود، مردم مگه سال‌های سال، بُت‌ها را پرستیده‌اند و رهایی آنان از بُت پرستی کار بسیار سختی بود. خدا از پیامبر خواست تا به او توکل کند و از او یاری بگیرد و این مسیر را ادامه دهد.

نماز شب را چگونه باید بخوانم؟

ساده‌ترین راه خواندن نماز شب این است:

۱ - چهار نماز دو رکعتی می‌خوانم. مثل نماز صبح. (به این نمازهای چهارگانه نافله شب می‌گویند).

۲ - دو رکعت نماز دیگر مثل نماز صبح می‌خوانم. (اسم این نماز، نماز شَفَع است).

۳ - اکنون یک رکعت نماز می‌خوانم. نمازی که یک رکعت بیشتر ندارد. (به این نماز، نماز وتر می‌گویند).

اما چگونه این نماز یک رکعتی را بخوانم؟

الف. الله اکبر می‌گویم و حمد و سوره می‌خوانم.

ب. دست خود را به حالت قنوت می‌گیرم و چهل مؤمن را دعا می‌کنم، البتّه منظور از مؤمن، کسی است که به خدا و پیامبر و امامان اعتقاد دارد. من می‌توانم به زبان فارسی نیز چنین بگویم: «خدایا! پدرم، مادرم، پدر بزرگم،

مادر بزرگم، عمویم، برادرم، خواهرم... را ببخش» و اسم برادران، خواهران و دوستان خود را ببرم و برای آنان از خدا طلب بخشش کنم. بعد برای همه مؤمنان دعا کنم، مثلاً بگویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش». اگر فرصت من کم بود، فقط همین جمله را می گویم: «خدایا همه مؤمنان را ببخش».

سپس هفتاد بار «اَسْتَغْفِرُ الله» می گویم، (می توانم هفت بار هم بگویم).

ج. سپس سیصد مرتبه «الهی العفو» بگویم، به جای آن می توانم سیصد مرتبه به فارسی بگویم: «خدایا! مرا ببخش». اگر فرصت نداشتم می توانم فقط سه بار بگویم.

د. بعد از قنوت به رکوع و سجده می روم، بعد از سجده دوم، تشهد می خوانم و سلام می دهم، حالا به سجده می روم و ذکر «استغفر الله» را تکرار می کنم. بهتر است هفتاد بار این ذکر را بگویم.

چند تذکر لازم را در اینجا می نویسم:

- ۱- اگر فرصت کمی دارم، می توانم به جای یازده رکعت، فقط سه رکعت نماز بخوانم. (یک نماز دو رکعتی و یک نماز یک رکعتی).
- ۲- وقت خواندن نماز شب از نیمه شب شروع می شود، اگر عادت دارم و شب ها دیر می خوابم، می توانم همان نیمه شب، قبل از خواب، نماز شب را بخوانم. (اگر به اذان ظهر، دقیقاً یازده ساعت و پانزده دقیقه اضافه کنم، زمان نیمه شب را به دست آورده ام).
- ۳- کسی که می داند وقتی شب بخوابد، بیدار نمی شود، می تواند نماز شب را

همان اوّل شب بخواند.

- ۴- نماز شب هرچه به وقت سحر نزدیک تر باشد، ثواب بیشتری دارد.
- ۵- شما می توانید جزئیات بیشتر نماز شب را در کتاب های دیگر مطالعه کنید، اما همه این جزئیات، مستحب است، مهم این است که شما در دل شب یازده رکعت نماز بخوانید و با خدا خلوت کنید.

نماز شب آثار زیادی دارد، در اینجا اشاره ای کوتاه به آثار آن می کنم:

نماز شب انسان را از گناه باز می دارد و توفیق ترک گناه می دهد، باعث بخشش گناهان می شود، مشکلات و گرفتاری ها را رفع می کند، سبب رضایت خدا می شود، قلب را نورانی می کند، دعا را مستجاب می کند، رزق و روزی را زیاد می کند، عمر را طولانی می کند و بلاها را دور می گرداند، سبب می شود تا در روز قیامت بتوان به سلامت از پل صراط عبور کرد. (۱۰۴)

مُزَّمِّل: آیه ۱۴ - ۹

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ
وَكَيْلًا ﴿٩﴾ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا
جَمِيلًا ﴿١٠﴾ وَذُرِّي وَالْمُكْذِبِينَ أُولِي النُّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾
إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٢﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا
أَلِيمًا ﴿١٣﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا
مَهِيلًا ﴿١٤﴾

بزرگان مکه به مردم می‌گفتند: «به سخن محمد گوش نکنید، او دروغگو، جادوگر و دیوانه است، او می‌خواهد شما را گمراه کند». محمد ﷺ این سخن‌ها را شنید و اندوهناک شد، اکنون تو با او چنین سخن می‌گویی: ای محمد! من خدای مشرق و مغرب هستم، شرق و غرب جهان در اختیار من است، فقط من شایسته پرستش هستم، خدایی جز من نیست، پس کارهایت را به من واگذار کن و در برابر تهمت‌هایی که دشمنانت به تو می‌زنند شکیبایی کن و به گونه‌ای مسالمت‌آمیز از آنان کناره‌گیری کن! ای محمد! آن کافران را که به ثروت خود مغرور شده‌اند به من واگذار و اندک زمانی به آنان مهلت بده تا وقت عذاب آنان فرارسد. من برای آنان زنجیرهای آهنین و آتشی سوزان آماده کرده‌ام، جایگاه آنان جهنم است، در آنجا برای آنان غذایی آماده کرده‌ام که گلوگیر است، عذابی دردناک در انتظار آنان است.

این عذاب دردناک روزی خواهد بود که زمین و کوه‌ها به لرزه در می‌آیند و مثل ریگ، روان می‌گردند.

در اینجا از غذای گلوگیری که به اهل جهنم داده می‌شود، سخن به میان آمده است.

زَقُّوم، گیاهی است که در کف جهنم می‌روید که میوه‌ای بدبو و بسیار تلخ دارد، کافران در جهنم غذای دیگری ندارند، آنان میوه زَقُّوم را می‌خورند، این همان غذای گلوگیر است.

وقتی آنان این غذا را می خورند، تشنه می شوند و فریاد تشنگی سر می دهند و آب می طلبند.

اینجاست که فرشتگان آنان را به سوی چشمه ای می برند که در بیرون جهنم است و به آن «چشمه حمیم» می گویند. آب این چشمه هم جوشان است و هم متعفن و آلوده!

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد، البته چون در جهنم از مرگ خبری نیست و عذاب آنان همیشگی است، بعد از مدتی وضع بدن آنان به حالت اول باز می گردد. آنها برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

این عذاب دردناکی است که تو برای آنان آماده کرده ای. پس از آن، فرشتگان آنان را به سوی جهنم باز می گردانند تا در آتش سوزان آن عذاب شوند. (۱۰۵)

مُزَّمِّل: آیه ۱۶ - ۱۵

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا
أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ
أَخْذًا وَّيَبِلًا ﴿١٦﴾

وقتی محمد ﷺ به مردم مکه خبر می داد که خدا او را به پیامبری برگزیده است، تعجب می کردند، آنان انتظار داشتند که خدا فرشته ای را به پیامبری بفرستد و باور نمی کردند که یک انسان به این مقام رسیده است.

اکنون تو به آنان خبر می دهی که تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی

و او در روز قیامت بر اعمال آنان گواهی خواهد داد. تو در روز قیامت در هر امتی، گواه و شاهدهی از خود آنان می آوری. هر پیامبری برای امت خود گواهی می دهد، محمد ﷺ هم برای مسلمانان گواهی می دهد. محمد ﷺ اولین پیامبر تو نیست، قبل از او پیامبران زیادی را فرستاده ای، همه آنان انسان بوده اند. تو موسی ﷺ را برای هدایت فرعون فرستادی، اما فرعون نافرمانی کرد و سخن موسی ﷺ را قبول نکرد و تو مدتی به او مهلت دادی، وقتی فرصت او به پایان رسید، او را به سختی عذاب نمودی و در رود نیل غرق کردی.

مُزَّمِّل: آیه ۱۸ - ۱۷

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ

شِيبًا ﴿١٧﴾ السَّمَاءِ مُنْقَطِرًا بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

با کسانی که به سخن محمد ﷺ ایمان نمی آورند چنین سخن می گویی: «اگر راه کفر را برگزینید، چگونه می خواهید عذاب روز قیامت را از خود دور کنید؟ آن عذاب آن قدر سهمگین است که کودکان را پیر می کند، روز قیامت روزی است که آسمان از هم شکافته می شود و این وعده من است و یقیناً به وقوع می انجامد».

مُزَّمِّل: آیه ۱۹

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ

سَبِيلًا ﴿۱۹﴾

بُت پرستان قرآن را دروغ خواندند و آن را افسانهٔ پیشینیان پنداشتند، محمد ﷺ از این سخنان اندوهناک شد. اکنون تو این آیه را نازل می‌کنی: «ای محمد! این قرآن، پندی است برای کسی که بخواهد راهی به سوی من برگزیند».

آری، این سنت و قانون توست، در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند.

آری، تو انسان را آفریدی، راه حق و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همهٔ مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می‌آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده‌ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند. وقتی تو به انسان‌ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه کفر را انتخاب می‌کنند و ایمان نمی‌آورند و قرآن را دروغ می‌پندارند. اگر کسی این قانون را بداند دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نمی‌دهد.

قرآن آمده است تا راه را از چاه نشان دهد، هر کس که بخواهد به سوی سعادت و رستگاری برود به قرآن ایمان می‌آورد و از آن پند می‌گیرد.

مُزَمِّل: آیه ۲۰

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي اللَّيْلِ
 وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ
 أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ
 سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن
 فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ
 وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاقْرَءُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا
 لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا
 اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۰﴾

تو در ابتدای این سوره از پیامبر خواستی که شب‌ها بیدار باشد و به عبادت
 بپردازد، عده‌ای از مسلمانان در این برنامه با پیامبر همراهی می‌کردند. اسلام
 آمده بود تا تحوّل بزرگ را در جامعه آن روز ایجاد کند، در محیطی که همه،
 بت‌ها را می‌پرستیدند، مسلمانان نیاز به توان و نیروی زیادی داشتند و
 شب‌زنده‌داری آن هم به اندازه یک سوم شب (و بیشتر از این مقدار) به آنان
 این توان و نیرو را می‌داد. این شب‌زنده‌داری برای مسلمانان مستحب بود که
 تأکید زیادی به آن شده بود.

تقریباً هفت سال گذشت، مسلمانان هنوز در مکه بودند، تعداد مسلمانان هم
 زیادتر شده بود و پایه‌های اساسی اسلام بنیان گذاشته شده بود، اینجا بود که

تو تصمیم گرفتی به مسلمانان تخفیف بدهی و زمان شب‌زنده‌داری را برای آنان کمتر کنی. برای همین بود که این آیه را نازل کردی. آری، آیات اول این سوره در سال سوم بعثت پیامبر در مکه نازل شد و آخرین آیه نیز بعد از شش یا هفت سال در مکه نازل شد.

تو می‌دانی که محمد ﷺ و گروهی از پیروان او به یکی از این برنامه‌های شب‌زنده‌داری عمل می‌کردند:

۱- دو سوم شب را عبادت می‌نمودند.

۲- نیمی از شب را عبادت می‌نمودند.

۳- یک سوم شب را عبادت می‌نمودند.

آنان گاهی نزدیک به دو سوم شب را بیدار می‌ماندند و نماز می‌خواندند، تو می‌دانستی که پای بعضی از آنان، ورم کرده است، تو می‌دانستی که آنان نمی‌توانند به این کار برای همیشه ادامه دهند، برای همین تو به آنان تخفیف دادی و از آنان خواستی هر قدر که می‌توانند قرآن بخوانند. (البته پیامبر تا آخر عمر به همان برنامه قبلی عمل می‌کرد و مدّت زیادی از شب را به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت). (۱۰۶)

آری، تو دوست نداشتی آنان در دل شب برای خواندن قرآن به زحمت بیفتند، پس از آنان می‌خواهی که شب‌ها بیدار شوند و به اندازه‌ای که برایشان

زحمت نیست نماز بخوانند و قرآن بخوانند و شب‌زنده‌داری کنند، تو می‌دانی که گروهی از مسلمانان بیمار می‌شوند، گروهی هم برای تجارت و کسب رزق و روزی به مسافرت می‌روند و گروهی هم در راه تو به جهاد می‌روند.

شب‌زنده‌داری طولانی برای بیمار و مسافر کار سختی است، بنابراین فرمان می‌دهی که هر چقدر می‌توانند قرآن بخوانند و نماز به پا دارند و زکات مال خویش را بدهند و از مال خویش به تو قرض دهند. تو دوست داری اگر کسی از آنان قرض خواست، آنان به اندازه‌ی توان خود به او قرض بدهند و قرض الحسنه را فراموش نکنند، به هر کاری که به دین تو کمک می‌کند، یاری برسانند. این‌ها، نمونه‌های قرض دادن به توست.

تو از مسلمانان می‌خواهی تا بدانند هر کار خوبی که برای آخرت خود پیش می‌فرستند، پاداش آن را نزد تو خواهند یافت، تو به آنان پاداشی بسیار بزرگ‌تر از کار نیک آنان خواهی داد. در پایان از آنان می‌خواهی تا از تو طلب بخشش کنند تا گناهشان را ببخشی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

در این آیه، پنج برنامه مهم برای سعادت انسان‌ها ذکر شده است:

۱- شب‌زنده‌داری و خواندن قرآن به اندازه‌ای که انسان توان دارد.

۲- نماز (نماز ستون دین و معراج مؤمن است).

۳- زکات (پرداخت زکات برای کسانی که ثروت زیادی دارند، واجب است)

۴- قرض الحسنه و کمک کردن به دیگران (این حکمی مستحب می باشد و با زکات واجب فرق می کند).

۵- استغفار و طلب بخشش از خدا.

آری، اگر کسی از گناهانش پشیمان شد و قصد کرد که دیگر آن گناهان را انجام ندهد، توبه اش «توبه واقعی» است، تو گناه او را می بخشی و او را در روز قیامت در باغ های بهشت جای می دهی، همان بهشتی که نه‌های آب از زیر درختان آن جاری است. (۱۰۷)

سوره مُدَّثِر

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مُدَّثَّر» به معنای کسی است که جامه خواب بر سر کشیده است، روزی جبرئیل نزد پیامبر آمد و به او چنین گفت: «ای کسی که جامه خواب بر سر کشیده‌ای، برخیز و مردم را از عذاب قیامت بترسان!». به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: صبر بر سختی‌ها، قیامت و زنده شدن همه انسان‌ها، عذاب یکی از دشمنان سرسخت پیامبر، عظمت قرآن، گفتگوی اهل بهشت با جهنمیان...

مُدَّتْر: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ
فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبِّكَ فَكَثِيرٌ ﴿٣﴾ وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ
فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او سه سال مردم را مخفیانه به اسلام دعوت نمود، پس از آن، دعوت خود را آشکار کرد و همه مردم را به صورت علنی به یکتاپرستی فرا خواند. وقتی بزرگان مکه دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، احساس خطر کردند و تصمیم گرفتند به هر صورت، مانع رشد اسلام شوند.

آنان جلسه ای تشکیل دادند تا با هم مشورت کنند، آنان از «ولید» هم دعوت

کردند (ولید بن مُغیره). او ثروت زیادی داشت و این ثروت خود را در راه مبارزه با اسلام هزینه می‌کرد و بزرگان مکه به او اعتماد زیادی داشتند.

جلسه آغاز شد، ولید رو به بقیه کرد و گفت: «شما باید سخن خود را دربارهٔ محمد یکی کنید، مردم باید از همهٔ شما یک سخن بشنوند». همه با شنیدن این سخن به فکر فرو رفتند. ولید رو به آنان گفت:

— شما دربارهٔ محمد به مردم چه می‌گویید؟

— ای ولید! خوب است به مردم بگوییم: «محمد شاعر است».

— نه. ما شعرهای زیادی شنیده‌ایم، قرآن محمد، شعر نیست.

— ای ولید! به مردم می‌گوییم: «محمد پیشگو است».

— نه. رفتار محمد همانند پیشگویان نیست.

— ای ولید! پس به مردم می‌گوییم: «محمد دیوانه است».

— نه. وقتی شما نزد محمد می‌روید، در او هیچ نشانی از پریشانی نمی‌بینید.

— ای ولید! به مردم می‌گوییم: «محمد جادوگر است».

— آفرین بر شما! این سخن خوب است. جادوگران میان مردم، دشمنی ایجاد می‌کنند، محمد هم با دین خود، میان انسان‌ها دشمنی ایجاد می‌کند، آیا جوانان خود را ندیده‌اید که به محمد ایمان آورده‌اند و با شما دشمن شده‌اند. اینجا بود که تصمیم آنان یکی شد، همه قرار بر این گذاشتند که محمد ﷺ را به عنوان «جادوگر» خطاب کنند، آنان به سوی کعبه رفتند، محمد ﷺ در آنجا برای مردم سخن می‌گفت، آن‌ها یکی یکی جلو رفتند و به محمد ﷺ گفتند:

«ای جادوگر! ای جادوگر!». مردم کم کم از دور محمد ﷺ پراکنده شدند زیرا خیلی از آنان بزرگان مکه را به عنوان بزرگان خود قبول داشتند، آنها وقتی دیدند که بزرگانشان چنین سخنی می گویند، باور کردند که محمد ﷺ جادوگر است و می خواهد آنان را جادو کند.

وقتی محمد ﷺ این سخن آنان را شنید، غمگین شد و به خانه رفت، همسرش (خدیجه رضی الله عنها) ناراحتی او را دید. محمد ﷺ بسیار اندوهناک بود، او به بستر رفت و جامه خواب بر سر کشید.

تو از حال دل محمد ﷺ آگاه بودی، می دانستی که این نقشه ای که ولید کشیده است چقدر محمد ﷺ را اندوهناک کرده است، اینجا بود که جبرئیل را فرستادی تا این آیات را برای او بخواند. تو به محمد ﷺ خبر دادی که ولید را به عذابی سخت گرفتار خواهی کرد. (۱۰۸)

این پیام تو برای محمد ﷺ بود:

ای کسی که جامه خواب بر سر کشیده ای، برخیز و مردم را از عذاب من بیم بده و مرا به بزرگی یاد کن!

لباس خود را پاکیزه دار و از پلیدی ها و زشتی ها دوری کن، منت نگذار و فزونی نخواه و برای پروردگارت، شکیبایی پیشه کن!

تو در اینجا به محمد ﷺ هفت فرمان می دهی:

* فرمان اوّل

محمّد ﷺ به خانه خود پناه آورده است، او از سخنان بُت پرستان اندوهناک شده است، تو از او می خواهی که از خلوت خویش خارج شود و به کار خود ادامه دهد.

* فرمان دوم

از او می خواهی که مردم را از عذاب روز قیامت بترساند، آنان بُت ها را می پرستیدند و خیال می کردند با این کار به تو نزدیک می شوند، آنان فریب خورده بودند و محمّد ﷺ باید آنان را از خواب غفلت بیدار کند و به آنان بگوید که بُت پرستی، نتیجه ای جز آتش جهنّم در پی ندارد.

* فرمان سوم

از او می خواهی تا تو را به بزرگی یاد کند و «الله اکبر» بگوید و این را به مردم نیز بگوید.

الله اکبر!

تو بزرگ تر از آن می باشی که به وصف بیایی! حقیقت تو والاتر از این است که در فهم و درک من بگنجد. هیچ کس نمی تواند حقیقت تو و چگونگی تو را درک کند.

* فرمان چهارم

در آن زمان رسم بود که مردم لباس های بسیار بلندی به تن می کردند و لباس های آنان به روی زمین کشیده می شد، تو از محمّد ﷺ می خواهی تا از آن

لباس‌ها استفاده نکند زیرا پیامبر باید الگوی پاکی باشد، وقتی لباسی آن قدر بلند باشد که روی زمین کشیده شود، کثیف و آلوده می‌گردد.

* فرمان پنجم

از محمد ﷺ می‌خواهی تا از همهٔ پلیدی‌ها دوری کند، گناهان، محبت و شیفتگی به دنیا، روح انسان را آلوده می‌کند.

درست است که محمد ﷺ از همهٔ آلودگی‌ها به دور است و عصمت دارد، اما محمد ﷺ الگوی مسلمانان است، تو این‌گونه با او سخن می‌گویی تا مسلمانان از این سخن درس بگیرند.

* فرمان ششم

تو محمد ﷺ را به پیامبری انتخاب کردی و او مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، تو از او می‌خواهی که هرگز از مردم، انتظار جبران نداشته باشد و بر آنان منت نهد.

این درس بزرگی است، اگر من قدم در راه خدمت به دین تو برمی‌دارم، باید کار خود را کوچک بشمارم و انتظار پاداش نداشته باشم! کسی که کار خود را بزرگ می‌بیند و در انتظار جبران آن است، با کوچک‌ترین اذیت و آزار، دست از تلاش برمی‌دارد.

ولی کسی که کار خود را کوچک می‌بیند و توقع قدردانی ندارد، در هر شرایطی به وظیفهٔ خود عمل می‌کند، کار ندارد که مردم از او تعریف می‌کنند یا به او دشنام می‌دهند، بلکه تنها وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد و پیش می‌رود.

* فرمان هفتم

محمد ﷺ در مسیر بیداری جامعه قدم برداشته است، تو از او می خواهی در این راه شکیبایی کنی، او می خواهد در جامعه، سنت شکنی کنی، طبیعی است که هر کس بخواهد سنت های غلط جامعه را بشکند با مخالفت ها و دشمنی هایی روبرو می شود، بت پرستان محمد ﷺ را جادوگر خواندند، اما محمد ﷺ بایستی به راه خود ادامه دهد و شکیبا باشد.

مُدَّثَر: آیه ۳۰ - ۸

فَاِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿۸﴾ فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ
عَسِيرٌ ﴿۹﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ عَيْرٌ يَسِيرٌ ﴿۱۰﴾ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ
وَحِيدًا ﴿۱۱﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿۱۲﴾ وَبَنِينَ
شُهُودًا ﴿۱۳﴾ وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿۱۴﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿۱۵﴾
كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿۱۶﴾ سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا ﴿۱۷﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ
وَقَدَّرَ ﴿۱۸﴾ فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۱۹﴾ ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿۲۰﴾ ثُمَّ
نَظَرَ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿۲۲﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ
إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿۲۴﴾ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿۲۵﴾ سَأُصْلِيهِ
سَقْرًا ﴿۲۶﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ ﴿۲۷﴾ لَأَسْقِيَنَّكَ سَقْرًا ﴿۲۸﴾ لَوْ أَحَاطَ لِلْبَشَرِ ﴿۲۹﴾ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿۳۰﴾

بزرگان مکه دور هم جمع شدند، ولید بزرگ آنان بود. ولید از آنان خواست تا همه متحد شوند و درباره محمد ﷺ سخنان خود را یکی کنند تا مردم سخنان

آنان را باور کنند. ولید به آنان گفت: «به مردم بگویید که محمّد جادوگر است و می خواهد بین شما اختلاف بیندازد».

محمّد ﷺ کنار کعبه برای مردم سخن می گفت، بزرگان مکه یکی پس از دیگری جلو رفتند و به محمّد ﷺ گفتند: «ای جادوگر! ای جادوگر!». مردم کم کم از دور محمّد ﷺ پراکنده شدند. او بعداً فهمید که این کار به دستور ولید بوده است. ولید، مغز متفکر بزرگان مکه بود.

اکنون می خواهی از سرنوشتی که در انتظار ولید است برای محمّد ﷺ سخن بگویی، این سرنوشت دردناک در انتظار ولید و هر کس که با دین تو دشمنی کند، می باشد، تو می خواهی با این سخنان، دل محمّد ﷺ را شاد کنی.

ای محمّد! وقتی برای بار دوم در صور اسرافیل دمیده شود، همه انسانها سر از خاک برمی دارند و روز قیامت بر پا می شود، آن روز، روز سخت و مصیبت باری برای کافران خواهد بود، آن روز هیچ آسایشی برای آنان نخواهد بود.

ای محمّد! مرا با کسی که او را آفریده ام، تنها بگذار!

من به او این همه نعمت دادم، به او ثروت فراوان دادم، به او پسرانی دادم که همواره نزد او و در خدمت او هستند، اما او نمک شناسی کرد!
من زندگی راحتی برای او فراهم کردم، او باز هم طمع دارد که بر نعمت هایش بیفزایم، اما هرگز چنین نخواهد شد و من دیگر به او نعمتی

نخواهم داد، زیرا او با قرآن دشمنی کرد و آن را جادو و تو را جادوگر پنداشت، من به زودی او را با کوهی از رنج و سختی‌ها روبرو می‌سازم، زیرا او برای دشمنی با قرآن، بسی فکر کرد و نقشه کشید. (۱۰۹)

مرگ بر او باد که چنین برای دشمنی با حق، نقشه کشید!
باز هم مرگ بر او باشد که چگونه نقشه کشید.

او نگاهی به اطراف خود کرد و روی در هم کشید و ترش رویی کرد، سپس با تصمیم قاطع از حق روی گردان شد و تکبر ورزید و سرکشی کرد و سرانجام چنین گفت: «قرآن فقط جادو است، یک جادو که مانند جادوهای قدیمی می‌باشد، قرآن، هرگز وحی خدا نیست، قرآن فقط سخن یک انسان است».

ای محمد! او قرآن را جادو خواند و من به زودی او را به جهنم می‌اندازم و تو چه می‌دانی که جهنم چیست؟ آتشی سوزان که هر کس در آنجا گرفتار شود، نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند، او پیوسته در میان مرگ و زندگی گرفتار است، هر بار که پوست بدنش می‌سوزد و بار دیگر، پوست بدنش سالم می‌شود تا بارها بسوزد. جهنم آتشی است که رنگ پوست را دگرگون و سیاه می‌کند.

ای محمد! هیچ کس نمی‌تواند از جهنم فرار کند، نوزده فرشته بر آن آتش گمارده شده‌اند.

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

ولید، مغز متفکر بزرگان مکه بود، خدا به او ثروت بسیار زیادی داده بود، باغ‌های فراوان در طائف، شترهای فراوان و سگه‌های فراوان طلا. (۱۱۰)

او بسیار مغرور بود و به دیگران می‌گفت: «این ثروت من، نشانهٔ آن است که خدا مرا دوست دارد»، اما این سخن باطل بود، هرگز ثروت، نشانهٔ محبت خدا نیست، همان‌گونه که فقر نشانهٔ خشم خدا نیست. ثروت و فقر فقط وسیله‌ای برای امتحان انسان‌ها می‌باشند، خدا یکی را با ثروت امتحان می‌کند، دیگری را با فقر. به گروهی ثروت می‌دهد تا ببیند آیا شکرگزار خواهند بود یا نه، گروهی دیگر را به فقر مبتلا می‌کند تا ببیند آیا بر سختی‌ها صبر خواهند داشت یا نه.

ولید در پایان عمر همهٔ ثروت خود را از دست داد و پسران او هم مُردند و با مشکلات زیادی روبرو شد. در آیهٔ ۱۷ این سرنوشت او به این صورت بیان شده است: «من به زودی او را با کوهی از رنج و سختی‌ها روبرو می‌سازم». زندگی برای ولید بسیار سخت شد، زیرا تحمل فقر برای کسی که زمانی، ثروت زیادی داشته است، بسیار طاقت‌فرسا می‌باشد.

ولید دوازده پسر داشت، یکی از پسران او «خالدبن ولید» است، خالدبن ولید همان کسی است که در سال سوم هجری، در جنگ اُحد، فرماندهی گروهی از سپاه کفر را به عهده داشت و از پشت سر به مسلمانان حمله کرد و سبب شهادت گروه زیادی از مسلمانان شد. او دشمنی زیادی با خاندان پیامبر

داشت.

* نکته دوم

در آیه ۳۰ ذکر شده است که تعداد مأموران جهنم، نوزده فرشته می باشد، حقایق جهان آخرت برای ما پوشیده است و ما نمی دانیم چرا خدا نوزده فرشته را مأمور جهنم نموده است. به هر حال، عدد ۱۹ برای مأموران عذاب می باشد.

در «بهائیت» عدد ۱۹ بسیار مقدس است، تعداد ماه های آنان ۱۹ عدد است و روزهای هر ماه هم ۱۹ عدد می باشد، بهائیت یک آیین انحرافی است و این آیین انحرافی باید مقدسات خود را هم با عدد فرشتگان عذاب هماهنگ کند!

* نکته سوم

در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی، نویسنده ای مصری به نام «رشاد خلیفه» ادعای تازه ای مطرح کرد و کتابی به نام «معجزة القرآن الکریم» را در بیروت چاپ نمود. او در آمریکا زندگی می کرد. او با استفاده از کامپیوتر به این نتیجه رسید که قرآن، نظم ریاضی عجیبی دارد و ادعا کرد که آمار حروف و کلمات قرآن «مضرب عدد نوزده» می باشد، یعنی می توان آن را بر عدد ۱۹ تقسیم کرد.

این سخن او با استقبال زیادی روبرو شد و گروهی آن را به عنوان معجزه ریاضی قرآن ذکر کردند و درباره آن مقالات زیادی نوشتند.

وقتی به بررسی ادعای این نویسنده می پردازیم، می بینیم که آمارهای او در

بسیاری از موارد، خلاف واقع است. در اینجا فقط اشاره‌ای کوتاه به سخنان آقای رشاد می‌کنم:

آقای رشاد می‌گوید: «سوره ناس که آخرین سوره قرآن است، ۱۱۴ حرف دارد که بر عدد ۱۹ تقسیم می‌شود».

وقتی این سوره را بررسی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم: اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» را جزء این سوره بدانیم، حرف‌های این سوره ۹۹ حرف است که بر ۱۹ قابل تقسیم نیست. اگر «بسم الله الرحمن الرحيم» را جزء سوره حساب نکنیم، حروف این سوره ۸۰ حرف می‌شود که باز هم بر ۱۹ تقسیم نمی‌شود.

آقای رشاد می‌گوید: «سوره نصر، ۱۹ حرف دارد»، وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم که چنین مطلبی درست نیست، زیرا این سوره ۱۸ کلمه دارد.

یکی از ادعاهای دیگر آقای رشاد این مطلب است: «در سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند، نظم ریاضی عجیبی وجود دارد». او برای مثال سوره بقره را ذکر می‌کند: این سوره با سه حرف «الم» آغاز می‌شود. در این سوره، حرف الف بیشتر از همه سوره‌های قرآن تکرار شده است».

وقتی به بررسی قرآن می‌پردازیم می‌بینیم که این مطلب در همه سوره‌هایی که حروف مقطعه دارند، صحیح نیست.

مثلاً سوره «ن» که با حرف «ن» آغاز می‌شود، اما حرف «ن» در این سوره

بیشتر از همه سوره‌های قرآن تکرار نشده است. در سوره «حجر» حرف «ن» بیشتر از سوره «ن» استفاده شده است. در واقع سوره «ن» این ادعای آقای رشاد را رد می‌کند.

امروزه نرم‌افزارهای قوی به کمک پژوهشگران آمده‌اند و آنان با استفاده از آن نرم‌افزارها، کشف کرده‌اند که بسیاری از آمارهای رشاد، غلط است.

نهایت کار آقای رشاد به انحراف‌های عجیبی کشیده شد!

او در ماه رمضان ۱۴۰۸ رسماً ادعا کرد که پیامبر خداست و از سوی خدا برای هدایت مردم فرستاده شده است تا دین نهایی را برای انسان‌ها بیاورد! ادعایی که با اعتقاد مسلمانان تعارض داشت و باعث شد تا او در میان مسلمانان منفور گردد. در نهایت او به دست یکی از مسلمانان تندرو به قتل رسید.

افسوس که عده‌ای از مسلمانان در ابتدای کار، نادانسته سخن او را تأیید کردند!

وقتی من درباره سوره بقره تحقیق می‌کردم، در یکی از کتاب‌های تفسیری دیدم که کتاب رشاد را به عنوان «معجزه ریاضی قرآن» ذکر کرده‌اند! (برای احترام از آن کتاب تفسیر، نام نمی‌برم).

وقتی چیزی معجزه است که نقصی در آن وجود نداشته باشد، ادعاهای آقای رشاد در بعضی موارد صحیح است ولی در موارد زیادی هم غلط است!!
قرآن ما را به تدبّر در پیام‌های این کتاب آسمانی دعوت می‌کند، وظیفه ما این

است که به مفهوم این پیام‌ها توجه کنیم و آن را برای مردم جهان بیان کنیم، چرا عدّه‌ای دوست دارند هر حرفی را بدون بررسی و تحقیق، بنویسند و آن را به اسم اسلام، نشر بدهند؟ آیا این کار به نفع قرآن و اسلام است؟

مدثر: آیه ۳۱

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا
 عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ
 الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَوْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ
 وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا
 كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ
 إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

وقتی آیات ۱ تا ۳۰ این سوره را نازل کردی، محمد ﷺ از خانه بیرون آمد و به کار خویش ادامه داد، او با روحیه‌ای بسیار عالی برای مردم سخن می‌گفت و آنان را به یکتاپرستی فرا می‌خواند.

چند روزی گذشت، آیه ۳۰ این سوره به گوش بزرگان مکه رسید، آنجا که تو به او خبر دادی نوزده فرشته بر جهنم گماشته شده‌اند و اهل جهنم را عذاب می‌کنند و مانع فرار آنها می‌شوند، بزرگان مکه تصمیم گرفتند تا این سخن را مسخره کنند، آنان به یکدیگر گفتند: «خدای محمد فقط نوزده فرشته برای جهنم قرار داده است، تعداد ما زیاد است، هر ده نفر ما در برابر یکی از

آن فرشتگان می ایستیم و آنان را شکست می دهیم». آنان نمی دانستند که قدرت فرشتگان بسیار زیاد است، وقتی تو می خواستی قوم لوط علیهم السلام را نابود کنی، فقط چهار فرشته را فرستادی و آن چهار فرشته، شهر بزرگی را زیر و رو کردند.

اکنون این آیه را نازل می کنی و به همه خبر می دهی که تو مأموران جهنم را فقط از فرشتگان قرار دادی و تعداد آنان را در قرآن ذکر کردی تا کافران را امتحان کنی که آیا به سخن تو ایمان می آورند یا نه. آنان این سخن تو را به مسخره گرفتند و در روز قیامت به سختی عذاب خواهند شد.

از طرف دیگر، تو در کتاب های تورات و انجیل، عدد مأموران جهنم را نوزده فرشته ذکر کرده بودی، تو می دانستی که عده ای از یهودیان و مسیحیان نزد محمد صلی الله علیه و آله خواهند آمد و از او درباره تعداد مأموران جهنم سؤال خواهند کرد. تو این مطلب را در قرآن ذکر کردی تا محمد صلی الله علیه و آله به آنان همان پاسخی را دهد که آنان در تورات و انجیل خوانده اند. وقتی آنان این سخن محمد صلی الله علیه و آله را بشنوند، یقین خواهند کرد که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر توست و مسلمان خواهند شد و این باعث تقویت ایمان پیروان محمد صلی الله علیه و آله خواهد شد.

هدف تو از ذکر عدد مأموران جهنم این بود، اما کسانی که در دلشان مرض کفر و شک است همراه با کافران می گویند: «خدا از این سخن چه منظوری دارد؟».

هدف تو از بیان این سخن این بود که زمینه هدایت انسان‌ها را فراهم کنی، آری، تو این‌گونه زمینه هدایت را برای همه فراهم کردی، عده‌ای به اختیار خود از پذیرش حق خودداری کردند و سخن تو را دروغ خواندند، آنان راه شیطان را برگزیدند و برای همین تو آنان را به حال خود رها می‌کنی. تو به کسانی که به قرآن ایمان می‌آورند، امتیاز ویژه‌ای می‌دهی و آنان را موفق به کارهای خوب و زیبا می‌کنی و مسیر کمال را به آنان نشان می‌دهی و به راه راست هدایتشان می‌کنی.

آیا لشکریان تو فقط نوزده فرشته هستند؟

هرگز.

هیچ کس جز تو نمی‌داند که تعداد فرشتگان چقدر است، فرشتگان هرگز از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنند و منتظر اجرای فرمان تو هستند. لشکریان تو همان فرشتگان بشمارند که گروهی از آنان مأمور جهنم هستند، همانا آیات قرآن، پندی برای همه انسان‌ها می‌باشد، در قرآن، حقایق جهان آخرت بیان شده است، باشد که انسان‌ها پند بگیرند و از خواب غفلت بیدار شوند!

مُدَّثَر: آیه ۳۷ - ۳۲

كَلَّا وَالْقَمَرَ ﴿٣٢﴾ وَاللَّيْلِ إِذْ

﴿۳۳﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾ إِنَّهَا لِأِخْدَى الْكُبْرِ ﴿۳۵﴾
 نَدِيرًا لِلْبَشْرِ ﴿۳۶﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿۳۷﴾

بُت پرستان قرآن را جادو پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، اکنون تو با
 بُت پرستان چنین سخن می‌گویی:

هرگز این قرآن، جادو نیست!

سوگند به ماه! سوگند به شب آن هنگام که دور می‌شود و سحر نزدیک
 می‌گردد، سوگند به صبح آن هنگام که چهره می‌گشاید و همه جا را روشن
 می‌کند که این قرآن، یکی از پدیده‌های بزرگ جهان است، این قرآن به
 انسان‌ها هشدار می‌دهد و آنان را از عذاب روز قیامت بیم می‌دهد.

قرآن برای گروه خاصی نیست، قرآن برای همه انسان‌ها می‌باشد، قرآن هم
 برای کسانی است که می‌خواهند به سوی خوبی‌ها پیش بروند و هم برای
 کسانی است که از حرکت به سوی خوبی‌ها بازماندند.

قرآن هم برای مؤمنان است و هم برای کافران!

مؤمنان از قرآن بهره می‌گیرند و به رستگاری می‌رسند، کافران هم قرآن را
 می‌شنوند، درست است که آنان به قرآن ایمان نمی‌آورند، اما مهم این است که
 حقّ برای آنان آشکار می‌شود و حجّت بر آنان تمام می‌شود. آنان در روز
 قیامت نمی‌توانند اعتراض کنند. اگر این قرآن نازل نمی‌شد، آنان در آن روز

می گفتند: «خدایا! چرا کتابی برای ما نازل نکردی تا ما حق را بشناسیم؟». قرآن آمد و همه آیات آن را شنیدند و حق را شناختند، دیگر هیچ بهانه‌ای از آنان پذیرفته نخواهد شد.

مدثر: آیه ۴۸ - ۳۸

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿۳۸﴾ اِلَّا
 اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ ﴿۳۹﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ ﴿۴۰﴾ عَنِ
 الْمَجْرِمِيْنَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿۴۲﴾ قَالُوْا لَمْ نَكُ مِنْ
 الْمُصَلِّيْنَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِيْنَ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا نَحُوْضُ مَعَ
 الْخَائِضِيْنَ ﴿۴۵﴾ وَكُنَّا نَكْذِبُ بِیَوْمِ الدِّيْنِ ﴿۴۶﴾ حَتَّى اَتَانَا
 الْيَقِيْنَ ﴿۴۷﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ ﴿۴۸﴾

در روز قیامت، هر انسانی گرفتار عمل خودش می شود و از آن رهایی ندارد، مگر مؤمنان که در روز قیامت به سعادت و رستگاری می رسند، در آن روز، پرونده اعمال آنان را به دست راستشان می دهند و فرشتگان آنان را به بهشت راهنمایی می کنند.

مؤمنان وارد باغ‌های بهشتی می شوند، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، آنان زیر سایه درختان بر تخت‌ها تکیه می زنند. پرده و حجابی که بین آنان و اهل جهنم است، کنار می رود، آنان نگاهی به جهنم می کنند و از اهل جهنم سؤال می کنند: «چه باعث شد که شما اهل جهنم

شدید؟».

اهل جهنّم در پاسخ می‌گویند: «ای اهل بهشت! ما نماز نمی‌خواندیم و به نیازمندان غذا نمی‌دادیم و به آنان کمک نمی‌کردیم و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم‌صدا بودیم و همواره روز قیامت را دروغ می‌پنداشتیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسید».

اهل جهنّم از چهار گناه بزرگ خود سخن می‌گویند:

۱- ترک نماز.

۲- ترک کمک به نیازمندان.

۳- همنشینی با یاوه‌گویان.

۴- عدم ایمان به قیامت.

نتیجه این چهار کار آنان این است که شفاعت کنندگان به آنان سودی نمی‌رساند.

آری، در روز قیامت تو اجازه می‌دهی تا فرشتگان، پیامبران، امامان معصوم، دانشمندان و شهیدان و مؤمنان واقعی از دیگران شفاعت کنند و آنان را از عذاب نجات دهند، اما کسانی که این چهار گناه را دارند، بهره‌ای از شفاعت شفاعت کنندگان نمی‌برند.

شفاعت مانند آبی است که بر پای نهال ضعیفی می‌ریزند تا رشد کند، اما درختی که از ریشه خشکیده است، هر چه آب به پای آن بریزند، فایده‌ای

برای آن ندارد!

شفاعت کنندگان فقط می توانند کسی را شفاعت کنند که در راه راست باشد و قسمتی از راه را آمده باشد، ولی در فراز و نشیب های راه، وامانده باشد، شفاعت کننده به او یاری می کند تا او بتواند ادامه راه را بیپیماید، اما کسی که راه شیطان را انتخاب کرده است، از شفاعت بهره ای نمی برد.

مدثر: آیه ۵۱ - ۴۹

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَهُمْ

حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

محمد ﷺ بزرگان مکه را به یکتاپرستی فرا می خواند و آنان سخن او را قبول نمی کردند.

به راستی آنان را چه می شد که از قرآن که مایه پند و موعظه است، روی گردان بودند. آنان همانند گورخرانی رمیده بودند که از مقابل شیر فرار کرده اند. معروف است که گورخر از شیر وحشتی عجیب دارد، وقتی گورخر صدای شیر را می شنود، ترس تمام وجودش را فرا می گیرد و دیوانه وار به هر سو می دود، اگر شیری به گروهی از آنها برسد، چنان پراکنده می شوند و به هر سو فرار می کنند که این کار آنان، هر بیننده ای را به تعجب وامی دارد.

در اینجا گروهی از کافران به این گورخرها مثال زده شده اند، وقتی محمد ﷺ

می خواست برای آنان قرآن بخواند، آنان وحشت زده می گریختند و به خیال خود از جادوی محمد ﷺ فرار می کردند.

آنان می ترسیدند که مبادا به جادوی محمد ﷺ گرفتار شوند و تحت تأثیر سخن او قرار گیرند!! چه نادان بودند آن مردمی که قرآن را که مایه شفای روح و روان آنان بود، جادو می پنداشتند و خود را از سعادت محروم می کردند!

مُدَّثَر: آیه ۵۳ - ۵۲

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا

مُنشَرَةً ﴿۵۲﴾ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿۵۳﴾

ابوجهل که یکی از بزرگان مکه بود همراه با دوستانش نزد محمد ﷺ آمد و به او گفت:

— آیا می خواهی من به تو ایمان بیاورم؟

— من آرزو دارم که تو مسلمان شوی و به رستگاری برسی.

— اگر می خواهی مسلمان شوم باید از آسمان برای من نامه ای بیاوری؟

— چه نامه ای؟

— نامه ای که در آن چنین نوشته باشد: «از طرف خدا به ابوجهل. ای ابوجهل!

من از تو می خواهم که به محمد ایمان بیاوری!». اگر تو چنین نامه ای برای من

از آسمان بیاوری، من به تو ایمان می آورم.

بعد از آن، دوستان ابوجهل نیز این سخن را به محمد ﷺ گفتند و از او تقاضای

چنین نامه‌ای کردند، نامه‌ای که نام هر کدام در آن نوشته شده باشد. (۱۱۱)

اینجا بود که این آیات را نازل کردی و با محمد ﷺ چنین سخن گفتی: «ای محمد! هر کدام از آنان انتظار دارند که نامه‌ای جداگانه از سوی من برای آنان فرستاده شود. این سخن آنان بهانه‌ای بیش نیست، آنان هرگز دست از لجاجت خود بر نمی‌دارند، واقعیت این است که آنان از عذاب قیامت نمی‌ترسند. اگر از آخرت می‌ترسیدند، این‌گونه با تو دشمنی نمی‌کردند و قرآن را جادو نمی‌خواندند».

آری، تو می‌دانی که اگر محمد ﷺ به دست هر کدام از آنان، نامه‌ای هم بدهد، باز آنان می‌گویند: «این هم یکی دیگر از جادوهای محمد است»، دردِ آنان چیز دیگری است، آنان این بهانه‌ها را می‌آورند که به قیامت ایمان نیاورند، زیرا می‌خواهند به شهوت‌ها و لذت‌های خود ادامه دهند، آنان می‌دانند که اگر قرآن را بپذیرند، باید دست از خیلی کارها بردارند، برای همین، این بهانه‌ها را می‌آورند.

مُدَّثَر: آیه ۵۶ - ۵۴

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرُهُ ﴿٥٤﴾ فَمَنْ شَاءَ

ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾ وَمَا يُذَكِّرُونَ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ

الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

بزرگان مکه در جلسه‌ای دور هم جمع شدند و قرآن را جادو خواندند و به

مردم گفتند: «محمد با این قرآن بین شما اختلاف می اندازد، مواظب باشید به جادوی محمد گرفتار نشوید، از شنیدن سخنش پرهیز کنید، مبادا از دین پدران خویش، جدا شوید و به گمراهی افتید».

آنان چقدر نادان بودند که این کتاب آسمانی را جادو خواندند و خود و دیگران را از این نعمتی که تو برایشان فرستاده بودی، محروم کردند.

این قرآن هرگز، جادو نیست، این قرآن، مایه پند و موعظه است برای هر کس که بخواهد از آن پند گیرد، زمینه هدایت را فراهم می کند.

این قانون توست: تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو فقط راه را نشان انسان ها می دهی، قرآن راه هدایت را نشان می دهد، این خود انسان ها هستند که باید راه خود را انتخاب کنند.

در هر زمانی گروهی از انسان ها حق را شناختند و از آن روی گردان شدند. بزرگان مکه هم، قرآن را جادو خواندند، اما آنان می دانستند که قرآن، حق است، مهم این بود که حق بر آنان آشکار شد. قرآن بزرگ ترین معجزه محمد ﷺ بود، آنان این معجزه را جادو پنداشتند، اگر هزاران معجزه را هم به چشم ببینند، ایمان نخواهند آورد، تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

آنان ایمان نمی آورند مگر این که تو اراده کنی و آنان را مجبور به ایمان کنی، اگر تو بخواهی، قدرت داری کاری کنی که آنان مسلمان شوند، اما این کار خلاف قانون و سنت توست، تو انسان را آزاد آفریده ای و به او اختیار داده ای

تا راه خود را انتخاب کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. آنان هر سخنی که بخواهند بر زبان می آورند، قرآن را جادو می خوانند و محمد ﷺ را جادوگر و گمراه می خوانند، چرا آنان از تو نمی ترسند، عذاب تو در کمین آنان است.

تو از همه کارهای آنان باخبر هستی، به آنان مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، اما شایسته است که انسان ها از عذاب تو ترسند که عذاب تو بسی هولناک است، آتش سوزان جهنم را برای این کافران آماده کرده ای، البته تو با مؤمنان بسی مهربان هستی و خطای آنان را می بخشی، مهربانی تو بر خشم تو، پیشی گرفته است. (۱۱۲)

سوره قیامت

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه اول این سوره، خدا به روز قیامت سوگند یاد می‌کند و برای همین این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قیامت، زنده شدن انسان‌ها، سفارش به پیامبر که قبل از تمام شدن وحی، قرآن را شتاب‌زده بر زبان جاری نکند، پاداش مؤمنان و کیفر کافران در روز قیامت.

قیامت: آیه ۱۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَأُفْسِمُ بِيَوْمِ
الْقِيَامَةِ ﴿١﴾ وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ
نَجْمَعُ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾ بَلْ يُرِيدُ
الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾ فَإِذَا بَرَقَ
الْبَصْرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ
الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ
الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنَبِّأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ
الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾

سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار انسان که همه در روز قیامت
زنده خواهند شد.

آیا انسان می‌پندارد که تو استخوان‌های او را جمع نخواهی کرد و او زنده نخواهد شد؟

تو قدرت داری که حتی خطوط سر انگشتان او را در جای خود منظم قرار دهی!

واقعیت این است که انسانی که قیامت را انکار می‌کند به دنبال آن است که آزادانه، تمام عمر گناه کند، پس می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟».

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگوید: وقتی قیامت فرارسد، چشم‌ها از شدت ترس، خیره می‌مانند و ماه بی‌نور می‌گردد، خورشید و ماه، یک‌جا جمع می‌شوند و هیچ نوری ندارند و صحرای قیامت، تاریک خواهد بود.

آن روز است که انسان می‌گوید: «راه فرار کجاست؟»، اما هیچ راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد تا انسان به آن پناه ببرد، در آن روز، همه در پیشگاه تو حاضر می‌شوند، آن‌گاه تو مؤمنان را به بهشت خواهی برد و کافران را به جهنم.

در آن روز، فرشتگان، هر انسانی را از کارهایش آگاه می‌سازند و پرونده اعمالش را به او می‌دهند، او نگاه می‌کند می‌بیند که همه اعمالش در آن پرونده، ثبت شده است، همه کارهایی که از پیش یا پس فرستاده است.

در روز قیامت، هر انسانی به اعمال خویش، آگاه است، هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد، انسان بهترین گواه بر اعمال خود است، او می‌داند در دنیا چه کارهایی انجام داده است، در روز قیامت او همه کارهای

خود را به یاد دارد.

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۲ این سوره، خدا به «وجدان بیدار انسان» سوگند یاد می‌کند، وجدانی که درون انسان جای دارد و اگر انسان کار خوبی انجام دهد، شادی و نشاط را به او هدیه می‌دهد و اگر کار زشت و جنایتی انجام دهد، او را سخت زیر فشار قرار می‌دهد و سرزنش می‌کند.

البته اگر انسان به گناهان زیادی آلوده شد، این ندای وجدان، ضعیف و ناتوان می‌گردد و انسان به سوی سقوط و بدبختی‌ها گام برمی‌دارد.

* نکته دوم

در آیه ۱۳ چنین می‌خوانم: «در روز قیامت، انسان از کارهایی که از پیش یا پس فرستاده است، آگاه می‌گردد».

منظور از این سخن چیست؟

نمی‌دانم عمر من چقدر خواهد بود، در مدت زمانی که زنده هستم، کارهای خوب انجام می‌دهم، مثلاً چند یتیم را به خانه‌ام دعوت می‌کنم و به آنان غذای خوبی می‌دهم، ثواب این کار را من برای زمانی که مرگم فرا می‌رسد، فرستاده‌ام. این کاری است که پیش از مرگ برای خود فرستاده‌ام.

اما یک وقت کاری می‌کنم که نتیجه آن کار، سال‌های سال باقی می‌ماند، مثلاً مسجدی بنا می‌کنم، من از دنیا می‌روم، اما آن مسجد باقی است، من در دل قبر

آرمیده‌ام، اما افرادی در آن مسجد نماز می‌خوانند و ثواب آن به من می‌رسد، این ثواب‌ها پس از مرگ به من می‌رسد.

از طرف دیگر، گاهی گناهی انجام می‌دهم که اثر آن، کوتاه مدّت است، اما گاهی گناهی می‌کنم که اثر آن سال‌های سال می‌ماند، کسی که آیین و مذهبی شیطانی درست می‌کند، خودش می‌میرد اما سال‌ها، عده‌ای گمراه می‌شوند. در روز قیامت انسان نتیجه کارهای خود را می‌بیند، اگر کار او، بعد از مرگش، هم اثری داشته است، او ثواب یا کیفر آن را می‌بیند.

قیامت: آیه ۱۹ - ۱۶

لَا تُخَوِّكُ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ
عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ
عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

محمد ﷺ در مکه بود، سال‌های آغاز نزول قرآن بود، جبرئیل قرآن را بر قلب او نازل می‌کرد، وقتی جبرئیل آیات قرآن را برای محمد ﷺ می‌خواند، محمد ﷺ دوست داشت تا آیات را حفظ کند و چیزی از آن را یاد نبرد، برای همین قبل از این که سخن جبرئیل تمام شود، آیات را پیش خود تکرار می‌کرد.

اکنون تو به او فرمان می‌دهی تا وقتی آیه‌ای بر او نازل می‌شود، شتابزده آن را بر زبان جاری نکند، از او می‌خواهی که صبر کند تا وحی تمام شود و مطمئن شود که آیه را به طور کامل، شنیده است.

همانا جمع نمودن قرآن و گردآوری آن در سینهٔ محمد ﷺ بر عهدهٔ توست، تو به جبرئیل فرمان داده‌ای تا قرآن را بر محمد ﷺ بخواند، پس محمد ﷺ باید صبر کند تا سخن جبرئیل به پایان برسد، آن وقت محمد ﷺ شروع به قرائت آن کند.

همچنین شرح آیات قرآن نیز بر عهدهٔ توست. محمد ﷺ نباید نگران چیزی باشد، تو قرآن را بر قلب او نازل می‌کنی و در تمام مراحل، حافظ آن می‌باشی. تو محمد ﷺ را یاری می‌کنی و هیچ واژه‌ای از قرآن از ذهن او فراموش نمی‌شود و معنای آن برای او آشکار می‌شود، پس او باید با آرامش به سخن جبرئیل گوش فرادهد.

قیامت: آیه ۲۱ - ۲۰

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذُرُونَ

الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

سخن از این به میان آمد که محمد ﷺ وقتی قرآن را از جبرئیل می‌شنید، در تکرار آن، عجله می‌کرد تا مبادا آن را فراموش کند، اکنون از او می‌خواهی که دیگر، هرگز عجله نکند.

آری، طبیعت انسان، عجله است و او در هر کاری عجله می‌کند، بعضی‌ها در کارهای خوب شتاب می‌کنند و عده‌ای هم در رسیدن به خوشی‌ها! کسانی که با محمد ﷺ دشمنی می‌کردند، این دنیای زودگذر را دوست داشتند و شیفتهٔ دنیا شده بودند، آنان اسیر عجله کردن شدند و از آخرت غافل شدند و آن را از

یاد بردند.

وقتی محمد ﷺ به آنان می‌گفت: «از گناهان دوری کنید که خدا در روز قیامت به شما پاداشی نیکو خواهد داد»، آنان با خود فکر می‌کردند که چرا باید لذت‌های این دنیا را رها کنند و منتظر روز قیامت بمانند؟ آنان برای رسیدن به خوشی‌ها عجله کردند، اگر در این دنیا، قدری صبر می‌کردند و محدودیت‌های دین اسلام را می‌پذیرفتند، به آسایش و نعمت‌های ابدی بهشت می‌رسیدند.

قیامت: آیه ۲۵ - ۲۲

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا

نَاطِرَةٌ ﴿٢٣﴾ وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا

فَاقْرَءَةٌ ﴿٢٥﴾

اکنون می‌خواهی سرگذشت مؤمنان و کافران را در روز قیامت بیان کنی، مؤمنان در آن روز، خندان خواهند بود و چهره‌های شادابی خواهند داشت و به نعمت‌های تو، نگاه خواهند کرد. (۱۱۳)

آری، آنان وارد بهشت می‌شوند و به همه نعمت‌هایی که تو برای آنان آماده کرده‌ای نگاه می‌کنند، باغ‌هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، قصرهای باشکوه، همسرانی مهربان که به استقبال آنان آمده‌اند، میوه‌های گوناگون را بر درختان می‌بینند، آنان در سایه دلپذیر و نوازشگر درختان روی تخت‌ها می‌نشینند... (۱۱۴)

ولی کافران در چه حالی خواهند بود؟

چهره‌های آنان عبوس و غمگین خواهد بود، زیرا آنان می‌دانند حادثه ناگواری در پیش‌روی آنهاست که کمرشان را می‌شکند، فرشتگان به سوی آنان می‌آیند و زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می‌اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می‌کشند و به سوی جهنم می‌برند.

قیامت: آیه ۳۶ - ۲۶

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٢٧﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾ وَالْتَقَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يُؤْمِنُ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾ فَلَا صَدَقَٰتٍ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾ وَلَكِنَّ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ﴿٣٣﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

تو از محمد ﷺ خواستی تا کافران را از عذاب روز قیامت بترساند، اما آنان سخنان محمد ﷺ را دروغ پنداشتند و به کفر خود ادامه دادند، آنان شیفته دنیا شده بودند و می‌خواستند از لذت‌های دنیا بیشتر بهره ببرند، تو به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی. آنان تصور کردند که این نعمت‌ها، همیشه برای آنان خواهد بود.

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! هرگز چنین نخواهد بود که کافر خیال می‌کند، سرانجام مرگ به

سراغ او می آید و جان به گلویش می رسد، اطرافیان دور او جمع می شوند و می گویند: «آیا کسی می تواند مرگ را از او دور کند؟ آیا کسی می تواند او را شفا دهد؟».

آن کافر در آن لحظه یقین می کند که روز مرگ و جدایی فرارسیده است، او باید از همه دنیا و ثروت خود، جدا شود، او از شدت ترس، ساق پاهای خود را به هم می پیچد.

آری، فرشته مرگ نزدش می آید تا جانش را بگیرد، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشمان او کنار می رود و عذاب تو را می بیند، او از دنیا می رود و به سوی دادگاه تو می آید، روحش به دنیای برزخ می رود و در آنجا به عذاب تو گرفتار می شود، او در آتش سوزانی می سوزد تا قیامت برپا شود، وقتی قیامت برپا شود، جایگاه او برای همیشه، جهنم خواهد بود.

او تا زمانی که در دنیا بود، ایمان نیاورد و نماز نخواند، بلکه قرآن را تکذیب کرد و از پذیرفتن آن، روی گردان شد، او حق را انکار کرد و سپس با تکبر به سوی خویشاوندان خود رفت تا به آنان خبر دهد که قرآن را دروغ شمرده است! او به این کار خود افتخار می کرد.

وای بر او! پس وای بر او!

بار دیگر وای بر او، پس وای بر او!

آیا او خیال می کند که آفرینش او بدون هدف بوده است؟ آیا او خیال می کند که من او را رها می کنم؟

قیامت: آیه ۴۰ - ۳۷

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْتَنَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ
 كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ
 وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

کافر می گوید: «وقتی مرگ سراغ من آمد و به مشتی خاک تبدیل شدم، هیچ کس نمی تواند مرا زنده کند».

چرا انسان با خود فکر نمی کند؟

تو انسان را از نطفه ناچیزی آفریدی، آغاز خلقت انسان، قطره ناچیز نطفه بوده است، سپس تو آن نطفه را به صورت خون بسته ای در آوردی و به او شکل دادی. تو از آن نطفه، مرد و زن را آفریدی. تو که چنین قدرتی داری، به راستی آیا نمی توانی مردگان را بار دیگر از خاک بیافرینی؟ چرا انسان قدری فکر نمی کند؟ (۱۱۵)

سوره انسان

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۷۶ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه اول این سوره کلمه «انسان» آمده است و از روزگاری که ذرات انسان در خاک بود و هنوز او آفریده نشده بود، سخن می‌گوید. به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - این سوره را به نام «دهر» و «هل أتى» هم می‌خوانند. این نام‌ها هم از آیه اول این سوره گرفته شده است.
- ۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش انسان، نشان دادن راه هدایت به انسان، انسان‌ها اختیار دارند و راهشان را باید خودشان انتخاب کنند، اشاره به ماجرای نذر فاطمه و علی علیهما السلام و این که آنان غذای خود را به فقیر، یتیم و اسیر دادند.

انسان: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى
الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾ إِنَّا
هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

این سوره با دو کلمه «هل أتى» آغاز می شود، شنیده ام که تو این سوره را در
بیان مقام خاندان پیامبر نازل کرده ای، در این سوره از نذر علی و فاطمه علیهم السلام
سخن می گویی. قبل از این که آیات این سوره را بخوانم باید بدانم ماجرای
این نذر چه بوده است. باید به تاریخ سفر کنم.
باید به مدینه بروم، به سال ششم هجری... (۱۱۶)

شب است، ماه در آسمان می درخشد، علی علیه السلام در میان نخلستان است، او از چاه آب می کشد، درختان خرما را آبیاری می کند. سطل آب را داخل چاه می اندازد و آن را بالا می کشد و آب را پای نخل ها می ریزد.

امسال وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، باران کم آمده است و خشکسالی است، علی علیه السلام هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو برای تهیه نان بگیرد. (۱۱۷)

علی علیه السلام امشب تا صبح این نخلستان را آبیاری می کند، او خدا را شکر می کند که خدا حسن و حسین علیهما السلام را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود عمل کند.

چند روز پیش، حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، علی علیه السلام نذر کرد که اگر خدا فرزندان را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسین علیهما السلام خوب شدند، او فردا می خواهد روزه بگیرد، فاطمه علیها السلام هم فردا روزه می گیرد، در خانه علی علیه السلام، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد. (۱۱۸)

علی علیه السلام با قدرت هر چه تمام تر از این چاه آب می کشد و درختان را آبیاری می کند، صبح که فرا رسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علی علیه السلام همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. و غروب فردا بر سر سفره علی علیه السلام غذایی خواهد بود.

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علی علیه السلام با دست پُر به خانه می رود، در دست او مقداری جو است، گویا می توان با این مقدار جو پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می رسد، فاطمه علیها السلام به استقبال علی علیه السلام می آید، وقتی علی علیه السلام نگاهی به فاطمه علیها السلام می کند، همه خستگی او بر طرف می شود. ساعتی بعد فاطمه علیها السلام کنار آسیاب دستی می نشیند و مشغول آسیاب کردن می شود تا با تهیّه آرد بتواند نان بپزد.

* * *

نزدیک اذان مغرب است، علی علیه السلام به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می گوید، همه پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خوانند. علی علیه السلام بعد از نماز به خانه می آید، فاطمه علیها السلام سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام و فضّه)، دور سفره می نشینند.

به سفره علی علیه السلام نگاه می کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان !! همه منتظرند تا علی علیه السلام دست به سفره ببرد، علی علیه السلام دست دراز می کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه ام». علی علیه السلام نگاهی به فاطمه علیها السلام می کند، از فاطمه اش اجازه می گیرد، فاطمه علیها السلام لبخند رضایت می زند، حسن و حسین علیهم السلام و فضّه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می کنند، علی علیه السلام نان ها را بر می دارد و به سوی در خانه می رود و نان ها را به فقیر می دهد.

اهل این خانه فقط با آب افطار می کنند، آنان امشب گرسنه می مانند.

فردا شب بار دیگر همه کنار سفره نشستند، علی علیه السلام امروز هم مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه علیها السلام آن را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمه علیها السلام نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان! علی علیه السلام بسم الله می گوید و دست می برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید». بار دیگر علی علیه السلام به همه نگاه می کند، همه لبخند رضایت بر لب دارند، علی علیه السلام نان ها را بر می دارد و به در خانه می رود و به آن یتیم می دهد. امشب نیز اهل این خانه با آب افطار می کنند.

شب سوم است، همه کنار سفره نشستند، علی علیه السلام امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه علیها السلام با آن نان پخته است. صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یک اسیر هستم! گرسنه ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر چیزی یافت نمی شود، اهل این خانه از صبح تا کنون چیزی نخورده اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بُت پرست است، به راستی علی علیه السلام چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود باز نمی گردانند، آن ها

همگی کریمند.

علی علیه السلام نان‌ها را در دست می‌گیرد و به آن اسیر می‌دهد و به داخل خانه برمی‌گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می‌مانند. (۱۱۹)

امشب علی علیه السلام سر خود را پایین می‌گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می‌شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می‌شود، سفره خالی است. به خدا هیچ کس نمی‌تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه‌اند، آن‌ها می‌دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره‌ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده‌ات را به بُت پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج انسانیت است! آری، فرشتگان اکنون می‌فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن‌ها امشب به سجده خود افتخار می‌کنند! درست است که در این خانه غذایی یافت نمی‌شود؛ اما فاطمه علیها السلام با لبخندش برای علی علیه السلام بهشتی ساخته است. بهشتی که علی علیه السلام آن را با بهشت خدا هم عوض نمی‌کند. فاطمه علیها السلام بهشت علی علیه السلام است.

صبح روز بیست و پنجم ذی‌الحجه فرا می‌رسد، صدایی به گوش می‌رسد، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه علیها السلام نماز می‌خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را می‌فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می‌یابد. نگاهی به آسمان می‌کند و دعا می‌کند.

جبرئیل نزد پیامبر می آید و برای محمد ﷺ سوره انسان را می خواند، سوره ای که با دو واژه «هَلْ أَتَى» آغاز می شود. (۱۲۰)

لبخندی بر چهره پیامبر می نشیند و چنین می گوید: «خدا به شما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شما مبارک باد این مقامی که خدا به شما داده است، خوشا به حال شما که خدا از شما راضی است و شما را به عنوان بندگان برگزیده خود انتخاب نموده است، خوشا به حال کسی که با شما باشد زیرا خدا به شما مقام شفاعت داد!». (۱۲۱)

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنج نفر غذا در آن است. بوی غذای بهشتی در همه جا می پیچد، گویا این غذا آب گوشت است و گوشت زیادی در آن است، همه سر سفره می نشینند و از آن غذا می خورند و سیر می شوند. (۱۲۲)

پیامبر، خدا را شکر می کند که همان گونه که مریم ؑ در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می کنند. (۱۲۳)

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کاسه اکنون نزد امام زمان ؑ است، وقتی او ظهور کند، آن کاسه را آشکار می کند و با آن، غذا میل خواهد کرد. (۱۲۴)

دیگر وقت آن است آیات این سوره را ذکر کنم، از امروز به بعد، نگاه من به این سوره تغییر می کند. این سوره، دفتر مدح و فضیلت اهل بیت ؑ است:

به نام تو که بخشنده و مهربان هستی !
تو انسان را از خاک آفریدی، قبل از این که انسان را خلق کنی، ذره‌های نطفه
و جسم او در میان خاک بود، سال‌ها گذشت، تو این خاک را تبدیل به گیاهان و
غذا نمودی، پدر و مادر او از آن غذا خوردند و نطفه او شکل گرفت و سپس
او به دنیا آمد.

آری، انسان سال‌های سال در میان خاک بود و هیچ یاد و نشانی از او در میان
نبود.

البته وقتی تو آفرینش را آغاز نکرده بودی، هیچ اثری از انسان نبود، فقط تو
بودی و هیچ موجودی نبود. بعداً زمین و آسمان را آفریدی، آن وقت ذرات
خاکی را که انسان از آن آفریده خواهد شد خلق کردی.

پس گذشته انسان دو مرحله دارد:

مرحله اول که هیچ اثری از او وجود نداشت، مرحله دوم که او آفریده نشده
بود، اما ذرات او در خاک پراکنده بود.

اکنون تو از این مرحله دوم سخن می‌گویی و چنین می‌پرسی: «آیا بر انسان
روزگارانی گذشت که او در خاک بود و از او هیچ یادی نبود؟».

با این سؤال می‌خواهی انسان را به یاد گذشته خود بیندازی، تو بودی که
انسان را از آن خاک به نطفه تبدیل کردی، از آمیزش نطفه پدر و تخمک مادر،
او را آفریدی و برای او گوش شنوا و چشم بینا قرار دادی تا او را بیازمایی.
آفرینش انسان برای این بود که او را امتحان کنی.

تو به انسان اختیار دادی و از او خواستی تاراه خودش را انتخاب کند، تو راه هدایت را به او نشان دادی و حق را برای او آشکار کردی.

اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند، همه ایمان می آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نیست، بلکه از روی اجبار است، تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان ها اختیار دادی، طبیعی است که انسان ها به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی شکر نعمت تو را به جا می آورند و مؤمن می شوند و گروهی هم نعمت های تو را کفران می کنند و راه کفر را برمی گزینند، تو برای کافران غل و زنجیر و آتش سوزان آماده کرده ای.

انسان: آیه ۲۲ - ۵

إِنَّ الْأَثْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا
كَافُورًا ﴿٥﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا
تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَّا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا
شُكُورًا ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا
قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً
وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُتَّكِنِينَ
فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾ وَدَائِبَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالًا وَذَلَّلَتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآبِيَةٍ مِنْ

فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا
تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا
فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا
رَأَوْهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنُورًا ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ نَسَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا
وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ
جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴿٢٢﴾

مؤمنان نیکوکار را در بهشت جای می‌دهی، آنان در آنجا از جامی می‌نوشند که بوی عطر خوش کافور می‌دهد و آرام‌بخش است. آنان از چشمه‌ای سیراب می‌شوند که بندگان خاص تو از آن می‌نوشند و آب آن چشمه را به هر طرف که بخواهند جاری می‌سازند.

آنان کسانی هستند که به عهد و پیمان خود وفا می‌کنند و از روز قیامت که عذاب آن دامن‌گیر گناهکاران می‌شود در هراسند، آنان برای خشنودی تو، غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می‌دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، وقتی آنان به نیازمندان کمک می‌کنند، می‌گویند: «ما این کار را به خاطر خدا انجام می‌دهیم و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران نداریم، ما از خشم خدا در روز قیامت می‌ترسیم، همان روزی که بر همگان، سخت و شدید است».

تو این کار آنان را دیدی و از دل آنان آگاه شدی، برای همین آنان را از عذاب روز قیامت در امان داشتی و به آنان در روز قیامت نشاط قلبی و شادمانی عطا

می‌کنی، این شادمانی نشانه آرامش درونی آنان خواهد بود.

تو در برابر صبرشان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی به آنان پاداش می‌دهی، آنان در بهشت بر روی تخت‌های زیبا تکیه می‌زنند، نه آفتاب آنان را اذیت می‌کند و نه سرما.

درختان بهشتی بر سر مؤمنان سایه می‌افکند و میوه‌های درختان در دسترس آنان است، گرداگرد آنان، نوشیدنی‌هایی را در جام‌های نقره‌ای و قدح‌های بلورین می‌گردانند، جام‌های بلورینی از نقره که در اندازه‌های کوچک و بزرگ آماده شده است.

نوشیدنی پاک‌ی که آنان می‌نوشند، طبع گرم و طعم زنجبیل را دارد، محرک و مقوی است. این نوشیدنی از چشمه‌ای است که نامش «سلسبیل» است، چشمه‌ای با آب گوارا!

خدمت‌گزاران بهشتی، پروانه‌وار به خدمتشان می‌پردازند. آن خدمت‌گزاران هرگز پیر نمی‌شوند و همواره جوان هستند و از زیبایی همچون مروارید درخشان هستند.

هر کس که با دقت به بهشت بنگرد، آن را با عظمت و سرشار از نعمت‌های بی‌نظیر می‌یابد، هر کدام از مؤمنان در باغ‌های باشکوه و بزرگ خود، فرمانروایی باشکوهی دارند.

مؤمنان لباس‌هایی از حریر نازک سبز رنگ و دیبای ضخیم بر تن دارند در حالی که با دستبندهای طلا و مروارید زینت شده‌اند.

تو به آنان نوشیدنی پاک می‌نوشانی، شراب طهور! شرابی که مانند شراب

معمولی نیست، نه عقل را از بین می برد و نه مستی می آورد.
فرشتگان به آنان می گویند: «این نعمت‌ها به عنوان پاداش به شما داده شده
است و سعی و تلاش شما مقبول است».

مناسب است در اینجا هشت نکته بنویسم:

* نکته اول:

در آیه ۵ از نوشیدنی که طعم کافور می دهد و در آیه ۱۷ از نوشیدنی که طعم
زنجبیل می دهد، یاد شده است. در آن زمان، مردم عربستان، دو نوع نوشیدنی
استفاده می کردند:

۱- نوشیدنی که طعم کافور می داد، این نوشیدنی بسیار آرام بخش بود، البته
کافوری که آنان استفاده می کردند با کافوری که فعلاً به صورت صنعتی
درست می شود، تفاوت زیادی داشت، کافور طبیعی (بر خلاف کافور
صنعتی) بسیار گران قیمت می باشد و بوی خوشی دارد.

۲- نوشیدنی که طعم زنجبیل می داد، این نوشیدنی بسیار مقوی و محرک
بود و بسیاری از افراد به آن علاقه داشتند.

حقایق جهان آخرت برای ما، درک نشدنی است، قرآن از این واژه‌ها برای
بیان نعمت‌هایی که در بهشت وجود دارد، بهره برده است.

* نکته دوم

در آیه ۹ چنین می خوانم: «آنان می گویند: ما این کار را به خاطر خدا انجام
می دهیم و هرگز انتظار پاداش و سپاس از شما نداریم».

علی و فاطمه علیها السلام وقتی غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند، این سخن را به آنان نگفتند، بلکه آنان این مطلب را در دل خود گفتند. این جمله که در آیه ۹ ذکر شده است، حرف دل آنان بود، اما خدا از راز دل آنان آگاه بود و برای همین برای آنان چنین پاداش بزرگی را آماده کرده است.

* نکته سوم

قرآن در سوره‌های مختلف از بهشت و نعمت‌های بهشتی یاد می‌کند و معمولاً از زنان بهشتی (حورالعین) سخن می‌گوید. در این سوره، بسیاری از نعمت‌های بهشتی ذکر شده است، اما هیچ مطلبی از زنان بهشتی آورده نشده است.

یکی از مفسران اهل سنت در اینجا مطلب جالبی دارد. او می‌گوید: «این سوره درباره فاطمه علیها السلام و همسر و فرزندان او می‌باشد، ممکن است به احترام فاطمه از حورالعین سخنی به میان نیامده باشد». (۱۲۵)

* نکته چهارم

در آیه ۱۹ از «ولدان» سخن به میان آمده است. ولدان، جوانانی هستند که خدمت‌گزاران مؤمنان هستند.

روزگاری که قرآن نازل شد، بیشتر برده‌ها سیاه‌پوست بودند و بعضی از آنان پیر بودند، هر ثروتمندی تعدادی برده داشت و آن برده‌ها به او خدمت می‌کردند، قرآن می‌گوید: خدمت‌گزاران بهشتی، سیاه‌پوست نیستند، بلکه آنان زیبا و جوان هستند و توانایی انجام هر کاری را دارند.

* نکته پنجم

فاطمه و علی علیهما السلام به نذر خود وفا کردند و غذای افطار خود را به نیازمندان دادند و با این کار خود، به مؤمنان درس دادند که نسبت به گرسنگی گرسنگان، بی توجه نباشند.

آری، غذا دادن به گرسنگان، ثواب زیادی دارد، این سخن پیامبر است: «کسی که سه مسلمان گرسنه را سیر کند، خدا در سه باغ از باغ‌های بهشتی به او غذا خواهد داد.» (۱۲۶)

* نکته ششم

این ماجرا را ۳۴ نفر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند، همه آنان اعتراف کرده‌اند که این سوره در شأن علی و فاطمه علیهما السلام نازل شده است. در کتب شیعه هم احادیث فراوانی در این باره آمده است. (۱۲۷)

* نکته هفتم

اهل بیت پیامبر در آن سه روز، فقط با آب افطار کردند، بعضی از جاهلان، از این مسأله تعجب کرده‌اند و گفته‌اند: «چگونه می‌شود که انسان سه روز فقط با آب زنده بماند؟». آنان این اشکال را کرده‌اند و به خیال خام خود، خواسته‌اند ثابت کنند که این ماجرا به همین دلیل واقعیت ندارد.

آنان چقدر جاهل و نادان هستند!

کاش قدری اطلاعات داشتند و این سخنان را نمی‌گفتند!

آقای گاندی در سن ۷۴ سالگی در سال ۱۹۳۳ میلادی دست به اعتصاب غذا زد و این اعتصاب ۲۱ روز طول کشید. او در این مدت، فقط آب می‌نوشید. اگر انسان آب و نمک مصرف کند می‌تواند تا ۹۴ روز زنده بماند، در کتاب

«گینس» رکورد اعتصاب غذا ۹۴ روز اعلام شده است.

* نکته هشتم

درست است که این سوره درباره علی و فاطمه علیها السلام نازل شده است، اما هر کس که راه آنان را بپیماید و همانند آنان رفتار کند، او هم از این ثوابها بهره‌مند خواهد شد. در واقع، این سوره برای همه زمانها و همه مکانها می‌باشد، البته معلوم است خدا بهترین و بالاترین ثوابها را به علی و فاطمه علیها السلام می‌دهد زیرا اخلاص آنان از همه بیشتر و بالاتر است. هیچ کس نمی‌تواند به مقام اخلاص آنان برسد.

* نکته نهم

این ماجرا سال ششم، اتفاق افتاد و در آن هنگام فقیر و یتیم در جامعه مسلمانان زیاد بود، اما درباره «اسیر» باید مقداری توضیح دهیم. وقتی جنگی میان مسلمانان و کافران درمی‌گرفت، تعدادی از کافران اسیر می‌شدند، در زمان پیامبر، هیچ زندانی در مدینه وجود نداشت و اسیران در زندان نبودند. نکته مهم این است که این اسیران، کافر بودند، زیرا کسی که اسیر شده بود، اگر مسلمان می‌شد، آزاد می‌شد. پیامبر اسیران را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد و از آنان می‌خواست تا به اسیران رسیدگی کنند. آنان اسیران را مدتی نگاه می‌داشتند تا خانواده اسیران که در خارج از مدینه زندگی می‌کردند، پولی برای آزادی آن اسیر بفرستند و آن اسیر آزاد شود. در واقع نگاه داشتن اسیر برای این بود که مسلمانان بتوانند به آن پول دسترسی پیدا کنند.

طبیعی است که تعدادی از این اسیران به مسلمانانی می‌رسیدند که خود آن مسلمانان در فقر بودند، مسلمانان فقیر به اسیران اجازه می‌دادند که برای گرفتن غذا به خانه دیگر مسلمانان مراجعه کنند.

در این ماجرا هم اسیری کافر، به در خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام آمد و آن‌ها غذای خود را به آن اسیر کافر دادند.

اکنون وقت آن است تا این جملات را بنویسم:

بانوی من! ای فاطمه!

آقای من! ای علی!

شخصی کافر به در خانه شما آمد و شما حاضر نشدید او ناامید برگردد،

چگونه باور کنم که شما دوستان خود را از در خانه خود ناامید برگردانید؟

شما خاندان کرم و جود هستید، خدا به ما فرمان داده است که شما را دوست

بداریم، ما از فرمان خدا اطاعت کردیم، ما شما را دوست داریم.

شنیده‌ایم که در روز قیامت، خدا به شما اجازه شفاعت می‌دهد، در آن روز،

ما را از شفاعت خود ناامید نکنید!

انسان: آیه ۲۶ - ۲۳

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ

كُفُورًا ﴿٢٤﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ

فَأَسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

در ابتدای سوره از انسان و آفرینش او سخن گفتی، تو به انسان اختیار دادی و او باید خودش، راهش را انتخاب کند، عظمت انسان در اختیار اوست، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو راه حق را به او نشان می دهی، برای همین قرآن را نازل کردی تا راه هدایت آشکار گردد.

درست است که عده ای قرآن را دروغ می پندارند، اما قرآن، سخن توست و تو آن را بر قلب محمد ﷺ نازل کردی، وظیفه محمد ﷺ فقط نشان دادن راه حق است، او نباید کسی را مجبور به ایمان کند، این قانون توست، طبیعی است که عده ای با او دشمنی می کنند و راه کفر و نفاق را می پیمایند.

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا در راهی که در پیش گرفته است، شکیبایی کند و از گناهکاران و کافران پیروی نکند و هر صبح و شام، تو را یاد کند که یاد تو آرام بخش دل ها می باشد. از او می خواهی تا پاسی از شب را در مقابل عظمت تو به سجده رود و در شب، تو را تسبیح کند و تو را از همه نقص ها و عیب ها، پاک بداند و «سبحان الله» بگوید.

انسان: آیه ۲۸ - ۲۷

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ
يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿۲۷﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا
أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿۲۸﴾

محمد ﷺ مردم را به سوی هدایت و رستگاری فرا می خواند، گروهی با او دشمنی می کنند و راه کفر و نفاق را می پیمایند، درست است که او شش سال

است به مدینه هجرت کرده است، اما هنوز کافران و بُت پرستان در مکه هستند، در خود مدینه هم، منافقان زیادی نفوذ کرده اند، منافقان به ظاهر مسلمان هستند و به مسجد می آیند و با مسلمانان نماز می خوانند، اما دل های آنان از نور ایمان، خالی است، آنان در دل های خود، کینه و دشمنی اسلام و پیامبر را دارند.

ریشه کفر و نفاق، یک چیز است: «محبّت به دنیا».

آنان شیفته دنیای زودگذر هستند و از یاد روز قیامت غافل هستند، همان قیامتی که روز بسیار سختی برای آنان خواهد بود. تو آنان را آفریدی و آفرینش آنان را استوار کردی، همه نیروهای آنان از توست، هر وقت که اراده کنی می توانی آنان را نابود سازی و گروه دیگری را جایگزین آنان سازی.

انسان: آیه ۲۹

إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ

سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

قرآن، پندی است برای کسی که بخواهد راهی به سوی تو برگزیند. این سنّت و قانون توست، در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند.

آری، تو انسان را آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان بیاورند،

همه ایمان می آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده‌ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان‌ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه کفر را انتخاب می‌کنند و ایمان نمی‌آورند. قرآن آمده است تا راه را از چاه نشان دهد، هر کس که بخواهد به سوی سعادت و رستگاری برود به قرآن ایمان می‌آورد و از آن پند می‌گیرد.

انسان: آیه ۳۰

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حکیمًا ﴿۳۰﴾

در آیه قبل سخن از این بود که خدا به انسان اختیار داده تا انسان راهش را خودش انتخاب کند. در واقع در آیه قبل، عقیده «جبرگرایی» باطل اعلام شد. انسان هرگز در کارهای خود مجبور نیست، او با اراده خود، تصمیم می‌گیرد و ایمان یا کفر را برمی‌گزیند.

اکنون در این آیه از حقیقت مهم دیگری سخن به میان می‌آید: «انسان‌ها هیچ چیز را اراده نمی‌کنند مگر این که خدا آن را اراده کند، به راستی که خدا داناست و همه کارهای او از روی حکمت است». در این آیه عقیده «تفویض» باطل اعلام می‌شود.

«تفویض» یعنی چه؟

واگذاری انسان به خود!

عده‌ای از جاهلان به «تفویض» اعتقاد دارند، سخن آنان این است: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد روی تصمیم انسان نفوذ کند، انسان به صورت کاملاً مستقل، کارهای خود را انجام می‌دهد و نیاز به اجازه خدا ندارد، همین که انسان تصمیم به انجام کاری گرفت، می‌تواند به آن اقدام کند و به توفیق و اذن خدا نیاز ندارد. خدا نمی‌تواند جلوی انجام کار انسان‌ها را بگیرد».

این عقیده باطلی است. خدا هرگز انسان را این‌گونه به خود واگذار نکرده است.

درست است که خدا به انسان اختیار داده است، اما هر وقت که خدا بخواهد می‌تواند مانع کار انسان شود، انسان هرگز از خدا بی‌نیاز نیست!

انسان نه مجبور است و نه به خود واگذار شده است!

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ.

نه جبر درست است و نه تفویض!

عقیده صحیح چیزی است بین این دو.

در اینجا مثالی می‌زنم تا این مطلب روشن شود:

تاجری ثروت زیادی دارد، یکی از دوستان او از دنیا می‌رود و از او یک، نوجوان باقی می‌ماند. آن نوجوان یتیم، کسی را ندارد و نیاز به کمک و یاری دارد. تاجر تصمیم می‌گیرد تا به آن یتیم کمک کند تا او درس بخواند. چند سال می‌گذرد و آن یتیم، جوانی برومند می‌شود و نیاز به ازدواج و تشکیل خانواده پیدا می‌کند، اما او از آینده خود نگران است. تاجر به آن جوان می‌گوید:

— من حاضر هستم دختر خود را به عقد تو در آورم و خانه‌ای هم برای تو بخرم و کار مناسبی برایت فراهم کنم. من این کارها را به یک شرط انجام می‌دهم.

— چه شرطی؟

— تا زمانی که من زنده‌ام تو باید به سخن من گوش کنی و سرپرستی مرا قبول کنی.

آن جوان این شرط را قبول می‌کند، تاجر دخترش را به او می‌دهد، خانه‌ای برای او تهیه می‌کند و کار مناسبی را هم برایش فراهم می‌نماید. جوان زندگی خود را آغاز می‌کند، با تلاش و فعالیت، روز به روز موفق‌تر می‌شود و در کار خود به موفقیت‌های بزرگی می‌رسد.

اکنون می‌توانیم زندگی آن جوان را با سه دیدگاه بررسی کنیم:

* دیدگاه اول: این جوان خودش در این موفقیت‌ها، هیچ نقشی ندارد. بلکه همه این موفقیت‌ها به خاطر کمک‌های تاجر بوده است، این همان دیدگاه

«جبر» است.

* دیدگاه دوم: تاجر که یک عمر به جوان کمک کرده است، هیچ کاره است، تاجر در زندگی او هیچ نقشی ندارد. همه موفقیت‌ها از تلاش‌های خود آن جوان است، تاجر حق ندارد در زندگی جوان تصرف کند.

این همان دیدگاه «تفویض» یا «واگذاری» است.

* دیدگاه سوم: هم تاجر و هم جوان در این موفقیت‌ها، سهم داشته‌اند و هر دو مالک این زندگی هستند، تاجر به عنوان سرپرست، صاحب این زندگی است و جوان هم به عنوان کسی که اجازه استفاده از آن زندگی را دارد، صاحب این زندگی است. در واقع تاجر به آن جوان، اجازه داده است که از این امکانات بهره‌بردار و به موفقیت برسد.

جوان تلاش کرد و از آن امکانات به خوبی بهره‌برد، از طرف دیگر، آن تاجر هم زمینه موفقیت او را فراهم کرد. اگر تاجر چنین کاری نمی‌کرد، آن جوان موفق نمی‌شد.

به این دو جمله دقت کنید:

- ۱- پس آن جوان، هیچ چیز را اراده نکرد مگر این که تاجر آن را اراده کرد!
 - ۲- آن جوان موفقیت را اراده نکرد مگر این که تاجر، زمینه آن را فراهم کرد.
- اکنون به بحث پیرامون اختیار و اراده خدا باز می‌گردیم:

انسان بر اساس قدرت و اراده خود، ایمان را انتخاب می‌کند، اما خدا به انسان

این توفیق را می‌دهد تا او بتواند ایمان را انتخاب کند.

اکنون به این دو جمله زیر توجه کنید:

۱- انسان‌ها هیچ چیز را اراده نمی‌کنند مگر این که خدا قبلاً آن را اراده کرده است.

۲- انسان‌ها، ایمان را انتخاب نمی‌کنند مگر این که خدا، زمینه آن را فراهم کند و توفیق آن را به انسان بدهد.

اکنون دیگر معنای این آیه روشن شده است.

عقیده جبرگرایی در میان مسلمانان رواج زیادی داشته است و اهل بیت علیهم‌السلام همواره با آن مبارزه کرده‌اند، همان‌طور که عقیده «تفویض» یا «واگذاری» هم عقیده باطلی است و اهل بیت علیهم‌السلام با آن هم مخالفت کرده‌اند.

مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای آقای «طاووس یمانی» را ذکر کنم.

طاووس یمانی، نام مردی بود که در کوفه زندگی می‌کرد. او در ابتدا، جبرگرا بود و اعتقاد داشت انسان‌ها در انجام کارهای خود مجبور می‌باشند. او یک بار به مدینه آمد و به خانه امام صادق علیه‌السلام رفت، امام به او رو کرد و فرمود:

— عقیده تو درباره انسان چیست؟

— من می‌گویم که انسان مجبور است و اختیاری از خود ندارد.

— طبق عقیده تو آیا انسان گناهکار در روز قیامت می‌تواند به خدا بگوید

«خدایا من مجبور بودم گناه کنم، من هیچ اختیاری از خود نداشتم».

— آری. او می تواند چنین سخنی بگوید.

— اگر این طور است، پس چرا خدا گناهکاران را به جهنم می فرستد؟ چرا آنان را عذاب می کند؟

اینجا بود که طاووس یمانی سکوت کرد و به فکر فرو رفت، او نمی دانست چه بگوید، تا به حال کسی این گونه با او سخن نگفته بود. او با خود گفت: من چند راه بیشتر ندارم:

اول: این که بگویم عذاب جهنم دروغ است و خدا هیچ کس را به جهنم نخواهد برد. این سخن که با قرآن مخالف است.

دوم: این که بگویم خدا با این که می داند گناهکاران مجبور بوده اند، آنان را به جهنم می برد و این هم ظلمی آشکار است و خدا هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

سوم: این که دست از جبرگرایی بردارم و باور کنم که خدا به انسان اختیار داده است.

همه نگاه ها به طاووس بود، او رو به امام کرد و گفت: «من هرگز با حق و حقیقت دشمنی ندارم، من سخن تو را قبول می کنم و از عقیده باطل خود توبه می کنم» (۱۲۸)

آری، او دست از آن عقیده باطل خود برداشت.

عقیده جبرگرایی، میراث حکومت بنی امیه بود. بنی امیه سال های سال با

ترویج این اعتقاد توانسته بودند بر مردم حکومت کنند. وقتی مردم باور کردند که انسان هیچ اختیاری از خود ندارد، پس دیگر هرگز یزید را به خاطر کشتن حسین علیه السلام سرزنش نخواهند کرد، زیرا طبق جبرگرایی، یزید هیچ اختیاری از خود نداشته است، او مجبور بود این کار را بکند، این اراده خدا بوده است که حسین علیه السلام کشته شود!

بنی‌امیه اعتقاد به آزاد بودن انسان را بدعت در دین می‌دانستند و طرفداران این عقیده را به زندان انداخته یا به قتل می‌رساندند.

کسی که شیعه اهل بیت علیهم السلام است به «عدالت خدا» اعتقاد دارد، پس او هرگز جبرگرا نمی‌شود.

انسان جبرگرا چنین باور دارد: «گناهکار مجبور به گناه بوده است و نمی‌توانسته گناه را ترک کند، اما باز هم خدا او را به جهنم می‌اندازد».

و معلوم است این ظلمی آشکار است و خدا هرگز به بندگانش ظلم نمی‌کند.

شعار مکتب شیعه این است:

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ.

نه جبر درست است و نه تفویض!

عقیده صحیح، چیزی است بین این دو.

عده‌ای از جاهلان به «تفویض» باور دارند، آنان می‌گویند: «خدا انسان را آفرید و او را به حال خود واگذار کرد و انسان هر کاری که بخواهد می‌تواند

انجام دهد. اگر انسان تصمیم بگیرد کاری را انجام دهد، دیگر خدا قدرت ندارد روی تصمیم انسان نفوذ کند. خدا نمی تواند جلوی انجام کار انسان ها را بگیرد».

اکنون وقت آن است که ماجرای ابراهیم علیه السلام را یک بار دیگر بخوانم... ابراهیم علیه السلام در حسرت داشتن فرزند بود، او بارها از خدا خواسته بود تا به او پسری بدهد. سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد و به او پسری به نام اسماعیل عطا کرد.

ابراهیم علیه السلام اسماعیل را خیلی دوست می داشت، وقتی اسماعیل بزرگ شد، خدا به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا اسماعیل را در راه او قربانی کند. این امتحان بزرگی برای ابراهیم علیه السلام بود.

ابراهیم علیه السلام با پسرش چنین سخن گفت: پسر من! باید به قربانگاه برویم. آنان به سوی سرزمین «مینا» حرکت نمودند. اسماعیل به پدر گفت:
— مگر ما به قربانگاه نمی رویم تا در راه خدا قربانی کنیم؟
— آری، پسر من.

— پس چرا قربانی با خود برنداشتی، گوسفندی و یا شتری!
— ای عزیز دلم! تو همان قربانی من هستی، خدا به من دستور داده است که تو را در راه او قربانی کنم.

— ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده.
آنان به قربانگاه رسیدند، ابراهیم علیه السلام «بسم الله» گفت و کارد را بر گروی پسر

کشید.

بار دیگر، ابراهیم علیه السلام کارد را کشید، زیر گلوی اسماعیل سرخ شد، ابراهیم علیه السلام اراده کرد تا اسماعیلش را قربانی کند، اما خدا نخواست، ناگهان صدایی در آسمان طنین انداز می شود که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل آمد و گوسفندی به همراه آورد و آن را به ابراهیم علیه السلام داد تا قربانی کند. (۱۲۹)

این حکایت در آیه ۳۲ سوره حج آمده است.

آری، درست است که تو به انسان اراده و اختیار داده ای، اما هر وقت بخواهی توان و قدرت داری مانع انجام کار او شوی. هر کس قرآن را با دقت بخواند، می فهمد که عقیده «تفویض» باطل است. من به سه ماجرای که در قرآن آمده است اشاره می کنم:

اول: ماجرای قربانی کردن اسماعیل.

دوم: ماجرای نسوختن ابراهیم علیه السلام در آتش نمرود. نمرود آتش بزرگی آماده کرد و ابراهیم علیه السلام را در آن آتش انداخت، نمرود اراده کرد که ابراهیم علیه السلام را بسوزاند، اما خدا اراده کرد که ابراهیم علیه السلام نسوزد.

سوم: ماجرای زنده ماندن موسی علیه السلام. فرعون هزاران نوزاد پسر را کشت تا موسی علیه السلام زنده نماند، فرعون اراده کرد موسی علیه السلام را بکشد، اما خدا اراده کرد که موسی علیه السلام زنده بماند.

انسان: آیه ۳۱

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا ﴿۳۰﴾

«خدا هر کس را که بخواهد در رحمت خود داخل می‌کند و او برای ستمکاران عذاب دردناکی آماده کرده است».

جمله دوم این آیه، روشن است، خدا ستمکاران را به آتش جهنم گرفتار خواهد کرد، همان ستمکارانی که به خود و دیگران ظلم کردند و راه کفر و نفاق را پیمودند.

ولی منظور از جمله اول چیست: «خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل می‌کند».

«رحمت خدا» در اینجا چیست؟

خدا قرآن را برای هدایت همه مردم فرستاد، محمد ﷺ پیام خدا را به آنان رساند، این «هدایت اول» است.

خدا برای کسانی که هدایت اول را پذیرفتند و به محمد ﷺ ایمان آوردند، هدایت دیگری قرار می‌دهد و زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می‌کند. خدا کاری می‌کند که او لحظه به لحظه به کمال نزدیک تر شود، خدا دست او را می‌گیرد و به بهشت خویش رهنمونش می‌سازد. این «هدایت دوم» است. این اراده و قانون خدا می‌باشد: «فقط کسی که هدایت اول را پذیرفت، شایستگی دارد با هدایت دوم هدایت شود».

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسی می تواند به دانشگاه برود (و بعداً پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

هدایت اول برای همه انسان‌ها هست، هر کس هدایت اول را نپذیرفت، خدا او را به حال خود رها می کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه ور شود، اما کسی که هدایت اول را پذیرفت، خدا او را به هدایت دوم، راهنمایی می کند. اکنون که این مطلب را دانستم، بار دیگر این آیه را می خوانم: «خدا هر کس را بخواهد در رحمت خود داخل می کند».

دانستم منظور از «رحمت خدا» در اینجا، «هدایت دوم» است، اما دوست دارم در این باره بیشتر بدانم. تحقیق و بررسی می کنم به سخنی از امام کاظم علیه السلام می رسم:

روزی یکی از یاران آن حضرت، درباره این آیه سؤال کردند. امام کاظم علیه السلام در پاسخ فرمود: «منظور از رحمت خدا در این آیه، ولایت ما می باشد». (۱۳۰)

وقتی این سخن را شنیدم، به فکر فرو رفتم...

این سوره در ابتدا با ماجرای «نذر علی و فاطمه علیهم السلام» آغاز شد و آخرین آیه نیز از «ولایت» سخن می گوید.

هر کس به قرآن، واقعاً ایمان آورد، تو او را به راه ولایت اهل بیت علیهم السلام

راهنمایی می‌کنی، ولایت، همان رحمت توست.

راه امامت و ولایت دوازده امام، همان ادامهٔ راه قرآن است!

تو پس از پیامبر، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را برای هدایت مردم برگزیدی. تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی پس از پیامبر، برنامه داری.

دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفهٔ هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امروز راه مهدی علیه السلام راهی است که مرا به سعادت می‌رساند، پیروی از مهدی علیه السلام، همان راه شایستهٔ توست. تو هر کس را دوست بداری به رحمت خویش وارد می‌کنی.

من باید در راه و مسیر تو باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول داشته باشم، نشانهٔ این است که در راه صحیح هستم.

راه ولایت، امتداد راه قرآن است. (۱۳۱)

سوره مُرسَلات

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷۷ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مرسلات» به فرشتگانی می‌گویند که برای اجرای دستور خدا، پی در پی می‌آیند. در آیه اول این سوره به این فرشتگان سوگند یاد شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: حوادث روز قیامت، عذاب کافران در آن روز، نشانه‌های قدرت خدا، نعمت‌های خدا، نعمت‌های بهشتی، پاداش مؤمنان در بهشت...

مُرسلات: آیه ۱۱ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ
عُرْفًا ﴿١﴾ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ﴿٢﴾ وَالنَّاشِرَاتِ
نَشْرًا ﴿٣﴾ فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا ﴿٤﴾ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾ عُدْرًا أَوْ
نُدْرًا ﴿٦﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ﴿٧﴾ فَإِذَا التَّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾ وَإِذَا
السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا الرُّسُلُ
أُفْتُتْ ﴿١١﴾

تو می خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان‌ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حق است، سخن تو نیز جز حق و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، اما می خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می پیمایند و به سخن محمد ﷺ ایمان نمی آورند و او را دروغگو

می خوانند.

اکنون به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که آنان برای اجرای دستور تو، بی در پی می آیند و همچون تندباد حرکت می کنند، تو به فرشتگانی سوگند یاد می کنی که وحی تو را نیکو نشر می دهند و بر قلب پیامبران نازل می کنند و حق و باطل را جدا می کنند و سخن تو را به پیامبران می رسانند تا حجّت بر کافران تمام شود و مؤمنان از عذاب بهرأسند و برای قیامت توشه ای بگیرند. تو پیامبران را می فرستی تا کافران در روز قیامت نگویند: «کسی نبود ما را راهنمایی کند»، تو این گونه حجّت را بر آنان تمام می کنی.

تو به این فرشتگان سوگند یاد می کنی که روز قیامت حقّ است و سرانجام فرامی رسد. بهشت و جهنّم حقّ است و آنچه برای آن روز در قرآن گفته شده است، واقع خواهد شد.

روز قیامت، روزی است که ستارگان تیره و تاریک می شوند و آسمان از هم شکافته می گردد، کوه ها متلاشی می شوند و چون گرد و غبار در هوا پراکنده می شوند.

در آن روز تو برای هر امتی، گواه و شاهدی از خود آنان می آوری، برای هر پیامبری وقتی مشخص می گردد تا بر اعمال امت خود گواهی دهد.

مُرسلات: آیه ۱۵ - ۱۲

لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ﴿١٢﴾ لِيَوْمٍ

الْفَضْلِ ﴿١٣﴾ وَمَا أَذْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ ﴿١٤﴾ وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ

لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾

تو برای روز قیامت، زمانی را مشخص کرده‌ای، زمانی که فقط تو از آن خبر داری، هیچ کس نمی‌داند قیامت چه زمانی خواهد بود.
 به راستی قیامت چه روزی است؟
 روزی که بین مؤمنان و کافران جدایی می‌افتد، مؤمنان به بهشت می‌روند و کافران به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند.
 هیچ انسانی نمی‌داند آن روز، چگونه است، روزی که برای کافران بسیار سخت است.

* * *

مُرسلات: آیه ۱۸ - ۱۶

أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُنْتَبِعُهُمْ

الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾ كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

تو محمد ﷺ را فرستادی و او برای مردم مکه قرآن خواند، اما گروه زیادی از آنان، محمد ﷺ را دروغگو خواندند و قرآن را تکذیب کردند.
 وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!
 چرا آنان فکر نکردند که نخستین کافران دنیا را هم نابود کردی؟ تو قوم نوح ﷺ را نابود کردی، وقتی آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند تو طوفانی فرستادی و همه کسانی که نوح ﷺ را دروغگو می‌پنداشتند، غرق کردی.
 بعد از آنان، کافران دیگر را نابود ساختی.

قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط علیهم السلام.

یکی را با صاعقه‌ای آسمانی و زلزله‌ای سهمگین نابود کردی در حالی که آنان فکر چنین چیزی را هم نکرده بودند. دیگری را با بارانی از سنگ‌های آسمانی به هلاکت رساندی. تو این‌گونه مجرمان را کیفر می‌دهی، کسانی که با تو دشمنی کردند و پیامبرانت را دروغگو شمردند، به عذاب تو گرفتار شدند.

مُرسلات: آیه ۲۳ - ۱۹

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ

مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ

مَعْلُومٍ ﴿٢٢﴾ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

قرآن از زنده شدن انسان در روز قیامت سخن می‌گوید، کافران می‌گویند: «چگونه می‌شود وقتی ما به مشتی خاک تبدیل شدیم، بار دیگر زنده شویم».

چرا آنان فکر نمی‌کنند که تو چگونه آنان را آفریدی؟

تو انسان را از آبی ناچیز و پست آفریدی.

نطفه‌ای بدبو!

تو آن نطفه را در رحم مادر قرار دادی و آن نطفه با تخمک مادر، یکی شد و مدت زمانی مشخص در رحم مادر ماند، تو بر این کار قدرت داشتی، تو قدرتمند خوبی هستی و انسان را از قطره‌ای آفریدی، پس بار دیگر می‌توانی او را از خاک زنده کنی. به راستی چه فرقی میان خاک و آن نطفه بی‌ارزش

است!

آری، تو که بار اول انسان را از خاک آفریدی، بار دیگر می توانی او را از خاک زنده کنی. برپایی قیامت برای تو کاری ندارد، وقتی تو اراده کنی همه زنده می شوند.

مُرسلات: آیه ۲۷ - ۲۴

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ

الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾ أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ

شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

آنان این همه آثار قدرت تو را می بینند، باز راه کفر را می پیمایند! چرا آنان به زمین نگاه نمی کنند که چگونه آن را محل سکونت آنان قرار دادی، هم در زمان حیاتشان و هم بعد از مرگشان! بر روی این زمین زندگی می کنند و وقتی می میرند در همین زمین به خاک سپرده می شوند. آیا آنان به کوه ها نگاه نمی کنند که چگونه آن را محکم و استوار قرار دادی، این کوه ها هستند که سبب آرامش زمین شده اند.

تو آبی گوارا و شیرین برای انسان ها فراهم کردی، از آسمان باران را نازل کردی، همه این ها نعمت های توست، چرا آنان به این نعمت ها فکر نمی کنند؟ چرا شکر آن را به جا نمی آورند؟

مُرسلات: آیه ۳۴ - ۲۸

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾ أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ
مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي تِلْكَ
شُعَبٍ ﴿٣٠﴾ لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ
كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

تو در این دنیا به آنان مهلت می دهی و در عذاب آنان شتاب نمی کنی، اما وقتی روز قیامت فرا می رسد، آتش جهنم زبانه می کشد، فرشتگان به آنان می گویند که به سوی جهنمی که آن را دروغ می پنداشتید، روانه شوید. کافران نگاه می کنند، آتش جهنم را می بینند که دودی سیاه رنگ، بالای آن است و همچون سایبان به چشم می آید. فرشتگان به آنان می گویند: «به سوی این سایبان حرکت کنید».

کافران به سوی جهنم می روند، این دود آنان را از سه طرف احاطه می کند، (از بالای سر و سمت چپ و سمت راست).

این سایه نه خنک است و نه از حرارت آتش می کاهد.

جرقه هایی که از آتش به اطراف می جهند به اندازه یک قصر و کاخ بلند است، این جرقه ها در بزرگی و رنگ، همانند شتران زرد رنگی هستند که به هر سو پراکنده می شوند!

مُرسلات: آیه ۳۶ - ۳۵

هَذَا يَوْمٌ لَّا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْدِنُ لَهُمْ

فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!
 در آن روز کافران نمی توانند برای نجات خود سخنی بگویند و به آنان اجازه داده نمی شود که عذرخواهی کنند، همه حقایق در آنجا روشن و آشکار است، آنان چیزی برای گفتن ندارند.
 آنان در دنیا با این زبان با دین خدا دشمنی کردند و قرآن را دروغ خواندند، این زبان دیگر قفل می شود و از کار می افتد و دیگر آنان نمی توانند سخنی بگویند.

ذکر این نکته لازم است که آنان در صحرای قیامت سخن می گویند، اما وقتی در جهنم قرار گرفتند، مدتی می توانند سخن بگویند، اما سرانجام به مرحله ای می رسند که قدرت سخن گفتن از آنان گرفته می شود و این عذابی دیگر برای آنان است.

کافران در روز قیامت، مرحله های مختلفی را پشت سر می گذارند، این آیه درباره آخرین مرحله آنان سخن می گوید، مرحله ای که در میان آتش جهنم قرار گرفته اند و دیگر قدرت سخن گفتن از آنان گرفته شده است.

مُرسلات: آیه ۴۰ - ۳۷

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾ هَذَا يَوْمٌ

الْفَضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ

فَكِيدُونِ ﴿۳۹﴾ وَوَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِينَ ﴿۴۰﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

روز قیامت، روز جدایی حق از باطل است، تو همه انسان‌ها را در صحرای قیامت جمع می‌کنی، از اولین انسان‌ها تا آخرین آنان در آنجا جمع می‌شوند و تو به حساب آنان رسیدگی می‌کنی. در آن روز به کافران می‌گویی: «اگر چاره‌ای در برابر من برای فرار از چنگال مجازات دارید، انجام دهید؟». هیچ کس راه فرار ندارد، هیچ کس نمی‌تواند در برابر قدرت تو کاری انجام دهد، از دست هیچ کس کاری ساخته نیست.

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

مُرسلات: آیه ۴۴ - ۴۱

إِنَّ الْأُمْتِنِينَ فِي ضَلَالٍ

وَعُيُونٍ ﴿۴۱﴾ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۴۲﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۴۴﴾

در آن روز فرمان می‌دهی تا فرشتگان، مؤمنان پرهیزکار را به سوی بهشت ببرند، مؤمنان در آنجا در سایه‌های درختان و میان چشمه‌سارها بر روی تخت‌ها تکیه می‌دهند، هر نوع میوه‌ای که دوست داشته باشند، برای آنان فراهم است. فرشتگان به آنان می‌گویند: «بخورید و بیاشامید و از نعمت‌های

زیبای بهشت بهره ببرید. همه این‌ها، گوارای وجودتان باد! زیرا این‌ها، پاداش اعمال نیکی است که در دنیا انجام داده‌اید». آری، تو این‌گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهی.

مُرسلات: آیه ۴۶ - ۴۵

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾ كَلُوا

وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند!

تو در این دنیا به آنان مهلت می‌دهی و در عذابشان شتاب نمی‌کنی. اکنون به محمد ﷺ می‌گویی تا به آنان چنین بگوید: «در این چند روزه دنیا، بخورید و از لذت‌های زودگذر دنیا بهره بگیرید که شما مجرم و گناهکار هستید، شما راه کفر را پیمودید و کیفر شما کاملاً مشخص است».

آری، روز قیامت برای آنان بسیار سخت خواهد بود، هیچ‌کس آنان را یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی‌توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها می‌اندازند و آن‌ها را با صورت بر روی زمین می‌کشانند و به سوی جهنم می‌برند.

مُرسلات: آیه ۴۸ - ۴۷

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا قِيلَ

لَهُمْ اذْكُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

محمد ﷺ با گروهی از کافران سخن گفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، آنان سخن محمد ﷺ را گوش کردند و در ابتدا با آن مخالفتی نکردند. محمد ﷺ به آنان گفت که باید نماز بخوانند.

آنان قدری فکر کردند و گفتند: «در نماز باید به رکوع برویم، ما هرگز رکوع نمی‌رویم، چون این کار برای ما عیب و ننگ است. ای محمد! ما به شرطی مسلمان می‌شویم که نماز نخوانیم و رکوع نرویم».

محمد ﷺ رو به آنان کرد و فرمود: «دینی که در آن رکوع و سجده نباشد، ارزشی ندارد». آنان وقتی این سخن را شنیدند از پیش محمد ﷺ رفتند و همان بُت‌پرستی خود را ادامه دادند و قرآن را دروغ شمردند و به آن ایمان نیاوردند، این روحیه غرور و تکبر، ریشه همه زشتی‌ها و کفرها و پلیدی‌ها می‌باشد. (۱۳۲)

اکنون از آنان سخن می‌گوییم و به ماجرای آنان اشاره می‌کنیم: وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند، همان کسانی که وقتی به آنان گفته می‌شود: «در برابر خدا، رکوع کنید»، رکوع نمی‌کنند.

مُرسلات: آیه ۵۰ - ۴۹

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾ فَبِأَيِّ

حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

وای بر کسانی که قرآن را دروغ شمردند، اگر آنان به قرآن که معجزه جاوید محمد ﷺ است ایمان نمی‌آورند، پس به کدام سخن بعد از آن می‌خواهند

ایمان بیاورند.

آری، تو قرآن را فرستادی تا انسان‌ها را از جهل و نادانی نجات دهی، قرآن، کتاب یکتاپرستی است. چرا کافران، ارزش قرآن را نمی‌دانند. اگر تو قرآن را بر کوهی نازل می‌کردی، آن کوه در برابر عظمت قرآن و از شدت خوف از مقام تو، از هم می‌شکافت و متلاشی می‌شد. (۱۳۳)

قرآن، بزرگ‌ترین حادثه جهان هستی است و روح سرگشته انسان را از چشمه معرفت، سیراب می‌کند. قرآن، پرده از حقایقی بر می‌دارد که هرگز اندیشه انسان نمی‌تواند به آن راه یابد.

این کافران که به قرآن با این عظمت، ایمان نمی‌آورند، در برابر کتاب‌های آسمانی دیگر، هم تسلیم نخواهند شد و این نشانه روح عناد و لجاجت آنان است. (۱۳۴)

بيوستهاى تحقيقى

١. يا مالك بن ضمرة، كيف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا، وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض... فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٢٧، كتاب الغيبة للنعماني ٢١٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١١٥.
٢. إنَّ القائم يلقي في حربه ما لم يلق رسول الله، لأنَّ رسول الله أتاهم وهم يعبدون الحجارة المنقورة والخشبة المنحوتة...: كتاب الغيبة للنعماني ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.
٣. ويسير إلى الكوفة، فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية، شاكين في السلاح، قرأ القرآن، فقهاء في الدين، قد قرحوا جباههم...: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
٤. مائده: آيه ١٨
٥. إن دحية الكلبي جاء يوم الجمعة من الشام بالميرة، فنزل عند أحجار الزيت، ثم ضرب بالطبول ليؤذن الناس بقدومه، فنفر الناس إليه إلا علي والحسن والحسين وفاطمة...: البرهان ج ٥ ص ٣٨١.
٦. صلاة الجمعة فريضه والاجتماع عليها فريضة مع الامام فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض ولا يدع ثلاث فرائض من غير علة الا منافق: محاسن ج ١ ص

۸۵. ثواب الاعمال ص ۲۳۳، وسائل الشیعة ج ۷ ص ۲۷۹.
- مشهور فقهای شیعه به وجوب عینی نماز جمعه حکم نکرده‌اند و این حدیث را مختص به زمان حکومت امام معصوم کرده‌اند: مستند الشیعة ج ۶ ص ۴۱، و راجع: کشف اللثام ج ۴ ص ۲۰۵، جواهر الکلام ج ۱۱ ص ۱۶۱، مصباح الفقیه ج ۲ ص ۴۴۰.
۷. تفسیر نمونه (ویراست دوم) ج ۲۴ ص ۱۵۱ (نوشته: مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از نویسندگان، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۳۱، سال ۱۳۸۸).
۸. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان في تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۶، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۶۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۹، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۱۹۰، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۰۵، التفسیر الصافي ج ۵ ص ۱۷۵، البرهان ج ۵ ص ۳۷۸، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۲۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۲۶، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۱۶، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۳۵، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۴۵، زاد المسیر ج ۸ ص ۲۲، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۳۹، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۶۰.
۹. لئن رجعنا الى المدينة لیخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ وكان فی القوم زید بن ارقم... بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۲۸۶، مسند احمد ج ۴ ص ۳۶۹، الاستیعاب ج ۲ ص ۵۳۵، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۸، تفسیر الصافي ج ۵ ص ۱۷۹.
۱۰. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان في تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۳، تفسیر جوامع الجامع ۳ ص ۵۶۷، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۲۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۰۸، التفسیر الصافي ج ۵ ص ۱۸۱، البرهان ج ۵ ص ۳۸۹، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۵۰، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۴۷، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۵۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۳۰.
۱۱. یا اباخالد، النور والله الائمة من آل محمد الى يوم القيامة وهم والله نور الله: الكافي ج ۱ ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۴۳، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۵ ص ۳۹۶، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۴۱.
۱۲. انعام: ۵۹.
۱۳. رأیت أبا عبد الله يطوف من أول الليل إلى الصباح، وهو يقول: الله قني شح نفسي...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۷۲، البرهان ج ۵ ص ۴۰۰، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۹۱.
۱۴. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان في تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۲۴، تفسیر جوامع الجامع ۲ ص ۵۷۴، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۳۳، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۳۹، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۳۹۹، جامع البیان ج ۲۸ ص ۱۶۰، تفسیر السمعانی

- ج ۵ ص ۴۶۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۵۴، زاد المسیر ج ۸ ص ۳۴، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۲۷، فتح القدیر ج ۵ ص ۲۳۴، روح المعانی ج ۲۸ ص ۱۲۶.
۱۵. در انجیل متی، باب ۱۹، شماره ۹ چنین می خوانیم: هر که زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.
۱۶. ائی لأعلم آیه لو اخذ الناس لكفتهم وهی من یتق الله يجعل له مخرجا... سنن الدارمی ج ۲ ص ۳۰۳، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۵۰، اعیان الشیعة ج ۴ ص ۲۳۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۳ ص ۵۸۰.
۱۷. حجر ۲۱
۱۸. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۳۴۲، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۳۵، تفسیر جوامع الجامع ج ۶ ص ۳۸۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۵، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۲۵۰، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۱۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۹۱، البرهان ج ۵ ص ۴۱۳، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۳۶۰، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۳۴۰، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۴۶۷، معالم التنزیل ج ۵ ص ۱۳۰، زاد المسیر ج ۸ ص ۴۵، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۵۲.
۱۹. إنما حرم علیه جاریته ماریة القبطیة وحلف أن لا یقربها وإنما جعل النبی علیه الكفارة فی الحلف ولم یجعل علیه فی التحريم: الکافی ج ۶ ص ۱۳۵، وسائل الشیعة ج ۲۲ ص ۳۸، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۲۲۹، جامع احادیث الشیعة ج ۱۹ ص ۵۰۱.
۲۰. ثم ولد فی الاسلام عبد الله فسمى الطیب و الطاهر... بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۱۶۶.
۲۱. كانت ماریة بیضاء جعدة جميلة: الاصابة ج ۸ ص ۳۱۱.
۲۲. فعلمت حفصة بذلك، فغضبت وأقبلت علی رسول الله قالت: یا رسول الله، هذا فی یومی وفي داری وعلی فراشی... فقال لها: ما هذا الذي أخبرت عنک عائشة؟ فأنكرت ذلك، وقالت: ما قلت لها من ذلك شیئا... تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۷۶، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۹۴، البرهان ج ۵ ص ۴۱۹، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۶۷.
۲۳. عن عایشه قالت: کیف بک لو قمصک الله قمیصا یعنی من الخلفه...: الغدیر ج ۱۱ ص ۸۵، مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۵۶، تاریخ مدینة دمشق ج ۵۹ ص ۶۹.
۲۴. قضی معاویه عن عایشه ام المؤمنین ثمانیه عشر الف دینار: تاریخ الاسلام للذهبی ج ۴ ص ۲۴۸، البداية و النهایة ج ۸ ص ۱۴۵، سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۸۶.
۲۵. (ان تظاهر علیه) نزلت فی عائشة و حفصة... (وجبرئیل و صالح المومنین) نزلت فی علی علیه السلام خاصة: شواهد التنزیل للحسکانی ج ۲ ص ۳۵۱، تفسیر فرات الکوفی ص ۴۹۱،

- البرهان ج ٥ ص ٤٢٢، (... جبرئيل وصالح المومنين)، قال: صالح المومنين والله على عليه السلام: بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٢٨، البرهان ج ٥ ص ٤٢٢.
- الرازي ج ١٦ ص ١٧٥.
٢٧. ذنوب المؤمن إذا تاب عنها مغفورة له، فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبة والمغفرة، أما والله إنها ليست إلا لأهل الإيمان... الكافي ج ٢ ص ٤٣٤، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٨٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ٤٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٣٦٣.
٢٨. أئمة المؤمنين يوم القيامة تسعى بين يدي المؤمنين وبأيمانهم حتى ينزلوهم منازل أهل الجنة... الكافي ج ١ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٥٦، مجمع البيان ج ١٠ ص ٦٣، تفسير الصافي ج ٥ ص ١٩٧، البرهان ج ٥ ص ٢٨٤.
٢٩. (وَتَفَخُّتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)، قال: روح اختاره الله واصطفاه وخلقاه إلى نفسه وفضَّله على جميع الأرواح، فأمر فنفض منه في آدم: التوحيد للصدوق ١٧٠، معاني الأخبار ص ١٧، بحار الأنوار ج ٤ ص ١١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١١.
٣٠. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ١٠ ص ٥٣، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٥٩٣، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٦١، روض الجنان وروح الجنان ج ٢٠ ص ٢٦٩، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٢٥، التفسير الصافي ج ٥ ص ١٩٨، البرهان ج ٥ ص ٥٣١، تفسير نور الثقلين ج ٢٨ ص ٢١٨، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٤٤٩، تفسير الثعلبي ج ٦ ص ١٢٦، تفسير السمعي ج ٥ ص ٤٧٩، معالم التنزيل ج ٤ ص ٣٦٨، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٣٥٨، تفسير البحر المحيط ج ٤ ص ٢٢٢، الدر المنثور ج ٦ ص ٢٤٥.
٣١. أَمَّنْ يَمْشِي مَكْبًا عَلَى وَجْهِهِ: لا يبصر يمينا ولا شمالا ولا ما بين يديه. يقال: أكب فلان على وجهه (بالألف) وكبه الله لوجهه. وأراد: الأعمى: غريب القرآن ج ١ ص ٤٠٧.
٣٢. (سويا على صراط مستقيم)، قال: ان الله ضرب مثلا من حاد عن ولاية علي كمن يمشي على وجهه... البرهان ج ٥ ص ٤٤٣، الوافي ج ٣ ص ٩١٦، الكافي ج ١ ص ٣٥٩.
٣٣. وقيل معناه ظهرت على وجوههم آثار الغم والحسرة ونالهم السوء والخز: مجمع البيان ج ١٠ ص ٨٠، بحار الأنوار ج ٧ ص ١٦٧.
٣٤. إذا فقدتم إمامكم فلم تروه فماذا تصنعون؟: كمال الدين ص ٣٦٠، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٠٦، البرهان ج ٥ ص ٤٤٩، نور الثقلين ج ٥ ص ٣٨٧.
٣٥. يا أبا خالد، إن أهل زمان غيبته القائلون بامامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كل زمان...: كمال الدين ص ٣٢٠، الاحتجاج ج ٢ ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٨٧، ج ٥٢ ص ١٢٢، أعلام الوري ج ٢ ص ١٩٦، قصص الأنبياء ص ٣٦٤، مكيال المكارم ج ٢ ص ١٢٩.

۳۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۷۰، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۷۸، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۳۱۱، التفسير الصافي ج ۵ ص ۲۰۵، البرهان ج ۵ ص ۴۴۷، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۴۵۶، تفسير الثعلبی ج ۹ ص ۳۵۸، تفسير السمعانی ج ۶ ص ۱۵، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۷۳، زاد المسیر ج ۸ ص ۶۳.
۳۷. ثلاث تخرق الحجب وتنتهي الى ما بين يدي الله: صرير اقلام العلماء...: اعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۰۱.
۳۸. تصنيف يونس مولى آل يقطين، فقال: أعطاه الله بكل حرفٍ نوراً يوم القيامة: رجال النجاشي ص ۴۴۷، خلاصه الأقوال ص ۲۹۶، رجال ابن داوود ص ۲۰۷: التحرير الطاووسي ص ۲۰۷، نقد الرجال ج ۵ ص ۱۰۹، جامع الرواة ج ۲ ص ۳۵۷، معجم رجال الحديث ج ۲۱ ص ۲۱۰، تهذيب المقال ج ۱ ص ۸۴، قاموس الرجال ج ۱۱ ص ۱۷۱، الذريعة ج ۱ ص ۳۸۶، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۱۵۸.
۳۹. قرآن در آیه ۱۱ این سوره به قلم سوگند یاد کرد، این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می‌آید، البته این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به بطن قرآن یاد می‌کنیم. بطن قرآن معنایی است که از نظرها پنهان است: یکی از یاران امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت به او فرمود: اولین چیزی که خدا آفرید، قلم بود و به او گفت: بنویس! پس قلم هر آنچه تا روز قیامت پدید می‌آید را نوشت. منظور از قلم در اینجا، همان حقیقت محمد و اهل بیت و مقام نورانیت آن‌هاست. خدا قبل از این که جهان را بیافریند، آن حقیقت را آفرید و از آن حقیقت به قلم یاد می‌شود چون به اذن خدا بر آنچه آفریده می‌شود، علم و آگاهی دارد. از این حقیقت به این جهت به عنوان قلم یاد شده است: (... والقلم اسم لامير المومنين...: بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۱۶۵، البرهان ج ۵ ص ۴۵۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۸۷.
۴۰. و قيل إن المعنى سنخطمه بالسيف في القتال حتى يبقى أثره ففعل ذلك يوم بدر عن ابن عباس: مجمع البيان ج ۱۰ ص ۵۰۳.
- ذکر این نکته لازم است: بعضاً در تاریخ وفات ولید را سال اول هجری در مکه ذکر کرده‌اند، مادر اینجا نظر ابن عباس را قبول می‌کنیم که نشان می‌دهد ولید تا سال دوم هجری زنده بوده است.
۴۱. هَلَّا تَذَكُرُونَ نِعْمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَوَدُّوا شُكْرَهَا بَأْنَ تَخْرُجُوا حَقَّ الْفُقَرَاءِ مِنْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا تَمْنَعُوهَا: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۷۰.
۴۲. رعد آیه ۵.

٤٣. كشف إزاره عن ساق، ويده الأخرى على رأسه فقال: سبحان ربي الأعلى!... البرهان ج ٥ ص ٤٦٢ نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩٦.
٤٤. حجاب من نور يكشف فيقع المؤمنون سجدا وتدمج أصلاب المنافقين فلا يستطيعون السجود: التوحيد ص ١٥٤، الاحتجاج ج ٢ ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٤ ص ٨، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢١٤، البرهان ج ٥ ص ٤٦١.
٤٥. طور: آية ٣٠
٤٦. فسّر بعضهم يكتبون بيحكمون: روح المعاني ج ١٤ ص ٣٩.
٤٧. مكث يونس في بطن الحوت تسع ساعات: تفسير القمي ج ١ ص ٣١٩، البرهان ج ٣ ص ٥٨، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٨٣.
٤٨. سورة صافت آية ١٣٩ تا ١٤٨ و سورة انبياء آية ٨٨ و ٨٧.
٤٩. كان رجل من العرب يمكث لا يأكل شيئا يومين أو ثلاثة، ثم يرفع جانب الخباء فتمر به الإبل أو الغنم...: الجامع لاحكام القرآن ج ١٨ ص ٢٥٥.
٥٠. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ١٠ ص ٩١، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ١٠٠، روض الجنان وروح الجنان ج ١٩ ص ٣٧٠، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٤١، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢١٥، البرهان ج ٥ ص ٤٦٤، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩٩، جامع البيان ج ٢٩ ص ٥٥، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٤٦٥، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١٨، تفسير السمعي ج ٦ ص ٣١، معالم التنزيل ج ٤ ص ٢٨٤، زاد المسير ج ٨ ص ٧٦.
٥١. فاتخذوا انابيب طوالا من رصاص، واسعة الافواه، ثم ارسلوها في قرار العين... وارسلوا فيها نبيهم...: علل الشرايع ج ١ ص ٤٢، بحار الأنوار ج ٥٦ ص ١١٢، التفسير الصافي ج ٤ ص ١٥، البرهان ج ٤ ص ١٣٥.
٥٢. در روايات متعددی آمده است که مصداق اذن واعيه در آيه ١٢، حضرت علي(ع) می باشد: (وتعيها اذن واعية)، اذن علي بن ابي طالب: مناقب آل ابي طالب ج ٢ ص ٢٧٥، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٢٧، البرهان ج ٥ ص ٤٧٢، جامع البيان للرازي ج ٢٩ ص ٦٩، تفسير القرآن العظيم لابن كثير ج ٤ ص ٤٤١.
٥٣. در روایتی این سخن ذکر شده است که عرش خدا را قبل از برپایی قیامت، چهار فرشته بر دوش دارند، اما در روز قیامت هشت فرشته این مأموریت را انجام می دهند: انهم اليوم اربعة فاذا كان يوم القيامة ايدهم باربعه آخرين: بحار الأنوار ج ٧ ص ٨٢، مجمع البيان ج ١٠ ص ١٠٨، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٩١، نور الثقلين ج ٥ ص ٤٠٦.
٥٤. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ١٠ ص ١٠٧، تفسير

- جوامع الجامع ۳ ص ۶۲۹، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۱۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۳۷۳، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۴۸، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۲۳، البرهان ج ۵ ص ۴۸۰، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۱۰، جامع البیان ج ۲۹ ص ۸۳، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۷۰، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۲۹، تفسیر السمعی ج ۶ ص ۴۳، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۹۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۸۶.
۵۵. (وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ): قال: الروح: ملك أعظم من جبرئيل وميكائيل، كان مع رسول الله وهو مع الأنمة: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۸، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۸، البرهان ج ۵ ص ۳۲۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۷۰.
۵۶. ودعا أمير المؤمنين فرقي معه حتى قام عن يمينه... الإرشاد ج ۱ ص ۱۷۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۸۷.
۵۷. بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معاني الأخبار ص ۶۵، من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبة للنعمان ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفة الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبي يعلى ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹، التمهيد لابن عبد البر ج ۲ ص ۱۳۲، نصب الراية ج ۱ ص ۴۸۴، كنز العمال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۰۰، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.
۵۸. من كنت مولاة فعلي مولاة... فقالها ثلاثاً: تفسیر فرات ص ۵۰۶، ينابيع المودة ج ۱ ص ۱۰۴، ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الكافي ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالي للطوسي ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴.
۵۹. أخذ رسول الله بعضد علي بن أبي طالب يوم غدیر خم ثم قال: من كنت مولاة، فقام إليه أعرابي... فهذا عن الله أم عنك؟!...: شواهد التنزیل ج ۲ ص ۳۸۵، لمّا بلغ بغدير خمّ وشاع ذلك في البلاد، أتى الحارث بن النعمان الفهري...: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۴۱، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۵۱، الطرائف ص ۱۵۳.
۶۰. اما أن تتوب واما أن ترحل عنّا، قال: إنّ قلبي لا يطاوعني إلى التوبة...: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۱۶۷، نهج الإيمان ص ۴۸۸.
۶۱. أنفال: ۳۳.

۶۲. فرکب راحلته، فلماً أضحى أنزل الله عليه طيراً من السماء في منقاره حصى: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۱۶۷، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۴۵، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۳۸۲.
۶۳. وأنزل الله تعالى على رسوله: (سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)... مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۱۶۶، الغدير ج ۱ ص ۲۴۱، ۲۴۳.
۶۴. طوبى لمن والاه، والويل لمن عاداه، كأني أنظر إلى عليّ وشيعته يوم القيامة يُزفون على نوق...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۶۷.
۶۵. مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:
* نکته اول
- سی نفر از علمای اهل سنت در کتاب های خود اشاره کرده اند که این آیات بعد از ماجرای غدیر خم نازل شده است، در اینجا نام چند تن از آنان را ذکر می کنم:
- ۱- ثعلبی در تفسیر خود (تفسیر الثعلبی).
 - ۳- حموی در تفسیر فرائد السمطين.
 - ۴- ابو عبیده هروی در تفسیر غریب القرآن.
 - ۵- نقاش موصلی در تفسیر شفاء الصدور.
- مراجعه کنید: الغدير ج ۱ ص ۲۳۹ تا ۲۴۶.
- همچنین در چندین کتاب از کتب شیعه به این مطلب تصریح شده است: (ان بنی هاشم يتوارثون هر قلاب بعد هر قل فامطر علينا حجارة...: الكافي ج ۸ ص ۵۷، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۳۲۴، البرهان ج ۵ ص ۴۸۳، نور الثقلين ج ۵ ص ۴۱۲).
۶۶. (الذين هم على صلاتهم دائمون)، قال: هي النافلة: الكافي ج ۳ ص ۲۷۰، وسائل الشيعة ج ۴ ص ۲۹، جامع احاديث الشيعة ج ۴ ص ۵۱، تفسیر الصافي ج ۳ ص ۳۹۵، البرهان ج ۵ ص ۴۸۸.
۶۷. من سنتي التزويج، فمن رغب عن سني فليس مني: مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۲، وراجع: الكافي ج ۵ ص ۴۹۶، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۲۱، من تزوج فقد احرز نصف دينه: الكافي ج ۵ ص ۳۲۹، وسائل الشيعة ج ۲۰ ص ۱۷، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۱۵۴، الامالی للطوسی ص ۵۱۸، مکارم الاخلاق ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص ۲۱۹.
۶۸. يس: آیه ۵۸-۵۵
۶۹. رعد آیه ۵.
۷۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۱۲۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۵ ص ۴۹۲، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۰۸، تفسیر السمرقندي ج ۳ ص

- ۴۷۴، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۴۰، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۵۱، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۹۶، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۹۱، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۲۴، فتح القدیر ج ۵ ص ۲۹۴، روح المعانی ج ۲۹ ص ۶۵.
۷۱. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفساً: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۷۲. نالت الشیعة و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۱.
۷۳. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفساً: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۷۴. و امر جبرئیل ان ینزل علیه و یعلمه کیف یتخذها فقدر طولها...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۲۶، تفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، نور الثقلین ج ۲ ص ۳۵۱.
۷۵. فادخل من کل جنس من اجناس الحیون زوجین فی السفینة: تفسیر القمی ج ۱ ص ۳۲۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۴۴، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۵۶.
۷۶. فقام الیه مسرعاً حتی جعل الطبقة علیه و ختمه بخاتمه...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۳۵، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۴۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۴۳.
۷۷. قال: یا بنی تصغیر ابن، صغره للشفقة: التفسیر الصافی ج ۳ ص ۵، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۲۷۴، هو تصغیر لطف و مرحمة: إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲، بنی تصغیر ابن، وهو تصغیر لطف و مرحمة: تحفة الأحوذی ج ۷ ص ۳۷۰، قال یا بنی صغره للشفقة، و یسمی النحاة مثل هذا تصغیر التحیب: روح المعانی ج ۱۲ ص ۱۸، خاطبه أبوه بقوله: یا بنی تصغیر التحیب و التقرب و الشفقة: تفسیر البحر المحیط ج ۵ ص ۲۸۱.
۷۸. لبثوا فیها سبعة ايام و لیالیها و طافت بالبيت اسبوعاً...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۱، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۶۶.
۷۹. (وَلَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا) إنما یعنی الولاية، من دخل فیها دخل فی بیوت الأنبیاء: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۸۸، البرهان ج ۵ ص ۵۰۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۶.
۸۰. لأن الله اعقم اصلاّب قوم نوح و ارحام نسائهم اربعین سنة: التوحید ص ۳۹۲، علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۸۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۴.

۸۱. بیشتر این مطالب در سوره هود از آیه ۲۵ تا ۴۹ ذکر شده است.

۸۲. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۱۰ ص ۱۳۹، تفسیر

جامع الجامع ۳ ص ۶۴۵، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۳۴، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۱۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۵۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۳۳، البرهان ج ۵ ص ۵۰۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۹، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۲۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۷۹، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۴۳، تفسیر السمعی ج ۶ ص ۶۱، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۰۱، روح المعانی ج ۲۹ ص ۸۰.

۸۳. ولقد اقبل اليه احد وسبعون الفاً منهم، فبايعوه على الصوم والصلاة والزكاة والحج... الاحتجاج ج ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۴۹، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۰.

۸۴. سورة رحمن آیه ۱۵.

۸۵. سورة جنّ آیه ۱۱

۸۶. سورة جنّ آیه ۱۵.

۸۷. سورة جنّ آیه ۹.

۸۸. سورة جنّ آیه ۶.

۸۹. سورة نمل آیه ۳۹.

۹۰. سورة حجر آیه ۲۷.

۹۱. در تفسیر نمونه روایتی نقل شده است که جنّ‌ها را به پنج گروه تقسیم می‌کند: گروهی در هوا، گروهی به شکل مار، گروهی به شکل عقرب و گروهی به شکل حشرات و گروهی هم به شکل انسان‌ها می‌باشند.

این روایت بسیار ضعیف است و هیچ سندی ندارد و به صورت مرسل نقل شده است، این روایت در بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۶۷ به صورت مرسل آمده است. من هر چه بررسی کردم منبعی برای این روایت تا قبل از قرن یازدهم پیدا نکردم. این حدیث در قرن یازدهم به صورت مرسل از پیامبر نقل شده است. قبل از قرن یازدهم در هیچ کتاب شیعه یا سنی این حدیث نقل نشده است.

متن عربی روایت را در اینجا ذکر می‌کنم: (وروي أن النبي صلى الله عليه وآله قال: خلق الله الجن خمسة أصناف: صنف كالريح في الهواء، وصنف حياة، وصنف عقارب، وصنف حشرات الأرض، وصنف كبنی آدم عليهم الحساب والعقاب: بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۶۷).

۹۲. سورة الرحمن خطاب به جنّ‌ها و انسان‌ها نازل شده است و نشان می‌دهد که در جنّ‌ها هم گروه‌های مؤمن و جود دارند.

۹۳. لأشربنا قلوبهم الايمان، والطريقة هي ولاية علي بن أبي طالب والأوصياء: الكافي ج ۱ ص

- ۴۱۹، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۰۱، البرهان ج ۵ ص ۵۰۸.
۹۴. ابی الحسن الأول: كيف تقرأ هذه الآية (يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)... قال... (إلا وأنتم مسلمون) لرسول الله ۹ ثم للإمام من بعده: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۶۹، البرهان ج ۱ ص ۶۶۸.
۹۵. سألت أبا عبد الله عن الصراط، فقال: هو الطريق إلى معرفة الله عزَّ وجلَّ، وهما صراطان: صراط في الدنيا، وصراط في الآخرة، فأما الصراط الذي في الدنيا، فهو الإمام المفترض الطاعة... معاني الأخبار ص ۳۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۷، تفسير الصافي ج ۱ ص ۸۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۱، تفسير الميزان ج ۱ ص ۴۱، غاية المرام ج ۳ ص ۴۶، نحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه: معاني الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲.
۹۶. السلام على الأئمة الدعاء، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۹۷. الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابى عبد الله... يا حماد، تحسن ان تصلى؟.... (ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) وهى الجبهة والكفان والركبتان والابهامان: الكافي ج ۳ ص ۳۱۱، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۴۵۹، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۱۸۵، جامع احاديث الشيعة ج ۵ ص ۱۳.
- این حدیث از حماد بن عیسی است و سند آن، صحیح است. حدیث دیگرى به این مضمون از امام جواد(ع) نقل شده است که سند آن ضعیف است، اما در اینجا به حدیث حماد اعتماد کرده ایم. روایت امام جواد(ع) چنین است: (وان المساجد لله) یعنی به هذه الاعضاء السبعة: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۲۰، البرهان ج ۵ ص ۵۱۲.
۹۸. رعد: آیه ۵
۹۹. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۱۵۶، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۱۵۳، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۳۸، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۳۶۴، التفسير الصافي ج ۵ ص ۲۳۸، البرهان ج ۵ ص ۵۱۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۴۱، جامع البيان ج ۲۹ ص ۱۵۰، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۴۸۴، تفسير الثعلبي ج ۱۰ ص ۵۶، تفسير السمعي ج ۶ ص ۷۳، معالم التنزيل ج ۴ ص ۴۰۵، زاد المسير ج ۸ ص ۱۰۸، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۴۰۲، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۳۴۴.

١٠٠. دليل اين كه اين سوره بعد از دعوت علني نازل شده است، آيه ١٠ اين سوره است: (واصبر على ما يقولون)، معنای اين آيه اين مي شود كه پيامبر دعوت خود را آشكار کرده بوده است و بُت پرستان به او نسبت هاي ناروا مي دادند. از طرف ديگر در تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٥٠ به اين نکته تصريح شده است.
١٠١. اين شان نزول را در باره سوره مدثر نقل کرده اند، سوره مزمل و مدثر در يك موقعيت زماني نازل شده اند، بر اين باور هستيم كه اين شان نزول براي اين سوره هم مناسب است: (ان الوليد بن المغيرة صنع لقريش طعاما فلما الكلوه قال: ما تقولون في هذا الرجل، فقال بعضهم: ساحر... فبلغ ذلك النبي فحزن وقنع راسه وتدثر...: مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٣١، المعجم الكبير ج ١١ ص ١٠٢، لباب النقول ص ٢٠٥، روح المعاني ج ٢٩ ص ١١٦).
- خلاصه مطلب آن كه ما اين شان نزول را قبول مي كنيم، ولي مطلبي كه به عنوان «زملوني» نقل شده است را قبول نمي كنيم و آن را مناسب شان پيامبر نمي دانيم.
١٠٢. هورفع يديك الى الله و تضرعك اليه: بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٢٠٣، البرهان ج ٥، مستدرک الوسائل ج ٤ ص ١٤٤، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ٣١٧.
١٠٣. اذا مرتت بأية فيها ذكر الجنة فاسأل الله الجنة...: وسائل الشيعة ج ٦ ص ١٧٣، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٢١٦، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٦.
١٠٤. فَإِنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْهَا عِنِ الْأَيْمِ: كنز العمال ج ٧ ص ٧٩١، كشف الخفاء ج ٢ ص ١٠٦، صلاة الليل تُكْفَرُ ما كان من ذنوبِ النهار: مستدرک الوسائل ج ٦ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ٨٤ ص ١٥٥، جامع احاديث الشيعة ج ٧ ص ١٠٨، البرهان ج ٣ ص ١٤٥، قيامُ اللَّيْلِ مُصْحِحَةٌ لِلْبَدَنِ: المحاسن ج ١ ص ٥٣، الخصال ص ٦١٢، ثواب الاعمال ص ٤١، تحف العقول ص ١٠١، وسائل الشيعة ج ٨ ص ١٥٠، صَلَاةُ اللَّيْلِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُطَيِّبُ الرِّيحَ وَ تُدْرِي الرِّزْقَ الدَّيْنَ وَ تَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَ تَجْلُوا الْبَصَرَ: ثواب الاعمال ص ٤٢، وسائل الشيعة ج ٨ ص ١٥٢، بحار الأنوار ج ٥٩ ص ٢٦٨، جامع احاديث الشيعة ج ٧ ص ١١٠.
١٠٥. صافات: آيه ٦٨-٦٢
١٠٦. أن السبب في نزول هذه السورة أن النبي كان يقوم هو وأصحابه الليل كله للصلاة حتى تورمت أقدامهم من كثرة قيامهم فشق ذلك عليه وعليهم، فنزلت السورة بالتخفيف عنه وعنهم... البرهان ج ٥ ص ٥٢٠.
١٠٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ١٠ ص ١٦٠، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ١٥٧، روض الجنان وروح الجنان ج ٢٠ ص ١، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١٣٦٦، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٤٠، البرهان ج ٥ ص ٥١٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص

- ۴۴۶، جامع البیان ج ۲۹ ص ۱۵۴، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۷۶، معالم التنزیل ج ۳ ص ۱۲۸، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۱۱، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۷۶، روح المعانی ج ۱۶ ص ۱۴۸.
۱۰۸. ان الولید بن المغیرة صنع لقریش طعاما فلما کلوه قال: ما تقولون فی هذا الرجل، فقال بعضهم: ساحر... فبلغ ذلك النبی فحزن وقنع راسه وتذثر...: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۳۱، المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۱۰۲، لباب النقول ص ۲۰۵، روح المعانی ج ۲۹ ص ۱۱۶.
- ما این شأن نزول را قبول می کنیم، ولی مطلبی که به عنوان «دثرونی» نقل شده را قبول نمی کنیم و آن را مناسب شان پیامبر نمی دانیم.
۱۰۹. سَأَرْهَقُهُ صَعُودًا أَي سَأَغْشِيَهُ مَشَقَّةً مِنَ الْعَذَابِ. وَالصَّعُودُ: الْعَقَبَةُ الشَّاقَّةُ. وَكَذَلِكَ الْكُؤُودُ: غَرِيبُ الْقُرْآنِ لِابْنِ قَتَيْبَةَ ج ۱ ص ۴۲۴.
۱۱۰. وَإِنَّمَا سَمِيَّ وَحِيدًا لِأَنَّهُ قَالَ لِقُرَيْشٍ: إِنِّي أَتُوحِدُ بِكِسْوَةِ الْبَيْتِ سَنَةً، وَعَلَيْكُمْ بِجَمَاعَتِكُمْ سَنَةً، وَكَانَ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ وَحَدَائِقُ، وَكَانَ لَهُ عَشْرُ بَنِينَ بِمَكَّةَ...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۹۴، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۴۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۴۵۶.
۱۱۱. أَنَّهُمْ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ سُرِكَ أَنْ نَتَابِعَكَ فَأَتِ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَّا بِكُتُبٍ مِنَ السَّمَاءِ عَنَّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ نُوْمِرُ فِيهَا بِاتِّبَاعِكَ فَنَزَلَتْ: رُوحُ الْمَعَانِي ج ۲۹ ص ۱۳۴.
۱۱۲. لِلإِطْلَاعِ أَكْثَرَ لِتَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَاتِ رَاجِعُ: التَّبْيَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ج ۱۰ ص ۱۷۱، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۱۷۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۱۷، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۷۰، البرهان ج ۵ ص ۵۲۲، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۴۵۳، جامع البیان ج ۳۰ ص ۳۱۸، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۴۹۱، تفسیر الثعلبی ج ۱۰ ص ۷۶، تفسیر السمعانی ج ۶ ص ۸۷، معالم التنزیل ج ۴ ص ۴۱۳، زاد المسیر ج ۸ ص ۱۱۹، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۶۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۸۱.
۱۱۳. (إلى ربها ناظرة)، قال: یعنی مشرقه، تنظر ثواب ربها: الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۱، البرهان ج ۵ ص ۵۳۷.
۱۱۴. أَنَانَ از بهشت با عنوان سرزمین یاد می کنند، گویا منظور آنان این است که بزرگی بهشتی را که خدا به آنان داده است بیان کنند.
۱۱۵. لِلإِطْلَاعِ أَكْثَرَ لِتَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَاتِ رَاجِعُ: التَّبْيَانُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ ج ۱۰ ص ۲۰۰، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۰۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۲۰ ص ۴۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۳۸۲، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۲۵۷، البرهان ج ۵ ص ۵۴۱، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۶۴، جامع البیان ج ۲۹ ص ۲۴۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۵۰۱، تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۵۰۱.

- ١٠ ص ٩١، تفسير السمعاني ج ٦ ص ١٠٩، زاد المسير ج ٨ ص ١٣٩، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٤٢٤، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٣٧٣.
١١٦. سورة انسان به تصريح ابن عباس قبل از سوره طلاق نازل شده است، سوره طلاق هم در سال ششم نازل شده است، بنابراین تاريخ نزول سوره انسان ، سال ششم هجرى مى باشد: (شواهد التنزيل ج ٢ ص ٤١٠، الإتيان للسيوطي ج ١ ص ٣٨، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٢١١، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٥٦).
١١٧. إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ آجَرَ نَفْسِهِ لَيْلَةً إِلَى الصَّبْحِ يَسْقِي نَخْلًا بِشَيْءٍ مِنْ شَعِيرٍ، فَلَمَّا قَبَضَهُ طَحَنَ ثَلَاثَةً وَاتَّخَذُوا مِنْهُ طَعَامًا، فَلَمَّا تَمَّ أَتَى مَسْكِينَ، فَأَخْرَجُوا إِلَيْهِ الطَّعَامَ...: أسباب نزول الآيات للواحدي النيشابوري ص ٢٩٦، زاد المسير ج ٨ ص ١٤٥، كشف الغمّة ج ١ ص ١٦٨، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٤.
١١٨. در اين منابع فقط به روزه گرفتن علي و فاطمه عليهما السلام وفضّه (خادم حضرت فاطمه) اشاره شده است: فنذر علي و فاطمة و الجارية نذراً إن برءا صاموا ثلاثة أيام شكراً لله، فوفوا بالنذر و صاموا...: تفسير البرهان ج ١٠ ص ٨٣ ح ٩، فقال علي بن أبي طالب عليه السلام: إن عافى الله و لذيّ ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام متواليات...: تفسير فرات الكوفي ص ٥٢٠، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٩، مستدرك الوسائل ج ١٦ ص ٨٨.
١١٩. مرض الحسن والحسين عليهما السلام وهما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله و معه رجلاّن، فقال أحدهما: يا أبا الحسن، لو نذرت في ابنك نذراً إن الله عافاهما، فقال: أصوم ثلاثة أيام شكراً لله عزّ و جلّ، وكذلك قالت فاطمة عليها السلام...: الأمالي للصدوق ص ٣٢٩، روضة الواعظين ص ١٦٠، وسائل الشيعة ج ٢٣ ص ٣٠٤، مستدرك الوسائل ج ٢ ص ١٥٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٧ ص ٣٧٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٧٤، إن الحسن والحسين مرضا، فنذر علي و فاطمة والحسن والحسين عليهم السلام صيام ثلاثة أيام، فلما عافاهما الله وكان الزمان قحطاً... فلما كان عند المساء أتى يتيم فأعطوه ولم يذوقوا إلا الماء... وكان مضى على رسول الله أربعة أيام والحجر على بطنه وقد علم بحالهم...: بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٤.
١٢٠. وأقبل علي بالحسن والحسين عليهم السلام نحو رسول الله صلى الله عليه وآله وهما يرتعشان كالفرخ من شدّة الجوع...: الأمالي للصدوق ص ٣٣٢، روضة الواعظين ص ١٦٣، مناقب أمير المؤمنين لمحمّد بن سليمان الكوفي ج ١ ص ١٨٢، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٠، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٧٧، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١٠١، تفسير القرطبي ج ١٩ ص ١٣٤، المناقب للخوارزمي ص ٢٧١،

- کشف الغمّة ج ۱ ص ۳۰۹، ینابیع المودّة ج ۱ ص ۲۸۰.
۱۲۱. وضحك النبي صلى الله عليه وآله وقال: إنَّ الله أعطاكم نعيمًا لا ينفد، وقرّة عين أبداً الأبدین، هنيئًا لكم يا بيت النبي بالقرب من الرحمان، وهو راضٍ عنكم غير غضبان: تفسير البرهان ج ۱ ص ۸۳.
۱۲۲. وأصبحوا مفطرين ليس عندهم شيء، ثمّ قال: فرأهم النبي صلى الله عليه وآله جيعاً، فنزل جبرئيل ومعه صحيفة من الذهب مرصّعة بالدرّ والياقوت، مملوءة من الثريد وعراق يفوح منه رائحة المسك والكافور، فجلسوا وأكلوا حتّى شبّعوا، ولم تنقص منها لقمة واحدة...: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۱، التفسير الصافي ج ۵ ص ۲۶۲ وج ۷ ص ۳۵۹، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۷۳.
۱۲۳. فأكل يا علي ولا تسأل فاطمة الزهراء عن شيء، الحمد لله الذي جعل مثلك ومثلها مثل مريم بنت عمران وزكريا (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا)...: تفسير فرات الكوفي ص ۵۲۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۱.
۱۲۴. وهي الجفنة التي يأكل منها القائم، وهي عندنا: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۷۲، التفسير الصافي ج ۱ ص ۳۳۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۱.
۱۲۵. روح المعاني ج ۲۹ ص ۱۵۸.
۱۲۶. من اطعم ثلاثة نفر من المسلمين، اطعمه الله من ثلاث جنان في ملكوت السماوات: الفردوس وجنة عدن وطوبى...: المحاسن ج ۲ ص ۳۹۲، الكافي ج ۲ ص ۲۰۰، وسائل الشيعة ج ۲۴ ص ۳۰۳، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۳۷۱.
۱۲۷. الغدير ج ۳ ص ۱۰۷ تا ۱۱۱.
۱۲۸. يطاووس فما بال من هو أقبل للعذر لا يقبل عذر من قال: لا أقدر وهو لا يقدر؟ فقام طاووس وهو يقول: ليس بيني وبين الحقّ عداوة...: أعلام الدين للدليمي ص ۳۱۷، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۸.
۱۲۹. فقال: يا أبتِ أين القربان؟ قال: ربّك يعلم أين هو، يا بني أنت والله هو، إنَّ الله قد أمرني بذبحك، فانظر ماذا ترى؟... واجترّ الغلام من تحته، وتناول جبرئيل الكيش من قُلّة تَبِير فوضعه تحته: الكافي ج ۴ ص ۲۰۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۳۴۹، التفسير الصافي ج ۶ ص ۱۹۵، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۴۲۶، وراجع: تاريخ اليعقوبي ج ۱ ص ۲۷.
۱۳۰. (ان هذه تذكرة) قال: الولاية، قلت: (يدخل من يشاء في رحمته) قال: في ولايتنا: البرهان ج ۵ ص ۵۵۵، نور الثقلين ج ۵ ص ۴۶۰.
۱۳۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۱ ص ۲۱۶، تفسير

- مجمع البيان ج ١٠ ص ٢١٧، روض الجنان وروح الجنان ج ٢٠ ص ٩٠، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٨٨، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٦٤، البرهان ج ٥ ص ٢٦١، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٨٥، جامع البيان ج ٢٩ ص ٢٧٤، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٥٠٦، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١٠٢، تفسير السمعاني ج ٦ ص ١٢١، معالم التنزيل ج ٤ ص ٤٣٠، زاد المسير ج ٨ ص ١٤٣، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٤٣٠، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٣٨٣.
١٣٢. لاخير في دين ليس فيه ركوع ولا سجود، فاما كسر اصنامكم بايدكم فذاك لكم...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٥٣، مجمع البيان ج ١٠ ص ٢٣٦، تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٧١، نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩٠.
١٣٣. سورة حشر آيه ٣١.
١٣٤. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ١٠ ص ٢٢٩، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٧٠٤، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٢٣٢، روض الجنان وروح الجنان ج ٢٠ ص ١٠٤، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٩٣، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٧٠، البرهان ج ٥ ص ٥٥٩، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩٠، جامع البيان ج ٢٩ ص ٢٩٥، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٥١٢، تفسير الثعلبي ج ١٠ ص ١١٠، تفسير السمعاني ج ٦ ص ١٣١، معالم التنزيل ج ٤ ص ٤٣٤، زاد المسير ج ٨ ص ١٥٣، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٤٣٥، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٣٩٤.